



باب یکم

دقر ششم و یازدهم - تیسین (۵)
(نشت های شصت و پنجم تا هفتادم)

مدی صابر

باب گشت

ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

دفتر ششم و پایانه: تبیین - ۵

معلم شهید هدی صابر

به نام جان جهان، فعال و ناظر یگانه

باب بگشا (ضرورت رابطہی صاف دلانہ، مستمر، ہمہ گاہی و استراتژیک با خدا)

دفتر ششم و پایانی: تبیین - ۵

اثر معلم شهید ہدی صابر

ویرایش نخست - خرداد ۱۳۹۸

فهرست مطالب

درآمد.....	أ
نشست شصت و پنجم: تبیین: خدای منبع انرژی (۱).....	۵
نشست شصت و ششم: تبیین: خدای منبع انرژی (۲).....	۳۳
نشست شصت و هفتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۳).....	۸۳
نشست شصت و هشتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۴).....	۱۳۱
نشست شصت و نهم: تبیین: خدای منبع انرژی (۵).....	۱۷۳
نشست هفتادم: تبیین: خدای منبع انرژی (۶).....	۲۰۳

فهرست تفصیلی مطالب

درآمد.....	أ
نشست شصت و پنجم: تبیین: خدای منبع انرژی (۱).....	۵
از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال.....	۶
متد ما.....	۹
تبیین ما: «او»: مطلق تجهیز.....	۱۱
عشق و انرژی، همسایگان تو در تو.....	۱۲
ماهیت عشق.....	۱۳
خدای منبع عشق و انرژی.....	۲۱
اصل بقا.....	۲۲
خلق بی‌خستگی و خواب‌زدگی.....	۲۳
همسایگی عشق و انرژی.....	۲۴
عشق و انرژی منشتر.....	۲۵
دو «گاه» هستی: دیدگاه و منظرگاه.....	۲۶
پرسش و پاسخ.....	۲۸
نشست شصت و ششم: تبیین: خدای منبع انرژی (۲).....	۳۳
از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال.....	۳۳
خدای منبع انرژی.....	۴۵
عشق و انرژی، همسایگان تو در تو.....	۴۵
اصل بقا.....	۴۸
یک کلید نشان در مطلع بحثمان.....	۴۹
آورده‌های مشارکت‌کنندگان.....	۵۲
مشارکت‌کننده: تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام کار (۱).....	۵۲
سخن پایانی هدی صابر.....	۷۷
نشست شصت و هفتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۳).....	۸۳
از منزل اول تا منزل حال.....	۸۳
اسباب‌سازی ما.....	۸۵
خدای منبع انرژی.....	۹۵
اصل توحیدی: یگانه منبع انرژی.....	۹۶
اصل درون‌جوشی عالم.....	۹۶
انرژی: سیر از موضوع به علم.....	۹۸

علم انرژی	۱۰۰
اصل انسان یافته	۱۰۷
اصل اصیل	۱۰۸
وحدت مبنا	۱۱۰
نظام پایه‌ی واحد	۱۱۱
آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۱۱۴
مشارکت‌کننده: تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام کار (۲)	۱۱۴
نشست شصت و هشتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۴)	
از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال	۱۳۱
خدای منبع انرژی؛ اصل‌های اصیل	۱۳۸
یک نشانه اصیل: ۲۵۵ بقره	۱۳۸
انرژی: از موضوع به علم	۱۳۹
تدقیقی بر حجم کار «ا»	۱۴۲
خدای منبع انرژی؛ صدرِ لوح: ۳۸ ق	۱۴۲
خدای منبع انرژی؛ رحمن: لوح ۵۵	۱۴۵
خدای منبع انرژی؛ ملک: لوح ۶۷	۱۴۶
خدای منبع انرژی؛ غاشیه: لوح ۸۸	۱۴۷
خدای منبع انرژی؛ چند تعریض، یک تمثیل، یک تصریح	۱۴۹
سوگند به ویژه‌فعالان میانه	۱۵۳
پرده‌ی آخر	۱۵۷
آورده‌های مشارکت‌کنندگان	۱۶۲
مشارکت‌کننده: سهم ساختار خلقت در انرژی‌بخشی و انگیزه‌بخشی به انسان در پیشبرد پروژه‌ها	۱۶۲
نشست شصت و نهم: تبیین: خدای منبع انرژی (۵)	
از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال	۱۷۳
خدای منبع انرژی	۱۸۳
تبیین ما: اصول اصیل	۱۸۳
خدای منبع انرژی؛ میل	۱۸۴
خدای منبع انرژی؛ حجم کار	۱۸۵
خدای منبع انرژی؛ آغاز و میانه	۱۸۶
خدای منبع انرژی؛ پایانه	۱۸۸
خدای منبع انرژی؛ رو به انسان	۱۹۰

نشست هفتادم: تبیین: خدای منبع انرژی (۶).....	۲۰۳
از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال.....	۲۰۳
تجهیز برای خروج از وضعیت.....	۲۰۴
تبیین ما: مناسبات دوطرفه.....	۲۰۶
خدای منبع انرژی؛ تبیین ما.....	۲۰۷
اصول اصیل، اصول راه‌بر، اصول نگهدارنده.....	۲۰۷
تغییر جهان با میل.....	۲۰۹
حجم کار «او».....	۲۰۹
رو به انسان.....	۲۱۰
تاریخ بشر: سیر مصرف انرژی.....	۲۱۱
رابط انسان با منبع انرژی.....	۲۱۲
توصیه «او» به انسان: مصرف عشق و انرژی.....	۲۱۳
تصریح «او» به انسان: یک گزاره کیفی.....	۲۱۶
گزاره‌ی تأکیدی «او» به انسان حامل انرژی.....	۲۱۸
گزاره‌ی معکوس تأکیدی «او» به انسان حامل انرژی.....	۲۲۱
وجهی دیگر از گزاره معکوس؛ شیطان: رسول حق‌پوشان.....	۲۲۴
ایجاب «او» در مواجهه با انسان حامل انرژی.....	۲۲۴
انتظار «او» در مصرف انرژی.....	۲۲۵
توصیه «او»: مبناداران! یاری‌رسان خدا باشید.....	۲۲۸
روش مبناداران در مصرف انرژی.....	۲۲۹
انتظار «او» در مصرف انرژی: مصرف به قدر توان.....	۲۳۰
نقش «او» در انرژی‌رسانی به پروژه‌ها.....	۲۳۱
سقف مصرف انسان: تمام موجودی در خدمت پروژه.....	۲۳۳

درآمد

«من رفیقم، ره گشایم، «باب بگشا»، نزد من آ»

مجموعه مباحث «باب بگشا» با زیرعنوان «ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا»، از جمله آثار متأخر حیات شهید هدی صابر است که طی سال‌های ۱۳۸۷ تا ۱۳۸۹ در حسینیه‌ی ارشاد در جمع علاقمندان و دانشجویان ارائه شده و در واقع محصول دوران پختگی فکری ایشان است.

این مباحث که به عنوان مباحث قرآنی هدی صابر نیز شناخته می‌شوند، در جستجوی بینش و روشی برای وارد کردن خدا در پروسه‌های فردی و اجتماعی انسان است. هرچند قرآن - کتاب آخر - منبع اصلی مورد ارجاع در این مباحث بود، اما هدی صابر در طی این نشست‌ها، همواره سه متن هستی، تاریخ و انسان را نیز به عنوان دیگر متون مرجع مباحث ذکر می‌کرد و به همین جهت، مباحث «باب بگشا» علاوه بر ارجاعات متعدد به نشانه‌های کتاب آخر، نمونه‌ها، مصادیق و تمثیل‌های متعدد مقتبس از تاریخ، ورزش، هنر و فرهنگ عامه را نیز در بر می‌گیرد و همین امر بر سادگی و روانی زبان طرح مسائل افزوده است.

این مباحث توسط هدی صابر در سه سطح «پیشاتبین»، «تبین» و «پساتبین» تنظیم شده بود. بخش «پیشاتبین» سیزده نشست آغازین را در بر می‌گرفت که با افزودن نشست چهاردهم (سخنرانی دکتر محمدی گرگانی با عنوان «من جاویدان»)، مقارن با نخستین سالگرد شهادت، منتشر شده است. بخش «تبین» به داشته‌ها و کارکردهای خدا اختصاص دارد. در این بخش، طرحی که مدنظر هدی صابر بود، علاوه بر نه محور ارائه شده در مباحث حسینیه ارشاد تا سال ۱۳۸۹ (خدای طراح - مهندس، خدای خالق، دید استراتژیک، نگرش روندی و سامان مرحله‌ای، دید تاریخی و تحلیل تاریخی، خدای صاحب ایده، خدای منبع الهام، خدای منشأ عشق و امید، خدای منبع انرژی)، هشت محور دیگر (خدای حافظ، خدای هادی (هدایت‌گر)، خدای مؤید - حامی، خدا ملجاء، خدای واگذارنده، خدای منبع امکان، خدای مسئول، خدای آرمان‌دار) را نیز در بر می‌گرفت که با نیمه تمام ماندن نشست‌ها در اثر دستگیری هدی صابر، امکان طرح در حسینیه‌ی ارشاد را نیافت. همچنان که علاقمندان به این نشست‌ها، از سطح سوم مباحث (پساتبین) نیز که اختصاص به چگونگی رابطه با خدا و خروجی‌های این رابطه داشت، به کلی محروم شدند.

دفتر پیش رو، ششمین دفتر از «باب بگشا» و پنجمین و آخرین بخش از سطح «تبیین» را در بر می‌گیرد. پیش از این، دفترهای دوم تا پنجم از مباحث «باب بگشا» که اختصاص به چهار بخش از سطح تبیین داشته و در مجموع حاوی ۵۰ نشست و هشت مورد از «کارکردها و داشته‌های خدا» بود که طی نشست‌های پانزدهم تا شصت و چهارم «باب بگشا» ارائه شده‌اند، در اختیار علاقمندان قرار گرفته بود. هفت کارکرد و داشته‌ی طرح‌شده در نشست‌های پنجاه‌گانه‌ی دفترهای پیشین عبارت بودند از: خدای طراح - مهندس، خدای خالق، خدای صاحب دید استراتژیک، نگرش روندی و سامان مرحله‌ای، دید تاریخی و تحلیل تاریخی، خدای صاحب ایده، خدای منبع الهام، خدای منشاء عشق و امید.

دفتر پیش رو حاوی شش نشست پایانی (نشست‌های شصت و پنجم تا هفتادم) و یک داشته و کارکرد دیگر خدا مطابق صورت‌بندی هدی صابر است: خدای منبع انرژی.

نشست نخست این دفتر به نوعی حلقه‌ی پیوند مباحث دفتر قبل - خدای منشاء عشق و امید - به بحث خدای منبع انرژی است. از منظر شهید صابر، عشق و انرژی دو عنصر همسایه و تودرتو هستند که بدون حضور آن‌ها هر حرکت فردی و جمعی محکوم به شکست است؛ از این رو اصل بقای انرژی و عشق را اصلی اصیل و در ردیف اصل اصیل توحید قلمداد کرده است. این نکته‌ی بس مهمی است که در این دفتر مکرراً مورد تأکید بوده است.

پنج نشست بعدی این دفتر اختصاصاً به بحث خدای منبع انرژی می‌پردازد. چنانکه در انتهای نشست هفتادم ملاحظه می‌شود، هدی صابر درصدد آن بوده که بعد از وقفه‌ی تعطیلی حسینیه ارشاد در مرداد ۱۳۸۹، داشته‌ی بعدی خدا را تحت عنوان «خدای هادی» آغاز کند. متأسفانه مباحث «باب بگشا» با دستگیری و سپس به شهادت رساندن ناجوانمردانه‌ی هدی صابر در زندان اوین، در همین داشته متوقف ماند. هرچند این مباحث تا انتها و تا سطح پساتبیین (چگونگی رابطه با خدا) در جمع محدودتری ارائه شده بود و چه بسا از این رهگذر قابل تکمیل باشد. تا زمانی که چنان مباحث تکمیلی‌ای تدوین شود، دفتر کنونی، آخرین دفتر از مباحث «باب بگشا» خواهد بود که در حسینیه‌ی ارشاد و به صورت عمومی ارائه شده است.

در تدوین شش دفتر «باب بگشا» کوشش آن بود که در هر دفتر، کیفیت تنظیم و ارائه‌ی مباحث ارتقا یابد. به‌رغم این کوشش، تردیدی نیست که خلل‌های زیادی در کار وجود دارد. از عموم علاقمندانی که به مطالعه و تدقیق در مباحث باب بگشا می‌پردازند دعوت می‌شود خطاها و خلل‌های مشاهده‌شده را از طریق آدرس پست الکترونیکی درج‌شده در پایگاه «در فیروزه‌ای» به اطلاع تدوین‌کنندگان این مباحث برسانند تا در ویراست‌های بعدی به تدریج اصلاح و پیرایش شود.

غالب نشست‌های دفتر نخست «باب بگشا»، مورد تصحیح و ویرایش شهید صابر قرار گرفته بود. اما نشست‌های یازدهم به بعد توسط ایشان تصحیح و تنقیح نشده و این مسئله، دشواری و مسئولیت کار تنظیم را دوچندان می‌کند. در تنظیم مباحث حداکثر تلاش به کار رفته که در تبدیل سخنرانی شفاهی به متن مکتوب و ویرایش نگارشی و ادبی متن، وفاداری به ادبیات و سبک بیان هدی صابر حفظ شود و گاه، وفاداری به این سبک و ادبیات ویژه بر درستی و صحت ادبی و فنی جملات و گزاره‌ها، ترجیح داده شده است. دلیل این امر مشخص است؛ هدی صابر ادبیات و سبک بیان ویژه و کم‌نظیری داشت، اصطلاحات و تعابیر خاصی به کار می‌گرفت و گاه دست به خلق واژگان نو می‌زد. این سبک ویژه، خود موضوعی قابل بررسی و کاویدن است، اما تا بدانجا که به تنظیم این دفتر مربوط می‌شد، کوشیده شده است این سبک و ادبیات بدون دخل و تصرف باقی بماند. راهنمای عمل برای تنظیم دفتر فعلی، روش خود هدی صابر در تنظیم و ویراستن یازده نشست نخست «باب بگشا» بوده که پیش از این در دفتر نخست انتشار یافته بود. و البته چنانچه در جایی از متن برای روانی بیان و تکمیل جملات، به گزاره یا واژه‌ای نیاز بوده، برای حفظ امانت‌داری، کلمات و گزاره‌های افزوده شده در قلاب [] قرار داده شده است. افزون بر این نکته‌ی کلی، چند نکته‌ی جزئی دیگر نیز در باب تنظیم این دفتر شایان توجه است:

■ به سبب افزوده شدن افراد تازه، فاصله افتادن میان برخی نشست‌ها و با هدف مروری بر مباحث در ذهن حاضران یا تأکید ویژه بر برخی مفصل‌های بحث یا بنا به دلایل دیگر، معلم شهید در ابتدای هر جلسه بخشی از زمان نشست را به مرور و بازخوانی مهم‌ترین نکات نشست‌های پیشین اختصاص داده‌اند و این امر خواه‌ناخواه منجر به تکراری بودن برخی مباحث شده است. اما به جهت حفظ هویت مستقل تک‌تک نشست‌ها، امانت‌داری و به حداقل رساندن دخل و تصرف‌ها، این مباحث تکرار شده، بدون تلخیص و تصرف به خواننده ارائه می‌گردد؛ امید است که اکنون مقارن با تدوین و تنظیم و انتشار کل مباحث «باب بگشا» بتوان با تلخیص مباحث، چکیده‌ای که فاقد تکرار و تناوب باشد، به علاقمندان ارائه کرد.

■ نظر به این‌که در بخش دوم نشست‌ها برخی مشارکت‌کنندگان به طور کامل خود را معرفی نکرده و برخی دیگر نیز مطالب را به صورت منظم و منسجم ارائه نکرده‌اند، اما به جهت تأکید و اصراری که معلم شهید بر جمعی بودن مباحث داشت و اهمیتی که برای مشارکت حاضران قائل بود، بخش‌های دوم نشست‌ها را با حداقل دخل و تصرف در ادامه‌ی بحث اصلی هر نشست قرار داده‌ایم و تغییراتی که صورت گرفته، در این حد بوده

که در تبدیل گفتار شفاهی به متن مکتوب، انتقال پیام به درستی صورت گیرد و جملات مکتوب از ساختار قابل فهم برای عموم خوانندگان برخوردار باشند.

■ آنچه در پاورقی آمده به کلی در زمان تصحیح متن افزوده شده و متعلق به سخنران یا مشارکت کننده نیست.

■ ترجمه‌ی آیاتی که به صورت موردی در پاورقی‌ها ذکر شده برگرفته از ترجمه‌ی وزین آقای محمدمهدی فولادوند است که بسیار مورد توجه و ارجاع هدی صابر بود.

در پایان ضمن فرستادن درود و سلامی کیفی بر معلم شاهد و شهید، هدی صابر، از خوانندگان گرامی این دفتر تقاضا می‌کنیم که نظرات و پیشنهادات‌شان برای تدوین و عرضه‌ی بهتر آثار را از طریق پایگاه در فیروزه‌ای (به آدرس www.hodasaber.net) اعلام نمایند.

نشست شصت و پنجم: تبیین: خدای منبع انرژی (۱)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به نام خدا، با سلام به دوستان و عصر بخیر، بحث را آغاز می‌کنیم:

«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»

ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا

عنوان کلی این نشست، «تبیین ما» است. یازده جلسه را به «تبیین ما، خدای منشأ عشق و امید» اختصاص دادیم، از این جلسه به بحث خدای منبع انرژی می‌رسیم. قرار ما طبق پیشنهادی که دوستان هفت، هشت ماه قبل دادند این بود که هر وقت فصل تمام شد و خواستیم وارد فصل جدید شویم، یک جلسه‌ی غیررسمی و تبادلی برگزار شود که در آن بگوئیم غرض از فصل جدید چیست، همگی آمادگی ذهنی مشترک پیدا کنیم، ادبیات مفهومی‌مان را هم تا حدی مشترک کنیم و بعد بتوانیم وارد بحث جدید شویم. این بار هم با همین شیوه سعی می‌کنیم کار کنیم و در حداکثر سه ربع توضیحات ابتدایی داده شود و بعد دوستان در فراوری بحث مشارکت کنند. بنا به دلایلی هم بچه‌ها به کلاس نمی‌آیند. معمولاً علت را گردن مسائل بیرونی مثل تابستان و گرما و امتحان و کار و ... می‌اندازیم. البته اشکالی هم احتمالاً در اینجا وجود دارد. شاید اشکال محتوایی باشد، یا اینکه بحث‌ها تکراری یا کند پیش می‌رود. [امیدوارم] با کمک دوستان بتوانیم علت‌یابی داخلی کنیم و از دو هفته دیگر بحث‌ها را جدی‌تر پیش بگیریم. نکته‌ی دیگر اینکه هفته‌ی دیگر احتمالاً هفته‌ی خاصی است^۲ و اینجا کلاس برگزار نمی‌شود؛ دو هفته دیگر، اول تیر، ان‌شاءالله خدمتتان خواهیم بود.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۱۸ خرداد ۱۳۸۹ است.

۲. اشاره‌ی شهید صابر به تقارن تاریخی با سالگرد ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ است.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال^۱

از احساس به اسباب:

احساس

ادراک

تشخیص

تبدیل

اسباب تبدیل

از ساده به عالی راه بردن

شصت و پنج جلسه‌ی قبل، با یک فضا و انگاره و چشم‌انداز بحثمان را شروع کردیم. فضا، فضای بحران بود. انگاره این بود که بحران ما را هم فرا گرفته است. منظر هم این بود که بتوانیم از این بحران خارج شویم. حسی از رخوت و بی‌کارگی در طبیعت و این بخش از طبیعت که ایران ما است، به همه دست داده بود. بعد که روی این حس کمی تدقیق کردیم به یک درک رسیدیم. درک این بود که مشکلی در درونمان داریم. مشکلات را هم نمی‌شود فقط در عرض جست‌وجو کرد. اگر همه‌ی مدارهای قیف بحران مشابهی داشته باشند، به این منزله است که آن قیف مشکل دارد و موریانه درونش هست و نمی‌تواند ملات را سالم و امانت‌دارانه به عمق منتقل کند. این قیف حدود دو سال پیش که تحلیل شد، از بزرگترین مدار آن که کل جامعه و حاکمیت و نیروها و جریان روشنفکری است به ریزترین مدارش که درون خودمان است، رسیدیم. در هر مداری که بررسی کردیم به خوره‌هایی رسیدیم. خوره‌ی اصلی هم حس کردیم در درون خودمان است.

مهندس سبحانی یک اصطلاحی به نام «روح زمانه» دارند. عنوان می‌کنند که اگر یک پدیده‌ای در یک دورانی عام باشد، آن پدیده‌ی عام، روح زمانه می‌شود. یا اگر از جنس نیاز باشد، نیاز زمانه می‌شود؛ اگر از جنس بحران باشد، بحران زمانه می‌شود. بیست

۱. نشست فعلی فاقد اسلایدهای سرتیتر مباحث بوده است. میان‌تیترها و سرفصل مباحث که در این نشست نقل شده ماخوذ از اسلایدهای نشست قبل و بعد و در مواردی برداشتی از متن بحث است.

ماه پیش درک کردیم بحران زمانه‌ی ما به شکل تودرتو تا خودمان رسیده است. از این درک به تشخیص رسیدیم. تشخیص این بود که این بحران را باید مشخص‌تر کرد و به آن تشخیص ببخشیم. [وقتی] تشخیص بخشیدیم به این [نتیجه] نائل آمدیم که ما از ازل فعال هستی بوده‌ایم، قرار هم این بوده که فعال هستی باشیم. الان در محیطی قرار گرفته‌ایم که در آن و درون خودمان هم جوهر و هم عرض، خللی وارد شده و لذا دیگر فعال هستی نیستیم. این تشخیص ما بود.

بعد روی تجویز آمدیم. تجویز هم این بود که بالاخره ویژگی نوع بشر از آدم اول این بوده که بحران نشناسد [و در بحران گیر نکند]. هبوط آدم و مکدر شدن خدا از او برایش بزرگترین بحران بود. حتی یک لحظه احساس اینکه پاندول هستیم و به جایی متصل نیستیم و «او» ما را به حال خود رها کرده، شدیدترین تکانه‌های درونی را دارد. قدیمی‌ها عنوان می‌کردند خدا انسان را به حال خودش واگذار نکند. واقعاً هم همین‌طور است. بزرگترین مصیبت این است که حس کنیم پاندولیم و به مبدئی وصل نیستیم. وقتی آدم داشت دچار این مصیبت می‌شد، خداوند با او طوری برخورد کرد که تو هبوط کردی، سقوط نکردی. این به آدم تکانه‌ای داد. لذا آدم هم که دچار بحران شد، از همان اول بنا را بر این گذاشت که بحران را رو به حل ببرد. وقتی روی زمین واقعیت آمد و با زوج خود سر کرد، شروع به پیش بردن پروژه کرد. فرزندانش - هابیل و قابیل - که به دنیا آمدند نشان‌دهنده‌ی این بود که صحبت خدا درست است، سقوط نکرده و هبوط کرده است؛ ولی هبوط هم که می‌کند مثل انسانی است که از یک بلندی به زمین افتاده و دچار سرگیجه می‌شود، ولی بالاخره باید حرکت را ادامه دهد.

آدم اول این سنت را بنا گذاشت که بعد از هبوط و شوکی که بر او وارد شد، دید باید حرکت کند و پروژه‌ی تناسل را راه بیندازد. آدم چندپروژه‌ای است. یکی از پروژه‌های آدم بن‌بست‌شکنی است. این خیلی اهمیت دارد. برای همین به او حضرت آدم می‌گویند. خود ما ممکن است آدم را تکفیر و تحقیر کنیم که خدا را مکدر کرده و به قولش به خدا عمل نکرده است، ولی او یک انسان ویژه‌ی چندپروژه‌ای بوده است. پروژه‌ی اول او بنا گذاشتن سنت بن‌بست‌شکنی است که توانست این کار را انجام بدهد. پروژه‌ی بعدی او تناسل بود که با آدم و زوجش شروع شد. این هم پروژه‌ی کمی نبود. انسان زمانی که حس می‌کند دارای فرزند می‌شود، یکدفعه مثل داخل هواپیما که ۲۰۰ متر به پایین

می‌افتد، دلش خالی می‌شود. خالی شدن دل، هم شور و هم شر و هم تندى دارد و هم نمکین و شیرین است؛ همه چیز با هم و معجون است. پروژه‌ی دوم آدم این بود که این تناسل را راه انداخت.

پروژه‌ی سوم آدم هم که روی آن فکر استراتژیک می‌کنیم، پروژه‌ی آدمیت بود. پروژه‌ی آدمیت، میزبانی آدم با همه‌ی موجودات بخصوص با ملائک بود که خیلی در مدار تغییر سیر نمی‌کردند و در مدار حفظ وضع موجود کمک کار خدا بودند. اما آدم آمده بود که طرح نویی را دربندازد و طاق ضربی جدیدی بزند و حرکت جدیدی را شروع کند. این قدر که تا اینجا ما می‌فهمیم [این سه پروژه بوده است]. شاید خودمان هم فکر کنیم آدم پروژه‌های دیگری هم داشته است؛ اگر دیگران هم که بیرون از ما هستند فکر کنند، شاید به چهار، پنج یا شش پروژه برسند. وقتی روز آخر فرا برسد - که حتماً هم فرا خواهد رسید - و همه‌ی انسان‌ها بیرون بیایند، بر گرده‌ی آدم جای سه طناب سنگین هست که نشان دهنده‌ی این است که توان ویژه‌ای داشته که سه پروژه را خواسته با هم پیش ببرد. خدا هم کمک کارش بوده که تا حدودی توانست این سه پروژه را برغم هبوطی که کرد، پیش ببرد.

پس، از اول بنا بوده که انسان بن‌بست‌شکن شود. بعد هم که انسان‌ها آمدند، ولوله‌ای در هستی راه انداختند. اکنون ما چون در شرایط نابسامان روحی و روانی به سر می‌بریم، دائم موارد منفی جهان به ذهن ما می‌آید؛ فقط کسانی به ذهن می‌آیند که آمدند و طناب تکامل را پاره کرده و خنجر زدند و بر صفحه‌ی تاریخ با رنگ چرکین و لجنی و خونین حک و اصلاح کردند. فکر می‌کنیم همه‌ی جهان همین است. نه، این‌ها اقلیت‌های تاریخ هستند. اکثریت تاریخ، شورانگیز و پیش‌برنده بوده است. لذا آدم و اکثریت را که کنار هم بگذاریم، طبیعی است که ما هم گزینه‌ی آدم و اکثریت پرشور و پیش‌برنده را انتخاب می‌کنیم، نه اقلیت پیش‌نابرنده و عقب‌برنده را.

در نهایت وقتی به این تجمیع رسیدیم که در دورانی که اراده کرده‌اند همه‌ی فعالیت‌ها را هم تعطیل کنند، ضرورت دارد از شرایط خارج و تبدیل به فعال هستی شویم، پس احتیاج به یک متد داریم.

متد ما

پیش‌نیاز: تعیین تکالیف

متن: ایفاگری

پسامتن: ادامه «آدم»یت

متد را آمدید بررسی کردیم ببینیم که ما چه می‌توانیم برای متد بکنیم. خدا در شصت آیه [۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره آل عمران] یک توصیه‌ی متدیك داشت. از بشر و جست و خیز و وجد و نشاطش برای خروج از وضع هم متد بیرون می‌آمد. این دو متد را کنار هم گذاشته و یک مقدار بالا و پایین کردیم. خودمان هم قرار بود فرآورنده باشیم؛ روستایی باشیم و کروی محلی تولید کنیم و کروی صنعتی نخوریم. خودمان کارهایی کردیم و متد سه سطحی در آوردیم: (۱) پیشاتبیین یا پیش‌نیاز بود؛ (۲) متن یا منزلگاه، جایی برای تدقیق و تحلیل جدی‌تر و تفسیر منجر به تغییر بود؛ (۳) و نهایتاً خروجی آن که شیرابه‌ای باشد که به دوران امروز ما بخورد و ما را چند گامی جلوتر ببرد.

جلوتر، در پیش‌نیازها گفتیم سه سنگ با سه مینا باید واکنده شود. [اول] مینای خودمان؛ [باید] سنگ‌هایمان را با خودمان و با هستی و خدا که درتینده با هستی است، وابکنیم. سنگ‌واکنی را شروع کردیم و به این رسیدیم که درست است ما در جهان موقت هستیم، اما دید آخرت‌گرای صرف ارتجاعی و سنتی بر ما غلبه ندارد؛ به فرجام و به رستاخیز و روز قیام نهایی، به جنبش و به قول مولوی ولوله و غلغله‌ی نهایی و به حساب معتقدیم. اما به رغم این اعتقاد، بنا نیست چنبره‌ی روز حساب چنان بر ما مستولی شود که این جهان را از یاد ببریم و فکر کنیم یک دالان تاریک است و زودتر از آن رد شویم. تا وقتی که اینجا هستیم، «هستیم» و هستی ما مرادف با فعالیت است.

سوم هم اینکه دیگر نمی‌خواهیم مفسر باشیم. می‌خواهیم به مدار تغییر گام بنهیم. این سیر را که پیش آمدید به این رسیدیم که انسان اگر این سنگ‌ها را وابکند و بپذیرد که «هست» و حضور و غیاب در تاریخ را با صدای بلند جواب می‌دهد، بنا است پروژه‌ای اجرا کند و به مدار تغییر پیوندد.

اگر به این درک جوهری هم نائل شویم که هستی کارگاه است و استادکار یا اوستا کار این کارگاه خدا است، ولی استادکار انحصارطلبی نیست که کل پاساژ جهان را به خودش اختصاص بدهد؛ نه! در این پاساژ، متعدد کناره و زیرپله و حاشیه وجود دارد.

در این کناره‌ها و زیرپله‌ها و حاشیه‌ها که با حضور خود «او» متن را تشکیل می‌دهند، پروژه‌های متعددی تعریف شده است و این پروژه‌ها بوده که جهان را پیش برده است. ما هم طبیعتاً می‌خواهیم پروژه‌ای تعریف کنیم.

انسانی که می‌خواهد پروژه تعریف کند، انسانی است که به سطح تقاضا می‌رسد. حس می‌کند بارهایی بیرون از خودش وجود دارد، بارهایی هم درونش. حاملگی فقط حس مونث‌ها نیست. نوع انسان حس بارداری دارد. اگر انسان حس کند باردار است و بیرون هم بار هست، و از سرجمع بارهای بیرون و حس بار درونی بنا است تاریخ را جلو برد و پروژه‌ی جدید تعریف کند، اعلام موجودیت کرده است. یک اعلام موجودیت اول است که موقع ورود به جهان کرده و این اعلام موجودیت، کیفی‌تر، استراتژیک، تشکیلاتی، اعتقادی و پیش‌برنده است. خداوند هم اعلام موجودیت‌ها را خیلی خیلی جدی می‌گیرد. چه کسی به زبان بیاورد و چه نیابد، از ابتدا با او برخورد جدی کرده است. شاخص آن هم در آیه‌ای کلیدی است که در بحث ابراهیم به آن استناد کردیم؛ خدا می‌گوید: «ما سیر ابراهیم را سیر رشد قرار دادیم.»^۱ از وقتی خداوند حس کرده ابراهیم یک ژن جدید و ویژه‌ای وجود دارد که می‌تواند به تاریخ تکانه ایجاد کند، سیر را شروع کرده است. در آخر هم جمع‌بندی می‌کند که «ما از ابتدا بر این سیر آگاه بودیم.» یعنی حس می‌کند که ابراهیم نوباوه در حال هیجان و خلعجان [است] و در پس پیشانی او اتفاقاتی دارد رخ می‌دهد و به کسب شناختی نائل می‌آید، از همان دوران کسب شناخت، با ابراهیم برخورد فعال را شروع کرد تا به آخر. حداقل یک قرن با ابراهیم برخورد فعال پیشه کرد.

پس کسی که متقاضی می‌شود، اعلام موجودیت می‌کند. اعلام موجودیت هم فقط مختص بزرگان و نامداران نیست. نامداران که از اول نام نداشتند و بزرگ نبودند. در دسترس همه از جمله ما است که خودمان را کوچک و متوسط تلقی می‌کنیم. جهان این دوران هم جهان کوچک‌ها و متوسط‌ها است. کوچک‌ها و متوسط‌ها در جهان کنونی در ربع قرن، دینامیسمی از خودشان بروز دادند که این دینامیسم منجر به تکانه‌های جدید شده است.

۱. «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدًا مِنْ قَبْلِهِ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ»؛ «و در حقیقت، پیش از آن، به ابراهیم رشد افکری [اش را دادیم و ما به آشنایی او آگاه بودیم.]» (انبیاء: ۵۱).

الان دیگر جهان را ابرمردها و ابرقدرت‌ها و ابرحزب‌ها و ابرسازمان‌ها پیش نمی‌برند. از خرده‌ریزها اتفاقاتی دارد در اقتصاد و اجتماع و عرصه‌ی کار سیاسی و تشکیلاتی می‌افتد. این هم دلخوشی تاریخی ما است. ما دلخوشی‌های متعدد ازلی داریم، مثل پروژه‌ی آدم که خدا ابداع کرد یا خود آدم که سه پروژه‌ای پیش آمد. دلخوشی‌های میانی هم از نوع حرکت بنیان‌گذارانه‌ی ابراهیم داریم. دلخوشی‌های اخیر را هم داریم؛ نوع پیش‌برندگی مصدق، نوع جسارت حنیف‌نژاد، نوع عمق طالقانی. دلخوشی‌های امروزی هم مثل دینامیسم کوچک‌ها و متوسط‌ها را داریم که ما هم جزو این کمپ حساب می‌شویم. لذا ما هم می‌توانیم برای خودمان اعلام موجودیت کنیم و «او» اعلام موجودیت ما را چه به‌زبان و چه بی‌زبان حتماً درک می‌کند و اگر بخواهیم مثل ابراهیم [بر اساس یک] سیر [پیش] بیاییم، با حوصله با ما هم پیش می‌آید.

تبیین ما: «او»: مطلق تجهیز

او:	ما:
طراح - مهندس	تقاضای امکانات و فرصت‌ها
خالق	برای
استراتژ	پیش‌برد
مرحله‌بند	
صاحب دید و تحلیل تاریخی	
ایده‌پرداز	
منبع الهام	
منشأ عشق و امید	
منبع انرژی	

بعد این عنوان شد که اگر ما در موضع متقاضی و تقاضا هستیم، این جهان سرشار از عرضه است؛ ببینیم منبع عرضه چه کسی است و چه داشته‌هایی دارد. داشته‌هایی درآوردیم که به امروز ما بخورد و ضمناً بشود تحلیل ازلی هم از آن کرد. نمی‌خواهیم فقط اصطلاح‌سازی کنیم که فقط به امروز بخورد. [بلکه باید] اصطلاحاتی تولید کنیم که کل تاریخ را از ازل هستی تا الان تحلیل کند.

این فراوری که صورت گرفت تا حد امکان پوشاننده است. یعنی داشته‌های خدا این است که طراح-مهندس است؛ خالق است و خلقتش را ادامه می‌دهد؛ تاریخ را به خوبی می‌شناسد و هم می‌تواند تحلیل کرده و به ما منتقل کند؛ اهل جمع‌بندی تاریخی و انتقال جمع‌بندی تاریخی به ما است؛ ایده‌پرداز و استراتژ است؛ مرحله‌بند است و نهایتاً در این سیر منبع عشق و امید، منبع الهام و ایده است. امروز ان شاء الله به سرفصل بحث خدای منبع عشق و انرژی برسیم.

این بحث‌ها را تا اینجا پیش آمديم و به سرفصل عشق رسیدیم. سرفصل عشق یازده جلسه طول کشید. چند نفر از بچه‌ها هم بحث مشترک آوردند و [برخی] هم بحث منفرد؛ یک تبادل نصفه و نیمه هم صورت گرفت. با جمع‌بندی بحث عشق که هفته‌ی پیش انجام شد کار داریم. آن را گرفته و وارد بحث امروز خودمان می‌شویم.

خدایی که عرضه‌گر است؛ طراح، مهندس، خالق، ایده‌پرداز و اهل تجربه‌ی تاریخی - نه اینکه خودش تجربه کند، بلکه تجارب تاریخی را جمع‌بندی کرده و به ما منتقل می‌کند - دارای دید استراتژیک، مرحله‌بند و ایده‌پرداز، الهام‌بخش و مبنای امید و عشق و منبع انرژی است. همه‌ی این عناصر برای مدار تغییر و پروژه‌های منجر به تغییر کارآمد هستند؛ پروژه‌هایی که کارآمد هستند - چه در گذشته از نوع پروژه‌ی ابراهیم و چه در نزدیک از نوع پروژه‌ی مصدق یا دیگر پروژه‌های خرد و ریزی که اجرا شده و یا در حال اجرا است که بخشی از آن را ما می‌دانیم و از بخشی از آن مطلع نیستیم.

عشق و انرژی، همسایگان تو در تو

در این کشاکش قبلاً یک همسایه‌ی دیوار به دیوار و دوزوج خانه‌نادر را با هم یافتیم که یکی ایده و دیگری الهام بود. این عشق و انرژی هم همسایه‌ی همدیگرند. منتها عشق همسایه‌ی کیفی‌تری است که یک بهار خواب جدی‌تر و یک بالکن عریض و طویل‌تر از انرژی دارد و جاهایی انرژی را دنبال خودش می‌کشاند. درباره‌ی ایده و الهام نمی‌شود گفت کدام همسایه‌ی بزرگ است و کدام همسایه‌ی کوچک. ولی اینجا عشق همسایه‌ی ارشد است. قبل از اینکه انرژی بنیان‌گذاری شود، عشق قبلاً بنیان‌گذاری شده بود. ماهیت عشق که در یازده نشست از آن صحبت کردیم چیست؟

ماهیت عشق

ازلی-ابدی

دینامیسم در تنیده

جاودانگی

ویژگی اول ماهیتی آن، ازلی-ابدی بودن است. یک پیشینه و آتیه‌ای دارد: «جنش خلقان زعشق، جنش عشق از ازل» قبل از اینکه خلقان بیایند، قبل از اینکه ما بیاییم، عشق وجود داشت. «گر پا نبود عاشق با پرّ ازل پرد» اگر پا را هم قطع کنید یک اندام غیرمشهود ابتدایی و اولیه دارد که با آن کار را انجام می‌دهد. روی ازلی و ابدی بودن عشق سه نتیجه گرفتیم: یکی اینکه ماقبل انسان، ماقبل حس‌داران و ماقبل ما است. پدیده‌ی سرخطی است. باید در پدیده‌های سرخطی بیش از سایر پدیده‌ها عمیق شد. عشق، پدیده‌ی سرخطی است. لذا از اول بنا بوده صاحب کسوت باشد. از اول بنا بوده قدیمی باشد و پدیده‌های دیگر در مقابله‌ی حس کنند هم [به لحاظ] کیفی و هم تاریخی و هم پیشینه‌ای کم دارند. ماقبل انسان پدیده‌ی سرخطی و قدیمی است. در گذشته، اصطلاحی در محله‌ها بود که می‌گفتند فلانی قدیمی است. بعضی از قدیمی‌ها، سن یا قدمت‌شان به اندازه‌ی آن محله بود. عشق هم همینطور است. قدمت‌ش، قدمت هستی است.

ویژگی دوم ماهیت عشق، دینامیسم آن است. یعنی جان‌مایه‌ای دارد که هم خودش تکانه است و هم در پدیده‌های بیرون از خودش نفوذ می‌کند و به آن‌ها تکانه‌ی جدی می‌دهد.

حیث عشق که از حرف و صوت مستغنی است

به ناله‌ی دف و نی در خروش و ولوله بود

این اوج مینیاتوریسم اندیشه‌ی مولوی بود که همه‌ی مضامین را یکی کرده و از آن دینامیسم عشق را بیرون آورده است. «حدیث عشق»؛ یعنی روال و روایتی که از قدیم بوده و محدث و جدید نیست. «که از حرف و صوت مستغنی ست»؛ پدیده‌ای نیست که بخواهد اعلام موجودیت خودش را با میکروفن و بلندگو و تریبون و «من آمدم» بکند. [بلکه] «به ناله‌ی دف و نی» عنوان می‌کند.

ناله، صدایی است که از درون به بیرون می‌آید؛ صدای عَرَضی نیست، صدای جوهری است. دف، ساز دست و عنصر بیرونی بدن انسان است و نی هم ساز درونی انسان است. درون و بیرون و دف و نی و دست و نای همه را با هم درآمیخته و از آن دینامیسم ویژه‌ی عشق را درآورده است.

[در مصرع] بالا می‌گوید: «از حرف و صوت مستغنی‌ست» [در مصرع] پایین هم می‌گوید «به ناله دف و نی در خروش و ولوله بود»؛ یعنی خودش یک صدا است. این اهمیت دارد. اگر بخواهیم کار استراتژیک کنیم، هم صداهای مشهود و هم صداهای نامشهود را باید بشناسیم. مهمترین صدای نامشهود، صدایی است که مولوی می‌گوید: «از حرف و صوت مستغنی‌ست» ولی خودش یک خروشی می‌آورد و ولوله‌ای را در این جهان پایه‌گذاری می‌کند.

جمع‌بندی مولوی از آغاز و پایان عالم این است: آغاز عالم ولوله، پایان عالم غلغله. عشق هم از جنس غلغله و هم از جنس ولوله است. از این منظر هم که بخواهیم نگاه کنیم، ازلی و ابدی است؛ «دینامیسم» ابدی-ازلی است؛ نه یک موجود سنگین وزن فیل‌گونه. این دینامیسم همه‌جا حاضر و منتشر است و هیچ عنصری را مفری از آن نیست.

به جان عشق که جانی ز عشق جان نبرد

وگر درون صد برج و صد بدن باشد

اگر درون صد برج و بارو و صد بدن باشد، بالاخره عشق به آن رسیده و تکان‌تکانش می‌دهد. این از دینامیسم آن است. وجه بعدی آن، جاودانگی‌اش بود. یعنی عنصری که ازلی و ابدی و جاودانه و بن‌مایه و جان‌مایه است.

هر جانی که یک دیش عمرست

چون برآید ز عشق شد جاوید

نکه هر چه در جهانست نکه عشق جان آنست

بجز عشق هر چه بینی همه جاودان نماند

[پس] سومین ویژگی و ماهیت عشق جاودانگی است.

عشق: تراز

تکانه زنِ عقل

اما [عشق، عنصر] برتر هم هست. یعنی انسان حس می کند عنصر اول وجودی اش در دوران مدرن خصوصاً سیصد سال اخیر و چند دهه ی اخیر، عقل است. یک خانم پژوهشگری در آورده بود که انسان از وقتی به دوران کیفی تر وارد شده، پنجاه نسل هشتاد ساله را طی کرده است. یعنی پنجاه نسل هشتاد ساله تحولات جهانی را که الان شاهد آن هستیم رقم زدند که حدوداً چهار هزار سال می شود. بعد استدلال و اثبات کرده که بیشترین تحولات، هشتاد ساله های اخیر هستند. یعنی نسل پنجاهم کیفی ترین تحولات حیات بشر را رقم زده است. اگر این فرض را بپذیریم، این بشری که نسل آخر از نسل های پنجاه گانه است، بیش از همه مدعی عقل است. اگر ابراهیم مدعی عشق، کار و انرژی بود؛ نوح مدعی استمرار بود و محمد مدعی آشنایی از دینامیسم بود؛ مصدق مدعی تحول بود؛ این نسل مدعی عقل است. می گوید من عنصر خود بنیاد و عقلی دارم که جان مایه است. تصور این است که امروزه جان مایه، عقل است. این تصور به ایران هم آمده است. در غرب و کشورهای صنعتی تا حدودی این امر طبیعی است. چون این عقل با مرارت هم توأم بوده است. هزینه هایی را دادند و سیری را طی کردند؛ اما مجموعه مدعیان عقل در ایران این سیر را هم طی نکردند و از آخرین محصول این جهان می خواهند برای تحلیل این گوشه از جهان استفاده کنند. مشکل مدرن ها در ایران بیشتر است. به نظر می آید رقیب عشق همیشه عقل است و الان هم از رقیب دیرینه اش جلو زده و خودش بر طاقچه ی تاریخ تکیه داده است. هفته ی پیش هم از حافظ و هم از مولوی و غیر این دو کمک گرفتیم.

عقل بازاری بید و تاجری آغاز کرد

عشق دیده زان سوی بازار او بازارها

اگر عقل تمام توان خودش را بسیج کند و یک بازار تدارک ببیند، ولی عشق می‌تواند زنجیره‌ای از بازارهای تو در تو سامان بدهد. «عاشقان دُرْدکش را در درونه ذوق‌ها» مولوی یک مربع کیفی را رقم زده است؛ عاشق، دُرْدکش، درونه، ذوق‌ها. یعنی یک عنصر عشق است، یک درونه - یعنی ظرف عمیقی که می‌تواند مواد و مصالحی که درونش ریخته شده را فرآوری کرده و یک دُرْد و ته‌نشین کیفی از آن گرفته شود. نهایتاً ذوق‌ها؛ ذوق یعنی عنصر فرآورنده؛ می‌گویند سر ذوق آمد یعنی به سرفصلی رسید که بتواند محصول جدیدی را فرآوری کند. «عاشقان دردکش را در درونه ذوق‌ها» که چهار عنصر را درون خودش جای می‌دهد و آن بیت عقل بازاری و عشق بیرون از بازارها که بازارها را سامان می‌دهد، چند ویژگی داشت: عرصه‌ی عشق نامحدود است؛ عامل فرآوری است و نهایتاً تکانه‌زن و برتر از عقل است.

چو عشق سلسله‌ی خویش را بجنانند

جنون عقل فلاطون و بوالحسن باشد

مولوی معتقد است که اگر عشق یک تکانه‌ای به سلسله‌اش بدهد سمبل‌های عقل را می‌ترکانند و هزارتو می‌تکانند. حافظ هم این جمع‌بندی را داشت:

حَریمِ عشق را در که بسی بالاتر از عقل است

کسی آن آستان بود که جان در آستین دارد

همه‌ی کسانی که پروژه پیش بردند، بیشتر کسانی بودند که جان در آستین داشتند. قبلاً گفته شده بود که یک زن و شوهر شیمیست کُرد اگر دو سال در آزمایشگاه سر می‌کنند برای اینکه ژن اسب کردی را که رو به انقراض است بارور کنند و حیاتش را ادامه بدهند،

این‌ها به نوعی دارند جان به کفی می‌کنند و دیگران هم به همین ترتیب. جان به کفی فقط در میدان و آوردگاه نیست. این جمع‌بندی حافظ بود.

عشق: تراز

عنصر اصلی تحول و پیش‌برد

اگر بخواهیم عصاره‌ی جمع‌بندی را بیرون بکشیم، عشق خودش متر هستی و شاقولی است که همه پدیده‌ها - از جمله عقل - باید خودش را با آن هماهنگ کند. تراز، عشق است.

جلوتر که آمدیم به این رسیدیم که عشق که چندین ویژگی دارد: ازلی است، ابدی است، قائم به ذات است، خودبنیاد است، دینامیک است، جان‌بخش است، منظر‌بخش است، مسری است، فاتح است، انگیزه‌بخش کارگران عالم بوده است. همه‌ی اینها را با هم جمع غیر جبری بزیم، می‌بینیم عنصر استراتژیک یعنی همین. یعنی هرکس بخواهد کار استراتژیک کند، اگر همه‌ی ابزار و عوامل را هم جمع کند - عقل و ساختار و مهندسی و طراحی و ... - منهای عشق، سر هم نمی‌شوند. اگر این نباشند آن‌ها چسبشان به هم وصل نمی‌شود. لذا این عنصر، عنصر استراتژیک برای کار مستمر است. برای رابطه‌ی مستمر از نوع رابطه‌ی ابراهیم هم ما درآوردیم که ابراهیم بنا بوده کار استراتژیک کند که رابطه‌اش را مستمر کرد. ابراهیم هم اگر این جان‌مایه را نداشت، دلیلی برای اتصالش به مبدأ و پیش‌برد پروژه‌هایش نداشت.

«او» ازلی - ابدی

عشق ازلی - ابدی

«او» منتشر

عشق منتشر

عشق

در ذات «او»

در ذات هستی

در ذات ما

در ذات پروژه

در آخر جمع‌بندی هفته پیش: «روح سَخْت لطیف است، عشق سَخْت غیور» اگر این غیرت عالم را خدا بدانیم، عشق مرادف خود خدا است و خیلی جدایی‌پذیر نیست. عشق منتشر است، خدا هم منتشر است. عشق ازلی-ابدی است، خدا هم ازلی-ابدی است. عنصر اول هستی است، ولی هم‌تراز خدا نیست. خدا مظهر عشق است و کاملاً پوشاننده است و عناصر دیگری هم دارد، ولی این عشق در ذات خدا است. اگر چاقوی جراحی به این عشق بزنیم، واژه‌ی غیور را می‌یابیم که یک پهلوی آن عشق و پهلوی دیگر آن انرژی است. می‌گویند طرف غیرت دارد؛ یعنی هم عشق به یک پدیده و هم انرژی دارد که آن انرژی پشتیبان علاقه‌ی ویژه و تعصبش است.

تا اینجا بحث جلو آمده و به این رسیدیم که مواجهه‌ی خدا با بارداران، کارداران و پیش‌برندگان که مجموعاً عاشقان عالم را تشکیل می‌دهند چه بوده است. کسانی که باری برمی‌دارند، کاری برای خودشان تعریف می‌کنند و اهل پیشبرد هستند، عشق و جان‌مایه‌ای دارند. محاسبان عالم نیستند. کسانی نیستند که همه عمرشان را بنشینند و احتمال‌ورزی کنند که چه کسی بالا می‌آید و با چه کسی خودمان را هماهنگ کنیم! چه کسی پایین می‌رود، ما با او چه فاصله‌ای بگیریم! نسبت دور و نزدیکی‌شان را با مبدأ تعیین می‌کنند، باری برمی‌دارند، کاری تعریف می‌کنند و پیشبردی دارند.

مواجهه‌ی خدا با این نوع افراد - چه انبیاء چه غیرانبیاء - تجهیز، دل دادن، دعوت به از پا نشستن، زمان تزریق کردن، حوصله بخشیدن، از نو خیزاندن، هبه کردن، برآورد کردن، سرریز کردن و مهریزی است. عنوان هم شد که واژه‌ی «ارحم الراحمین» را ایوب به کار برده است؛ کسی که دوران طولانی از عمرش را با بیماری جان‌کاه خوره سر کرده است. ایوب در آن صبر ایستاد و از خدا هم درخواستی نکرد. گفت خدایا من گرفتارم، آسیب ویژه دیده‌ام - خوره داشت کل موجودیتش را از بین می‌برد - و تو مهربان‌ترین مهربانان هستی^۱. این تلقی انسان از خدا است.

نوع مواجهه‌ی خدا با انسان‌ها دل دادن، پا دادن، مهر دادن، حوصله بخشیدن و زمان تزریق کردن است. همه‌ی این‌ها - دل، پا، مهر و حوصله - درون عشق هستند. نمی‌شود حوصله کنی، ولی مهر نداشته باشی. نمی‌شود با پا بدوی، ولی مهر نداشته باشی.

۱. «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (انبیاء: ۸۳)

نمی‌توان زمان تزریق کنی ولی عاشق نباشی. این‌هایی که خدا می‌دهد از جنس عشق هستند. خودش هم اهل دِهش است. دهش هم از جنس عشق است. همه‌ی این کلاف را که باز کنید به یک رشته‌ی اصلی که رشته‌ی عشق است و قائم به ذات و جان‌مایه است، متصل خواهد شد.

یک دوبیتی است که وصل دو طرف است. این طرف انسان در موضع تقاضا و آن طرف خدا در موضع عرضه است. این طرف موضع احتیاج و آن طرف هم موضع اشتیاق است. وقتی موضع احتیاج-اشتیاق یک جا به هم پیوند بخورند، به قول مولوی جهان دگرگون می‌شود و عروسی تاریخی در آن راه می‌افتد. این دوبیتی می‌تواند از جانب خدا فرض شود. یعنی همانطور که خدا در کتاب آخر از انسان‌ها کد می‌آورد- از ایوب، مادر موسی، ملکه‌ی سبأ، فرعون - از همه بی‌کم و کاست، در گیومه می‌گذارد و رابطه‌ی مالکیت معنوی گزاره را با گوینده تعیین می‌کند و کاملاً هم امانتدار است، انسان‌ها هم می‌توانند از قول خدا کلامی را - چه آهنگین و چه غیر آهنگین - در گیومه بگذارند و دو نقطه‌ی آن را به خدا متصل کنند. این از آن گونه‌هاست که می‌شود گفت از کلام خدا خطاب به انسانی است که می‌خواهد پروژه تعریف کند و گره بزند:

به هر روزی در این خانه یکی جره‌ی نوبی یابی

تو یک تونیتی ای جان، تقص کن که صد تویی

یاد خانه خویش آ مترس از عکس خود پیش آ

کوهر در خانه کم کردی به هر ویران چه می‌جویی^۱

۱. ظاهراً دو مصرع اخیر از ابیات متفاوت از دو غزل نقل شده‌اند:

«بیا در خانه خویش آ مترس از عکس خود پیش آ / بهل طبع کزاندیشی که او یاهوست و هرجایی»

«در این دام است آن آهو تو در صحرا چه می‌گردی / گوهر در خانه گم کردی به هر ویران چه می‌پویی»

این خطاب خدا به نوع انسان جست و جوگر است. این کلمه جست و جو در فارسی از جمله نادر افعال دو قلو و دو پهلواست؛ دو فعل داخل یک فعل است. «جُست» به مفهوم اینکه چیزی پیدا شد؛ جستن، یافتن. «جو» به مفهوم این است که انسان دنبال چیزی است. یعنی جوینده‌ای است که به چیزی می‌رسد. جست و جو را این طور به کار می‌بریم که کسی دنبال چیزی است. ولی در کنه ادبیات و تشخیص صنعت آن بروید، [می‌بینید که] دو قلو است. یعنی اول فردی دنبال چیزی است [و بعد] به آن خواهد رسید. جست، [یعنی] آن را می‌جوید. جست هم توأم با جَست و خیز و چنگ‌زدن است. مخاطب خدا در این دوبیتی انسان جست و جوگر است. انسان جست و جوگر، مرز بین انسان مفسر و انسان مدار تغییر است. اگر انسانی فقط در مدار تفسیر باشد، جست و جویی وجود ندارد، [بلکه] مشاهدات و درک و دریافت‌هایی از عالم مستقل از ذهن خودش دارد. این درک و دریافت‌ها را تفسیر، پردازش و تحلیل می‌کند. ولی انسانی که بخواهد اهل تغییر باشد، در مدار جست و جو است. دنبال این است که از یافته‌هایش چه چیزی را بچورد، چه چیزی را بگیرد، چه چیزی را فرآوری کند و تفسیر منجر به تغییری کند یا اصلاً خودش به مدار تغییر برود.

در این دو بیت مخاطب انسان‌هایی‌اند که در سرفصل اسباب‌کشی از تفسیر به تغییر هستند. خدا به آن‌ها می‌گوید تو، نوع انسان، در اسباب‌کشی مستمر هستی و در طول عمرت در یک عرصه‌ی بزرگ صد حجره عوض کرده‌ای. حجره‌ای نبوده که تا آخر در آن بنشینی و منزل اتخاذ کنی. می‌گوید تو فقط یک تو و یک لایه یا سطح نیستی و لایه‌های عمیق‌تری داری. «ای جان»؛ جان یعنی عمق عمق عمق لایه‌ها. خطاب جان را به کار می‌برد که عمق لایه‌ها و جان زنده و استفاده‌ی مهربانانه هم می‌شود هم از این تعبیر کرد. شعر بسیار کیفی و مهندسانه‌ای است. «تفحص کن» یعنی به جست و جو ادامه بده، به عمق برو. «که صد تویی»؛ یعنی صد لایه داری؛ صد هم واژه‌ی اغراق است و توأم با کمیت بالا است. به عمقت ادامه بده. اگر به عمق ادامه بدهی به جان خودت می‌رسی و به پدیده و گم‌گشته‌ای در خانه می‌رسی. «به هر ویران چه می‌جویی» خانه ما هستیم. بیا و با منزل و مبدأ وحدت کیفی و استراتژیک برقرار کن.

خدای منبع عشق و انرژی

هستی مبتنی بر	پروژه مبتنی بر
ایده	ایده
تدبیر	الهام
درایت	بلدیت
عشق	عشق
انرژی	انرژی
مهندسی	هندسه

اگر هستی را از زاویه‌ی بحث خودمان تحلیل کنیم، برگرفته از ایده و تدبیر و عشق و انرژی و مهندسی است. هرچه در هستی می‌بینیم، مجموعه‌ی آن از تدبیر «او»، ایده‌ی «او»، عشق «او»، انرژی و مهندسی «او» یا خدا است. اگر به پروژه‌های انسانی هم نگاه کنیم از چند عنصر ساخته شده است: ایده و الهام، اندیشه، عشق، انرژی و هندسه. عشق و انرژی هم عنصر اصلی، ثابت و لایتغیر هستی‌اند و هم عنصر ثابت و لایتغیر پروژه‌ها. هم در هستی همسایه و تودرتو هستند و هم در پروژه‌ها. نقطه‌وصل را از مولوی کمک می‌گیریم. نقطه‌وصل عشق و انرژی، تک‌بیتی‌ای است که می‌شود از مولوی به عاریت گرفت؛ کما اینکه در همه‌ی بحث‌هایمان از او وام گرفتیم. می‌گوید:

گر از دهانت برره عشق است چون زمره

از برق این زمره‌بین دفع از دهان

هنرمندانه و مهندسانه همه‌ی ابزارها را در اختیار گرفته و در کوتاه‌ترین عبارت رابطه‌ی عشق و انرژی را برقرار کرده است. «گر از دهانت بر ره»؛ یعنی تو پروژه تعریف می‌کنی، به نسبتی که این پروژه گسترده‌تر و سفره‌اش بزرگتر است، موانعش هم جدی‌تر است. اگر بخواهید پروژه‌ی ملی یا فراملی تعریف کنید، طبیعی است که ازدهاها نشسته‌اند. ازدهاها می‌خواهند تاریخ عالم را به سیطره‌ی خود دریاورند. آن‌ها هم مدعی‌اند و یک سوی قضیه هستند! پروژه‌ای که تعریف می‌کنید، ازدها هم سر راهش هست؛ از ازدهای کوچک تا گودزیلاهای عربده‌کش و زوزه‌کش که از سم آن‌ها آتش نفرت متصاعد می‌شود. می‌گوید اینها طبیعی کار هستند. همه چیز ساده و عادی پیش نمی‌رود.

وقتی سفره را ببندازید، از همان پهن کردن درگیری و اصطکاک وجود دارد تا وقتی که سفره‌ی آن پروژه بخواهد به نفع پهن شدن سفره دیگری [به صورت] کیفی جمع شود. می‌گوید عشق جان‌مایه‌ای است که مثل زمرد است. زمرد در ادبیات فارسی چند ویژگی دارد: پر تالو است؛ با خودش شعف می‌آورد و سبز مشعوفی با خودش دارد و یک برق آزادی‌بخش و انرژی‌رها کن [درون خود دارد]. بنابراین زمرد سرجمع انرژی و عشق است. «از برق این زمرد هین دفع اژدها کن»، «هین» در ادبیات فارسی واژه‌ای است که دال بر پمپاژ انرژی است. این [کلمه] با ادبیات محاوره‌ای بیشتر بین چوپان‌ها و در ادبیات پایین‌دست برای چارپایان آمده است. مثلاً در روستا وقتی بخواهند به چارپا حرکت بدهند می‌گویند «هین». ولی این فقط متعلق به چارپایان نیست. شامل کل پدیده‌های جهان و از جمله انسان می‌شود. هین در ادبیات ما لفظی غیر محترمانه است، ولی در ادبیات هستی لفظی محترمانه است و مشمول همه می‌شود. هین یعنی پمپاژ انرژی.

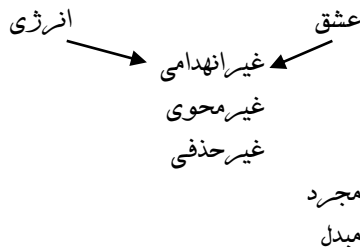
گر اژدهاست برره عشق است چون زمرد

از برق این زمرد هین دفع اژدها کن

از جنس این زمرد، متکی بر آن عشق می‌توان یک انرژی‌ای را آزاد کرد. آرام آرام به حوضچه‌ی وصل می‌آییم که بشود یک فکر مشترک هم روی آن کرد.

اصل بقا

عناصر جاویدان هستی :



ترمودینامیک اصل بقای انرژی را به دست آورده: انرژی محو و منهدم نمی شود، طور به طور می شود و سیر انرژی توقف ندارد. عشق هم همین طور است؛ شاید بیش از انرژی. اگر انرژی مشمول اصل بقاست، عشق هم مثل خود انرژی مشمول جدی تر اصل بقا و از عناصر جاویدان است. عنصر جاویدان و غیر انهدامی و غیر محوی است و بقاء دارد. حال یا بقای آن مجرد است یا آن پدیده می ماند. مولوی می گوید: «محسنان مردند و احسان ها بماند»؛ یعنی پدیده ای که از فرد متصاعد می شود، اگر خودش هم برود، در کادر اصل بقا باقی می ماند. بقا یا مجرد است مثل احسان هایی که از محسنان برخاسته است؛ یا مبدل است، انرژی از حالتی به حالت دیگر تبدیل می شود و از کیفیتی به کیفیت دیگر. باز هم دویستی که قبلاً از آن استفاده کردیم:

چه کریم چه کریم از این عشق چو خورشید

چه پیدا و چه پنهان و چه پیداست خدا یا

این مشمول نوسان جاودان عشق و انرژی است.

زهی شور زهی شور که انگیزه عالم

زهی کار زهی بار که آنجاست خدا یا

این دو در کادر بحث ما جای دارد. یک وجه آن پیدایی و پنهانی است که محصول طور به طور شدن در کادر اصل بقای انرژی است. یکی هم از دل این طور به طور شدن، شور و کار و بار تعریف می شود؛ یعنی هم مهر، هم کار و هم بار. آخر هر دو قطعه ی بلند مولوی هم خداست. همه ی پدیده ها به خدا منجر می شود که مظهر عشق و انرژی است.

خلق بی خستگی و خواب زدگی

اکنون وارد کتاب آخر می شویم. در دل کتاب هستی و کتاب های کمک کار مولوی و حافظ یک آیه است که کلیدی ترین آیه در کادر بحث ما است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسْتَأْمِنُ لُغُوبٍ (ق: ۳۸)
ما زمین و آسمان‌ها و آنچه میان آن‌هاست در شش مرحله (هنگام)، خلق کردیم؛
بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی.

ریشه «مَسْنَا» را جلس‌ی بعد درمی‌آوریم. مشخص می‌شود که از این خلق که خلق کیفی بوده نه خواب و نه خمیازه و نه خستگی بیرون نمی‌آمده است. یعنی انرژی محضی این جهان را سامان داده و بنیان نهاده که هیچ فتوری در آن نیست. همه‌ی انسان‌های انرژی یک دوره به خواب رفته یا از فرط خستگی بیهوش می‌شوند یا داوطلبانه و آگاهانه می‌خوابند. ولی در پروسه‌ی خلق که ادامه هم دارد - این شش هنگام را نمی‌دانیم به چه صورت است و در مرحله‌ی چندم است، ولی هنوز تمام نشده - خدا نه خستگی داشته و نه زنگ تفریح و نه پا دراز کردن و نه خواب. آیه، آیه‌ی سرفصلی و سرآغازی و منظر بازکنی است.

همسایگی عشق و انرژی

ما از این بحث انرژی چه می‌خواهیم؟ یک. ببینیم همسایگی عشق و انرژی چیست؟ این یک پیشنهاد است، بچه‌ها می‌توانند پیشنهاد جدی‌تری بدهند. [دوم] در جست‌وجوی مواردش باشیم. جاهایی این انرژی بزنگاهی به ما پمپاژ می‌شود. در ادبیات آهنگین هست:

کویند که نخط‌ای ست رویدن عشق

آن نخط هزار بار تقدیرم تو باد

یک دفعه به کسی چیزی الهام می‌شود و از چیزی خوشش می‌آید، نقطه‌ی مرکزی کریستال شکل می‌بندد، انرژی از نوع عشق می‌آید. بعضی وقت‌ها بزنگاهی و بعضی وقت‌ها روندی است؛ گاهی وقت‌ها هم توأمان است، هم در بزنگاه هم در روند. ماراتن‌روها این‌گونه هستند. انرژی ماقبل ماراتن، ابتدای ماراتن، ضمن ماراتن در کورس گذاشتن‌ها؛ هم روندی و هم بزنگاهی است. ماراتن‌روها چهره‌های آرامی دارند.

سرعتی‌هایی که در دومیدانی از صد تا هشتصد متر می‌دوند، همه فک‌هایشان بیرون زده است و انسان‌های اراده‌گرایی هستند. باید کل انرژی‌شان را در ده، بیست یا پنجاه ثانیه یا دو دقیقه باید مصرف کنند؛ بعد هم بی‌رمق می‌شوند. وقتی نگاهشان می‌کنیم کل انرژی آن‌ها ریخته است. اما آن‌هایی که ماراتن می‌دوند، آرام و صبورند و انرژی هم به صورت روندی و هم بزنگاهی به آن‌ها تزریق می‌شود. جاهایی که مجبورند، کورس می‌گذارند؛ فک‌های برآمده ندارند. کسانی که تاریخ را جلو آورده‌اند، همه از نوع ماراتن‌روها بوده‌اند. «گر ازدهاست بر ره عشق‌ست چون زمرد» بنا بوده در حوزه‌ای که پروژه تعریف کردند با ازدهای حوزه، آرام، صبور و متین دریفتند. حال ببینیم که این انرژی در بزنگاه‌ها چطور به صدمترو، دویست مترو و چطور به ماراتن‌رو تزریق می‌شود، ما کجای کار هستیم. ما می‌خواهیم صد و دویست متر بدویم، یک بار روی یک سکو برویم، کار را تمام کرده و راحت شویم، یا اینکه اصلاً سکویی در کار نیست. باید ماراتن برویم و پروژه را آرام آرام به انتها برسانیم.

پس یک وجه آن، این است که بدانیم رابطی عشق و انرژی چیست و همسایگی کجاست. همسایه‌ی ارشد کیست؟ در جست‌وجوی مواردش برمیایم، ببینیم پمپاژهای چگونه است و ما انتظار داریم مشمول کدام یک از این پمپاژها شویم؟ وجه دیگر این است که در جست‌وجوی جنس و گونه‌ی آن باشیم. انرژی از آن پدیده‌های پرمابه‌ا است. گاه از جنس مهر و گاه از جنس انسجام است. انسان به یک انسجام جدی می‌رسد که با آن انسجام خیلی کارها می‌کند. یک زمان روحی و روانی، یک زمان فیزیکی و زمانی هم فکری است. جایگاه دو جانمایه‌ی عشق و انرژی کجای پروژه است؟

عشق و انرژی منتشر

عشق منتشر است، به نظر می‌رسد انرژی هم منتشر است. پدیده‌هایی که انسان از اول از آن‌ها انرژی گرفته - چوب، زغال، فسیل‌ها، خورشید و الان هم هسته‌ای است - نگاه کنیم. چوب را از سطح زمین گرفته، زغال را هم از سطح و هم از زیر گرفته، فسیل در عمق عمق و خیلی پایین‌تر از زغال است. هسته در فضا و در اینجا است. خورشید هم که در بالای بالا قرار دارد. یعنی این‌ها پدیده‌هایی هستند که انسان گرما را از آن‌ها گرفته است.

پس می‌شود گفت [انرژی] منتشر است. رابطه‌ی کار استراتژیک با این دو عنصر منتشر - عشق و انرژی - چیست؟ منتشرترین عنصر عالم هم که خود خداست که همه جا هست. بررسی کنیم بینیم ضریب انتشار انرژی و ضریب انتشار عشق چقدر است. همه‌ی اینها برای این است که کاری تعریف کنیم. در مدار بیکارگان اصلاً نیاز نیست این کارها صورت بگیرد.

دو «گاه» هستی: دیدگاه و منظرگاه

در آخر رابطه‌ی دو «گاه» را با دو منبع می‌بینیم. ما دو «گاه» هستی و دو منبع تعین داریم. یکی از «گاه»ها «دیدگاه» است و یکی هم «منظرگاه». در ادبیات فارسی از «گاه» هم استفاده مکانی می‌شود و هم زمانی. گاه هم مکان و هم زمان است. دیدگاه و منظرگاه یعنی مکان یا ظرف باور، اندیشه و اعتقاد. «دید» اندیشه و ایده و الهام است. منظر از نوع استراتژی و چشم‌انداز و هندسه است. «گاه»های ما بیرون از اینها نیست. عشق هم جان‌مایه و تکانه است؛ انرژی هم پیش‌برنده است. با یک بیت از مولوی بحث را تمام می‌کنیم:

هر جاحلی بیشتر مردم در اوبی خویش تر

خواهی یاد من نگر چون شید جان شیرینی ام

این خیلی کیفی و عمیق است. یعنی می‌گوید هر جا زندگی فکری، اقتصادی، اجتماعی، آرمانی، جریان دارد، مردم، آنجا دینامیسم بیشتری دارند؛ بیکاره و ولگرد نیستند. در این هستی به چرا نیامده‌اند، آمده‌اند کاری انجام بدهند و برای خودشان پروژه‌ای تعریف کردند. «مردم در او بی‌خویش‌تر» [یعنی] مردم وقت‌گذرتر، اهل تخصیص‌تر و جدی‌تر و عاشق‌تر هستند؛ جهان جدی است و آن‌ها هم جدی هستند. «خواهی بیا در من نگر»؛ می‌گوید اگر این فرض را در جهان و اجتماع آدمیان بپذیرید، [می‌بینیم که] کل است. بیت خیلی فلسفی است. یک کل را تصویر می‌کند که: «هر جا حیاتی بیشتر مردم در او بی‌خویش‌تر». بعد آن را جزئی می‌کند: اگر می‌خواهی این انگاره را آزمون و خطا کنی، «خواهی بیا در من بنگر». حال آن فرد ابراهیم، مولوی،

مصدق، حنیف، مادر موسی، خانم قدس یا هرکس می خواهد باشد. اگر می خواهی این را به آزمون و خطا بگذاری، [اگر] جزئی می خواهی که از آن جزء به صحت کل برسی، در من نگاه کن؛ «کز شید جان شیدایی ام»؛ که از این خورشید پر تلالوی درونم، من هم به شیداییان عالم و به پروژه داران عالم پیوسته ام.

برگرفته از این کلام آهنگین مولانا، همه ی ما دو «گاه»، دید و منظر داریم. انسانی تقریباً نیست که دیدگاه و منظرگاه نداشته باشد. همه ی جنایتکاران هم برای خودشان منظری متصور هستند. هر انسانی با هر ویژگی و ماهیت و خصلت، هم دیدگاه و هم منظر دارد. پس این دو «گاه» برای همه هست، برای ما هم هست. اگر این دو «گاه» بخواهد متعین بشود، احتیاج به دو منبع تحرک و تعین داریم. این دو منبع یکی عشق و دیگری انرژی است.

اگر بخواهیم به چرخه ی کار استراتژیک پیوندیم، دیدگاه و منظرگاه را همه دارند. در سی سال اخیر در روشنفکری ما همیشه دیدگاه و منظرگاه الی ماشاء الله وجود داشته است. ایران همچنان که از نویسنده و سخنران و مصاحبه گر و ژورنالیست کم نداشته، از دید و منظر هم چیزی کم نداشته است؛ پس چرا پروژه ای تعریف نمی شود و به انتها نمی رسد؟ مشکل، مشکل اتصال آن «گاه» ها با آن منابع [عشق و انرژی] است. یک مقدار روی این تدقیق کنیم. همه ی پروژه های عالم را از کوچک و آزمایشگاهی ببینیم، تعریف کنندگان آن یک دیدگاه و منظرگاه و چشم انداز داشتند و به یک منبع انرژی و منبع عشق هم وصل شدند. چه آن زن و شوهر آزمایشگاه ژنتیک اسب که دو سال عمرشان را گذاشتند و چه هر فردی دیگری که به عنوان فرد استراتژیک و پیش برنده می شناسیم. گیر ما به نظر می رسد که وصل دو «گاه» به منبع (انرژی) و جان مایه (عشق) است. روی این فکر کنیم. دو هفته ی دیگر، بحث را با هم پیش ببریم. اگر کسی نظری روی چگونگی پرداختن به بحث انرژی دارد عنوان نماید. دریچه ای را برای هم باز کنیم. این دو هفته هم فرصتی است که به این دریچه ها سرک بکشیم، بحث هایمان را آرام آرام جمع کنیم و دوستان هم بتوانند بحث کنند.

پرسش و پاسخ

پرسشگر اول: خیلی ممنون. من یک اختلاف نظر با شما دارم.

هدی صابر: اینجا [پشت تریبون] بیایید و از این اختلاف نظر دیدگاهی درآورید که بچه‌ها هم استفاده کنند. اختلاف نظرتان را بگویید، ولی الان خیلی وارد عمق نشوید، بلکه آن را عملیاتی کنید که یک خروجی دیگری از آن در بیاید. یعنی به نظر شما چطور می‌توان به این پدیده وارد شد و نگاه کرد؟

پرسشگر اول: شما از یک تعریف ترمودینامیکی استفاده کردید. همان‌طور که فرمودید انرژی نه از بین می‌رود و نه به وجود می‌آید، بلکه تبدیل می‌شود. این مفهوم خیلی بزرگ و عمیقی است. به نوعی مفهومی توحیدی است. انرژی به وجود نمی‌آید یعنی دنیا با یک انرژی ثابت آفریده شده است، تا ابد هم با همین انرژی ثابت سیستمش پایان خواهد یافت. این یعنی انسان انرژی‌آفرین نیست. بلکه فقط باید این انرژی را دست به دست بکند. به نظر من خداوند هر موقع در قرآن برای ما مثال می‌زند می‌خواهد هنر خودش را به ما نشان بدهد. به ما یاد بدهد که چطور انرژی‌ها را مدیریت کنیم. درواقع تمام بحث‌های قرآن، انرژی و مدیریت بهره‌وری از انرژی است. فرق من با آقای حسین رضازاده یا هادی ساعی در ورودی این انرژی نیست. هر دو شاید یک مقدار غذا بخوریم، ولی انرژی و کاری که آن‌ها از انرژی می‌گیرند، بیشتر است. در توانایی‌هایمان فرق داریم.

در ترمودینامیک وقتی انرژی را تعریف می‌کنیم می‌گوییم انرژی توانایی انجام کار است. یعنی انرژی موقعی ارزشمند می‌شود که تبدیل به یک کار شود. تعریف کار هم مشخص است: حاصل ضرب نیرو در جابه‌جایی. یعنی کسی که کار بزرگ و ارزشمندی انجام داده، کسی است که این انرژی را از طریق سیستم خیلی دقیق که بالاترین کارایی را دارد به نیروی درست و جهت‌دهی صحیح تبدیل کرده است. فرق در این است. محمد هم وقتی آمد یک حرکت اجتماعی را آغاز کرد، یک حرکت فردی ایجاد نکرد. این حرکت اجتماعی بود و چارچوبی داشت.

به نظر من هم تمام این حرف‌هایی که تا الان زدیم در دل انرژی بوده است. به نظر من عشق و امید یک ابزار برای مدیریت انرژی است. مثلاً در مورد حمزه سیدالشهداء به

نحوه اسلام آوردن ایشان دقت کنیم، موقعی که به محمد ظلم شد، از روی عشق و علاقه به برادرزاده‌اش وارد پروژه شد. این [عشق] ابزار محمد بود. او خیلی‌ها را در تاریخ اسلام با عشق جذب پروژه کرد. الان هم می‌گویم از انرژی در راستای تحلیل تکنیک‌های مدیریتی در سطوح مختلف فردی و غیرفردی که وجود دارد استفاده کنیم. مثلاً در مورد ابراهیم که خدا مثال می‌زند، حرکتش فردی است. می‌خواهد بگوید انسانی که با این توانایی‌ها آفریدم چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. از الگوی ابراهیم استفاده کنید و خودتان را بالا بکشید. خداوند از موسی و عیسی و یونس و... الگو می‌آورد. حرکت که اجتماعی می‌شود، الگوهایش هم اجتماعی هستند. ببینیم که خدا انرژی‌های موجود را چگونه هدایت می‌کند.

در ترمودینامیک اصلی به نام سینرژی هست؛ یعنی وقتی که دو عنصر با هم کار می‌کنند توانایی‌شان بیشتر از مجموع توانایی‌های فردی است. به نظر من تمام کسانی که آمدند و تغییر ایجاد کردند [این گونه‌اند]. اگر مصدق حرکت ملی بزرگی را ایجاد می‌کند توانایی به هم پیوستن بالایی دارد. یک چسبی درون اجتماع می‌ریزد که نیروهای پراکنده‌ای که وجود دارند را پیوند می‌دهد. مشکل امروز ما هم فقدان استراتژی‌ای است که بتواند این نیروها را به هم بچسباند تا یک حرکت ایجاد شود؛ وگرنه انرژی در جامعه هست. مشکل در لیدرهای ما است که نتوانستند این انرژی را مدیریت کنند. محمد و مصدق و تمام کسانی که یک حرکت خوب انجام دادند، یک مدیر خوب هستند. نقطه شکست‌شان هم در همان مدیریتشان است. بحث کلی من همین بود.

هدی صابر: تشکر می‌کنم. وقتی می‌گوییم: «از برق این زمره هین دفع اژدها کن» یعنی انسان هم منبع انرژی هست. فقط انرژی ثابت نیست. انسان در حد خودش انرژی می‌آورد. من هم مثل شما معتقدم انسان هم منبع عشق و انرژی و ایده منتها در مقیاس خودش است. دو هفته دیگر بحث بیاورید.

پرسشگر دوم: به نام خدا. من روی اینکه ماهیت انرژی چیست، خیلی فکر نکردم. اما از یک مسئله شروع کردم که نقاط ضعفی هست. همیشه کارها شروع می‌شود، ولی نیمه‌کاره بر زمین می‌ماند. چه کنیم که کارها به اتمام برسند؟ این ضعف به نظر من ناشی از یک ناامیدی است که مانع از این می‌شود که ما تا به آخر پیش برویم. اساساً بررسی

کنیم تبیین خود خدا از داشته‌اش چیست؟ تا وقتی صحبت می‌کنیم از تخیلی که ممکن است دچارش شده باشیم، بیرون بیاییم. بعد ببینیم خدا برای اینکه انرژی به ما منتقل شود و ما انرژی شویم چه کارهایی در خلقت کرده است؟ شاید بتوان اصطلاح نرم‌افزاری هم به کار برد که خدا در ساختار خلقت چه اعمالی انجام داده که آدم‌ها پرانرژی شوند؟ فکر می‌کنم که سیر پاسخیابی اگر این‌طور باشد خوب است و به نتیجه می‌رسیم.

بیاییم آن آدم‌ها را بررسی کنیم که هر کدام یک هدفی را انتخاب می‌کنند و با پایبندی به قوانینی سعی می‌کنند خودشان را به آن هدف نزدیک کنند. اگر امکان تعریف هدف نباشد، یک مرحله از ناامیدی ایجاد می‌کند و انرژی را از ما می‌گیرد. اگر هدف را تعریف کردید، اما قانون‌مندی وجود نداشته باشد و شما نتوانید به آن هدف برسید و از متدی استفاده کنید، باز ممکن است در نیمه‌ی راه کار را رها کنید. چون راه مسدود است. به نظر من اگر این‌طور به قضیه بپردازیم خوب است. خدا خلقت را هدفمند کرده و این هدف هم برای کل هستی است، مشخصاً برای انسان هم هست. «او» قانون‌مندی هم در هستی گذاشته است. آقای مهندس میثمی یک بحثی دارند که می‌گویند قرآن علم‌آفرین است.^۱ بحث ایشان ناظر بر این است که بشر به صورت فطری دریافته که نظام هستی قانون دارد و طبق آن قوانین مشاهده می‌کند و قوانین را درآورده و تئوریزه می‌کند و علم به وجود می‌آورد. قرآن هم معتقد است اگر کسی کار کند به این علم می‌رسد. اگر ما قانون‌مندی در هستی را بفهمیم، به این باور می‌رسیم که با انتخاب هدف و با استفاده از قوانین و متدهایی که وجود دارد، قطع به یقین به خواسته‌ها و اهدافمان می‌رسیم.

سه بُعد را تعریف کردم: فهم هدف‌مندی، فهم قانون‌مندی و سهم انسانی که تمرین صبر است. آخر کار هم یک بحث قرآنی می‌کنم که جمع‌بندی خوبی بدهد. [برای درک

۱. برای نمونه بنگرید به:

میثمی، لطف الله. ۱۳۸۳. «قرآن و علم‌آفرینی». دوماهنامه‌ی چشم‌انداز ایران. شهریور و مهر

۱۳۸۳. شماره‌ی ۲۷. صص. ۲۲-۱۵.

میثمی، لطف الله. ۱۳۸۷. «علم‌آفرینی قرآن». روزنامه اعتماد. پنج‌شنبه، ۴ مهر ۱۳۸۷. شماره

۱۷۸۰.

اینکه] خدا چگونه انرژی را به انسان منتقل کند، چگونگی تیمارداری خدا برای انسان [را باید درک کرد]. چهار گونه انسان داریم: انسان‌های در راه مثل محمد و ابراهیم؛ انسان‌های راکد؛ انسان‌های گمراه یا بی‌راه و انسان‌های فراری یعنی انسان‌هایی که کار کردند ولی به ناامیدی رسیدند و ناامیدی بر آن‌ها مستولی شده است و می‌خواهند از هر چه که بود فرار کنند. با بررسی [مواجهه خدا با این چهار دسته انسان] به نظرم انرژی به معنای واقعی در انسان می‌نشیند که همیشه امیدی برای شکستن بن‌بست هست، راه و متدی هست، ولی از این منظر که عشق یا انرژی کدام‌یک برتری دارند، به قضیه نگاه نکردم.

هدی صابر: خودتان هم روی همین چارچوب بحث می‌آورید؟

پرسشگر دوم: بله. دو یا سه هفته دیگر.

هدی صابر: این بحث انرژی یک بحث عینی هم هست و از قبل بنا بود یکی از دوستان - آقای فروهر - که از بنیانگذاران موفق NA در جمعیت تولد دوباره هستند بیاوریم. ایشان متأسفانه به هر علت از ایران رفتند. خودشان هم تجربه انباشته‌ای داشت و سینوس انسان را هم طی کرده بود. در مقدمه کتاب «تولد دوباره» می‌نویسد من در امریکا هیچ کاری نمانده بود که در حوزه‌ی فساد نکنم. اصلاً دیگر از انسانیت دور افتاده بودم. اما اگر شما ایشان را الان ببینید، باور نمی‌کنید چنین پیشینه‌ای داشته باشد. بالاخره یک انرژی مجددی گرفته و در ایران با این انرژی شصت، هفتاد کمپ زدند و در این کمپ‌ها تا الان سیصد، چهارصد هزار نفر را با روش و متد جدی بازپروری کردند و دارند این کار را هم می‌کنند. می‌خواهیم یکی از آن‌ها را بیاوریم. پیشنهاد دیگری دارید که بحث‌ها را عینی کنیم؟ [به نظرم] یکی دو جلسه را مهمان بیاوریم. الان یک سال است مهمان نیاورده‌ایم. خیلی از همه دوستان ممنونم.

نشست شصت و ششم: تبیین: خدای منبع انرژی (۲)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام به دوستان و عصر بخیر و با اجازه‌ی همه، بحث را آغاز می‌کنیم:

«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»

حول این تیتیر شصت و ششمین جلسه است که گرد آمدیم؛ نزدیک به دو سال دارد می‌شود. سعی می‌کنیم ذیل این تیتیر بر ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، غیرمناسبتی، غیرتاکتیکی و استراتژیک با خدا راه ببریم. عنوان کلی بحث «تبیین ما» است. در تبیین ما، سوتیتیر داشته‌های «او»، خدای منبع انرژی است که شماره یک آن را امروز شروع می‌کنیم. بنا به سنت همیشگی از پارسال قرار بود هر وقت به بحث جدید وارد می‌شویم و می‌خواهیم سرفصل جدید را شروع کنیم، یک جلسه‌ی غیررسمی داشته باشیم و خیلی نرم و آرام وارد بحث شویم که ذهن‌ها فعال شوند و دوستان بتوانند مشارکت کنند، تلقی‌هایمان را مشترک کنیم و بعد به سر بحث برویم. جلسه‌ی دو هفته پیش این اتفاق افتاد و تا حدودی هم بچه‌ها مشارکت کردند. یکی از بچه‌ها هم بحث آماده کرده که قسمت دوم خدمت شما عرضه خواهد شد. سه شنبه اول تابستان ۱۳۸۹ را سپری می‌کنیم. یک مرور مختصر و پر سرعت از ابتدای بحث‌ها تا الان انجام دهیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال

از احساس به اسباب:

ادراک
از ساده به عالی راه بردن
اسباب تبدیل

احساس
تشخیص
تبدیل

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۱ تیر ۱۳۸۹ است.

از یک حس مشترکی این جمع تشکیل شد و الان به متد رسیدیم. داریم روی متد کار می‌کنیم و متد را بر سفره‌ی متن پهن کردیم. ان‌شاءالله از متدی که به دست آوردیم و سفره‌ای که پهن کردیم چیزی عاید شود و انتهای آن بتوانیم ثمره‌ی مشترکی بربگیریم. ابتدای کار به ما احساسی دست داده بود و آن هم این بود که رخوت داریم و منفعل هستیم. این احساس در یک مرحله بالاتر از حس، تبدیل به ادراک شد، فرآوری شد، تغلیظ شد. مشکل محوری را «درک» کردیم. برای این درک مستنداتی از درون خودمان و از بیرون - پیرامونمان، از جمع کوچک تا جامعه‌ی بزرگ - پیدا کردیم. به این «تشخیص» رسیدیم؛ یعنی درکمان را صاحب شخصیت و مشخص کردیم.

تشخیص این بود که مشکلی مبنایی وجود دارد. این مشکل مبنایی اختلالی در رابطه‌ی ما با هستی و با «او» به وجود آورده است. بعد به این ضرورت رسیدیم که وضعیت خودمان را مبدل کنیم. از حس و درک و تشخیص به تبدیل رسیدیم. عنصر تبدیل هم اسباب و متد است. در نگرش به سیر انسان یا سیر نوع، این را درک می‌کنیم که در بزنگاه‌های تحولی، متد بوده که در کنار اسباب و ابزار دیگر راهگشا بوده است. به اعتباری ما سعی کردیم ساده‌ترین مرحله را که احساس بود، پله‌پله وزین کنیم و به درک و تشخیص و تبدیل و بعد هم حصول به متد برسیم.

سنت بشر هم همین است. بشر اول اگر به سادگی بسنده می‌کرد ادامه‌ی آن ما نبودیم، و وضع موجود جهان و هستی نبود. در سادگی و در سطح نماند، ذهن و اندیشه و اندام و عمل و روش او از سادگی عبور کرد. خدا هم که نمی‌خواست بشر ساده باشد، به عبور بشر از سادگی به پیچیدگی مثبت و تعالی کمک کرد. وگرنه موجودات پیش از انسان، موجودات ساده و اهل تمکین بودند، خیلی اهل تغییر نبودند و کمک‌کار و کارگزار خدا بودند. داریم سیر از ساده به عالی را آرام آرام طی می‌کنیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛

متد مطبق

«او»	{	نوع
آماده‌ها		
آورده‌ها	{	خود

سعی کردیم به یک متدی برای این تبدیل و تبدل‌ها راه ببریم. متد، متد مطبقی بود. طبق اول که همه‌ی هستی را در بر می‌گیرد، در اختیار «او» ست. طبق دوم، طبق نوع و طبق انسان است که بعد از «او» - به اعتبار «او» و به اعتبار آموزش «او» و ژنی که در انسان به وجود آورد - پیشرفته‌ترین عنصر هستی است. توصیه‌های «او» و روش و متد نوع یا انسان، آماده‌ها بودند و «خود» ما هم یک وجه قضیه هستیم که صاحب آورده هستیم. «او» و نوع، ملاتی را برای ما آماده کردند. به اعتبار ملات آماده، جهان آمادگاه است. این جهان آمادگاه است و لجستیک را برای تازه‌واردان - که ما هم در این متن قرار داریم و بعد از ما هم خواهند آمد - آماده است. آمادگاه جهان را خدا و انسان‌های پیش از ما تشکیل داده‌اند. ما هم در حد خودمان می‌خواهیم آورده‌ای داشته باشیم و آماده‌سازی‌های پیش از خود را ادامه بدهیم.

آنچه که خدا و انسان‌های پیش از ما برای ما آماده کردند، تدریجی، به مناسبت و درخور بوده است. به مناسبت پیچ و خم‌هایی که انسان طی می‌کرده و درخور مرحله‌ای که انسان در آن واقع شده است. ما هم طبیعتاً باید آورده‌ای داشته باشیم. صرفاً از آماده‌ها نمی‌توان خورش و قاتقی تهیه کرد. ما هم نان خودمان را بیاوریم. خورش و قاتق را خدا و انسان‌های پیش از ما و شاید هم عصر ما برایشان آماده کرده‌اند. ما هم [باید] قاتقی بیاوریم که با آن خورش بتوانیم ترکیبی برای تغذیه‌ی نوین ما و پیرامون ما پیدا کنیم.

خداوند عنصر ستادی نبوده است. خدا عنصر در متن بوده است، ضمن اینکه ستاد اندیشه و ایده‌ی جهان متعلق به «او» است ولی عنصر ستادی نبوده است. امروز در بحث انرژی می‌خواهیم این [موضوع] را باز کنیم. اگر خدا عنصر ستادی بود، این جهان با این پیچیدگی‌ها و ابعاد شگرفش خلق نمی‌شد. قبل از ما هم انسان‌هایی از نوع تحول و تطور بودند که عناصر ستادی، یکجانشین و امنایی نبودند. اگر آن‌ها هم می‌خواستند فقط در ستاد بنشینند و ایده و رهنمود بدهند و بخواهند خلق الله سربازشان باشند و خودشان به متن و میدان نیایند، این اتفاقات نمی‌افتاد.

پس آمادگاه جهان که از آماده‌سازی‌های «او» و انسان‌های پیش از ما و شاید هم عصر ما تشکیل شده، نوعاً آمادگاهی است که عناصر پای کار و در-متن در آن قرار داشت. در ایران ما، همه بیشتر تمایل دارند که عنصر ستاد باشند، امن باشند، نظر بدهند، رهنمود بدهند، دیگران را نقد کنند. با این رهنمود دادن و دیگران را نقد کردن و خود پنهان کردن، اگر بنا بود در جهان چیزی حاصل شود تا الان شده بود. هم خدا و هم انسان‌های مدار

تغییر از نوع انسان‌ها و موجودات متن بوده‌اند. ما هم می‌توانیم به صفی‌ها بپیوندیم.^۱ صفی‌ها آماده‌سازی کردند نه صرفاً ستادی‌ها، نوع انسان‌هایی که تجربه‌ی بشر را رقم زدند، انسان‌های مرکبی بودند. ستادی برای خودشان تشکیل دادند - نه ستاد سلطنت، ولایت یا قدرت؛ ستاد به این مفهوم که خلوتی داشته باشند، به خودشان بیایند و پیرامونشان را خوب تحلیل کنند. در این حد ستاد داشتند؛ انسان‌هایی که مورد احترام ما هستند - چه بزرگ، چه متوسط و چه کوچک. ما هم بتوانیم از همین مرحله که می‌خواهیم متد طراحی کنیم، ضمن اینکه از آماده‌سازی‌های پیش از خودمان استفاده کنیم، خودمان هم آورده‌ای داشته باشیم و تبدیل به عنصر ستادی صرف نشویم و مسیر انبیاء و دست‌اندرکاران تحول بشر را پیشه کنیم و نوعاً در این مرحله هم بتوانیم مثبت واقع شویم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛

آماده‌ها:

«او»: میان دو مبنا سیر کنید

نوع: از انسداد گذر کنیم

آورده‌ها:

خود: توانه

ترانه

تکانه

«آماده‌ها»: یکی آماده‌سازی‌هایی است که «او» در دورانی که انسان در منگنه در بحران و در کوران‌های گدازنده قرار می‌گیرد، انجام داده است. «او» نوعاً توصیه می‌کند که بین دو مبنا سیر کنید. شعار جاوید «او» این است که میان دو مبنا سیر کنید. شعار جاوید

۱. ستاد و صف (به انگلیسی: Staff and line) به انواع متفاوت کارکرد در یک سازمان گفته می‌شود. یک کارکرد صفی به کارکردی گفته می‌شود که مستقیماً یک سازمان را در کار اصلی‌اش به جلو می‌راند. از سوی دیگر ستاد، سازمان را با کارکردهای مشاوره‌ای سر پا نگاه می‌دارد. برای مثال مدیریت منابع انسانی، حسابداری، روابط عمومی، و ادارات حقوقی معمولاً از کارکردهای ستادی به‌شمار می‌روند. هر دوی این عبارت‌ها از ارتش و نیروهای مسلح ریشه گرفته‌اند (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

نو یا انسان هم که آمده تا جهان را تغییر دهد این است که از انسداد گذر کنید. یعنی شعارهای هر دو دینامیکی است و استاتیکی نیست. نمی‌گویند بنشینید و فکر کنید و خستگی رفع کنید و در زنگ تفریح‌های طولانی به سر ببرید. درنگ هم از طرف «او» و هم از طرف انسان‌های پیش از ما توصیه می‌شود؛ تحلیل و تبیین توصیه می‌شود، ولی یک‌جانشینی توصیه نمی‌شود. این دو شعار دینامیک است که میان دو مبنا سیر کنید، مبنای کوچک خودتان هستید، مبنای بزرگ هم من هستم. نوع انسان هم با تجربه‌ای که از خودش نشان داده شعارش این است که از انسداد گذر کنید.

اگر این دو شعار دینامیک را بپذیریم، شعار اول «او» که «میان دو مبنا سیر کنید»، برای عبور از بحران و بن‌بست است. شعار انسان هم که «از انسداد گذر کنید»، وجهی از آن تاریخی و وجه دیگر آن فراتاریخی است. شعار «او» فراتاریخی و فرامکانی است. بخشی از شعارهای انسان‌ها، فراتاریخی و فرامکانی و بخشی هم متناسب با مکان و زمان خاص است.

حال اگر بخواهیم امتداد صفی‌ها و نه ستادی‌های عالم باشیم، ما هم آورده‌هایی داریم. آورده‌ی ما مشخصاً در درون خودمان است. هم توانه‌هایی داریم، هم ترانه و هم تکانه. «توانه» به این مفهوم که ما هم درون خودمان داشته‌هایی داریم. ژن، آموزش و توان داریم و از «او» به ارث برده‌ایم. همان‌طور که قبلاً بحث شد، ما ترانه داریم و اهل آهنگیم، می‌خواهیم مقصدی را طی کنیم و حرکت ما ریتمی دارد. می‌توانیم این ریتم را در حرکت‌مان نمایش بدهیم. می‌توانیم ترانه‌ی درون خود را زمزمه کنیم و از این زمزمه هم خودمان به وجد بیاوریم و هم پیرامون ما به وجد بیاید. نهایتاً می‌توانیم اهل تکانه باشیم. تکانه به خودمان، پیرامونمان و تاریخمان. به اعتباری در کنار «او» که هست و پیشینیان ما که بودند، ما هم با آورده‌های خاص خودمان هستیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ متد ما:

ترکیب فرآورده از آماده‌ها و آورده‌ها

پیش از متن

متن

پس از متن

متد ما ترکیب فرآورده از آماده‌ها - آماده‌ی «او»، آماده‌ی انسان‌ها و آورده‌های خودمان - است. ترکیبی هم که ما از آماده‌های «او» و انسان‌ها و آورده‌های خودمان فرآوری کردیم سه‌سطحی است: پیش از متن، متن و پس از متن. به این اعتبار، ما در طراحی متد سه کار انجام می‌دهیم: آورنده‌ایم، فراورنده‌ایم و ترکیب‌کننده هستیم. آورنده‌ایم؛ آورده‌های ما شامل آورده‌های خودمان می‌شود. فراورنده‌ایم؛ شامل آورده‌های خدا و انسان‌های پیش از خودمان می‌شود. ترکیب‌کننده‌ایم؛ سعی می‌کنیم یک امتزاج آلیاژی از آماده‌ها و آورده‌ها ترکیب کنیم. این ترکیب فراورده‌ای می‌شود که ما را از وضع موجود آرام‌آرام بیرون ببرد.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛

پیش از متن: تعیین تکلیف‌ها

متن: ایفا

پس از متن: ادامه‌ی «آدم»‌ها

در متدی که طراحی کردیم، پیش از متن، تعیین تکلیف‌ها با خود، هستی و «او» بود؛ متن ضرورت ایفا بود؛ پس از متن هم این بود که ما ادامه‌ی آدمیت و پروژه‌ی آدم هستیم و می‌خواهیم سیری را که از آدم اول شروع و به دیگر آدم‌ها منتقل شده و ما هم ادامه‌ی آدم‌ها هستیم، پی بگیریم. در پیش از متن سه تعیین تکلیف داریم. یکی اینکه ما زندگی موقتی داریم ولی می‌خواهیم در این دوران موقت زندگی کنیم. در همین دوران، فعالیت بی‌مجوی را می‌خواهیم سامان دهیم و می‌خواهیم در سازوکار جهان مشارکت کنیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛

تبیین ما : پس از تعیین تکلیف‌ها،

«او» : داشته‌دار

ما : متقاضی

داشته‌رین

«او» : کمک‌کار

ما: پروژه‌دار

پس از تعیین تکلیف‌ها طبیعتاً سرفصل «باب بگشا» فرا می‌رسد. اگر بخواهیم فعال هستی شویم، در «او» را می‌زنیم که بینیم پشت در چه خبر است.

در این مرحله ما متقاضی هستیم و «او» داشته‌دار و داشته‌ریز. ما برای خودمان پروژه‌ای تعریف کردیم و «او» کمک‌کار پروژه‌ی ما است. در این عرصه ما در مدار و چرخه‌ی دیالکتیک عرضه و تقاضا هستیم. تقاضا از طرف ما دینامیک است، عرضه هم از طرف «او» جان‌مایه و دینامیسمی دارد؛ اینجا دینامیسم عرضه و تقاضا و داده - ستانده فعال می‌شود.

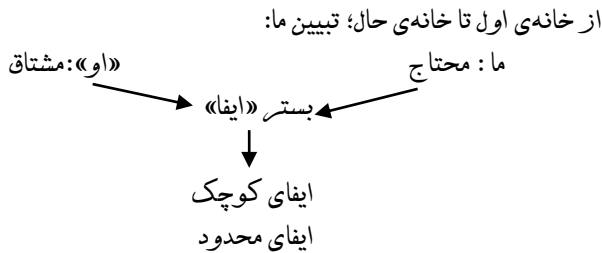
به این اعتبار می‌شود گفت که جذاب‌ترین انسان‌های تاریخ که عنصر تحول در آن‌ها موج زده انبیاء بودند. به این مفهوم که بیش از همه متقاضی بودند و بیش از همه هم در [معرض] سرریز داشته‌های «او» قرار گرفتند و بیش از همه هم جذب کردند. جذب محمد ۲۳ سال و جذب موسی چهل سال طول کشید؛ جذب عیسی شش ماه بیشتر نبود، ولی بسیار کیفی بود. همچنین انسان‌های بیرون از کادر وحی به همین ترتیب جذاب‌ترین‌ها بودند. وقتی انسان می‌خواهد دارو مصرف کند، به او می‌گویند صبح ناشتا مصرف کن. انبیاء و متقاضیان هم صبح ناشتا به سراغ «او» رفتند. «او» هم دریغ نکرده و بیشترین سرریز را به آن‌ها داشته و آن‌ها هم بیشترین جذب را داشتند. پس ما در موضع تقاضا و «او» در موضع داشته است؛ ما پروژه‌دار هستیم و «او» کمک‌کار است.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما:

ما : «او» : مطلق تجهیز

طراح مهندس	تعریف
خالق	پردازش
استراتژ	پیش‌برد پروژه
مرحله‌بند	انجام
صاحب دید و تحلیل تاریخی	فرجام
	ایده‌پرداز
	منبع الهام
	منشاء عشق و امید

اگر ما در موضع تقاضا قرار بگیریم و بپذیریم که جهان سرجمع پروژه‌ها است، پروژه‌های اصلی متعلق به «او» است. پروژه‌ی خلقت و پروژه‌ی انسان، پروژه‌های «او» است. پروژه‌های کوچک و متوسط، پروژه‌های انسان‌ها هستند که ما هم می‌توانیم در عداد و ردیف پروژه تعریف‌کنندگان و پروژه‌داران قرار بگیریم. ما تعریف و پردازش می‌کنیم، پیش می‌بریم، به انجام و نهایتاً پروژه‌مان را به فرجام می‌رسانیم. اگر ما در موضع تقاضا قرار بگیریم، «او» هم مطلق تجویز است. داشته‌هایی دارد که می‌تواند به پروژه‌ی ما تزریق کند؛ مثل طراحی و مهندسی، خلق، طراحی استراتژیک، مرحله‌بندی و تاکتیک، تزریق دید و تحلیل تاریخی، ایده‌پردازی، الهام‌بخشی و امید و سایر ملزوماتی که دنبال آن هستیم.



خدای مهندس مسیر تحقق

مهندسی دل‌دل

انسان مهندس مسیر «او»

جلوتر که رسیدیم یک فرمولاسیون طبیعی و نه مکانیکی درآوردیم. ما که در موضع تقاضا هستیم، محتاج و «او» که در موضع عرضه هست، مشق است. اگر ما محتاج نباشیم، به تقاضا نرسیده‌ایم. «او» هم اگر مشق نباشد دلیلی برای عرضه ندارد. از احتیاج ما و اشتیاق «او» بستر «ایفا» تشکیل می‌شود. «او» ایفاگر اول است، ما هم ایفاگر کوچک و محدود هستیم. خدا مهندس مسیر تحقق است، انسان هم مهندس مسیر «او» است. یک مهندسی دل‌دلی اینجا شکل می‌گیرد.

فلسفه‌ی پروژه‌ی آدمیت هم ایفا بوده است. آدم اول، از اول ایفاگر بود. حال ما هم که اعقابش هستیم، می‌توانیم ایفاگر باشیم. همه‌ی تجهیزهای خدا برای آدم اول و زنجیره‌ی بعد از آدم به امید و انگیزه‌ی ایفا بوده است. به این اعتبار، یک مهندسی دلادلی در هستی وجود دارد که یک وجه آن مهندسی «او»ست، وجه دیگرش هم مهندسی ما است. یعنی دو طرف عرضه و تقاضا هر دو اهل هندسه و ساخت و ساز و نهایتاً اهل سازه هستند.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما:

نظام سرشار - سررینر

عشق

امکان

فرصت

جلوتر که آمدیم به این رسیدیم که نظامی که ما در آن به سر می‌بریم، نظام سرشار و سرریزی است از انگیزه و امید و معنا و مسئولیت و عشق و امکان و فرصت. مهندسی و طراحی و تکنسین بودن و الهام بخشیدن و ... از جنس امکان و فرصت است. یک وجه سرریز آن هم از جنس عشق و انگیزه و امید و مسئولیت است.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما:

یک موازنه دیگر

دعوت جوهری

تلقی جوهری

«روی» کرد

بی‌بدیل

بی‌تردید

هلا بس کن، هلا بس کن که این عشقی که بگزیدی

نشاطی می‌دهد بی‌غم، قبولی می‌کند بی‌رد

یک موازنه‌ای در هستی تعریف کردیم به نام موازنه‌ی احتیاج - اشتیاق؛ یک موازنه هم که چند پله عمیق‌تر از آن است، موازنه‌ی تلقی جوهری - دعوت جوهری است. شیرابه‌ی تلقی جوهری و دعوت جوهری، رویکرد است. این رویکرد به جانب کسی است که بی‌بدیل و بی‌تردید است. تلقی جوهری، تلقی از گونه‌ی یعقوبی و ابراهیمی است که قبلاً روی آن صحبت کردیم. دعوت جوهری هم در ۱۰۹ آیه‌ی سوره‌ی یونس جمع‌بندی شده است. در آیات پایانی سوره‌ی یونس که نوسان نوع انسان و یونس - که در دوره‌ای انسان‌ها را نمایندگی می‌کرده - خدا خطاب به محمد که ظاهراً در دوره‌ی التهاب و «چه‌کنم؟ چه‌کنم؟» بوده، به این جمع‌بندی چهارگانه می‌رسد. در وهله‌ی اول او را به رویکرد دعوت می‌کند. در وهله‌ی دوم او را به تغذیه از ملات پروژه که همان وحی است، سوم به صبر و چهارم به پیش‌برد دعوت می‌کند. هنر خدا این است که به محمد در جمع‌بندی چهارگانه انتهای سوره یونس عنوان می‌کند که هستی در جریان است، خودت هم وجود داری و در جریانی، وحی هم که جاری است؛ از جریان ما، جریان هستی و جریان خودت و جریان پروژه و در کنارش دو تبصره می‌زند - جریان قانونمندی و جریان امتداد - پس تو حرکت را ادامه بده، مانند یونس نباش. یونس ترک و وقفه‌ای ایجاد کرد، ولی تو با استعانت به این چهار پایه‌ی تحلیل استراتژیک: رویکرد، تغذیه از ملات پروژه و وحی، صبر و پیش‌برد مطمئن باش که ما در هستی جریان داریم، هستی هم جاری است، خود تو هم جریان داری، پروژه هم قابل توقف نیست و جریان دارد، قانون‌مندی‌های درونت، هستی و پروژه هم جاری است. پس همه چیز جریان دارد تو هم حرکت را ادامه بده. به این جمع‌بندی مولوی رسیدیم:

هلا بس کن هلا بس کن که این عشقی که بگزیدی

نشاطی می‌دهد بی‌غم قبولی می‌کند بی‌رو

یعنی تو برای نوع هستی و نوع انسان اکسیری را انتخاب کردی که اگر به ما و پروژه تزریق شود، طبیعتاً در سیر، نشاط، وجد و دینامیسمی بدون غم و حزن به ما می‌بخشد و در پروژه با استعانت، امداد و کمک تو بدون مردودی و تجدید قبول می‌شویم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما:

رابطه و پیش‌برد

مبتنی بر اکسیر منتشر

ازلی مُسری

ابدی جان‌دار

دینامیک فاتح

در تنیده مستقل از کلام

برتر قائم به ذات

از بحث عشق این در آمد که عشق، یک اکسیر منتشر با چندین ویژگی است. ویژگی‌ها هم عَرَضی نیست که بر آن بار شده باشد؛ بلکه ذاتی، و مثل خود حیات، ازلی و ابدی است؛ دینامیک و در تنیده با همه‌ی موجودات است؛ برتر از عقل است که بشر امروز فکر می‌کند سرمایه‌ی اصلی و یگانه سرمایه‌ی اوست. ویژگی دیگر اینکه مسری و اهل سرایت است و همه را به خود آلوده می‌کند؛ جاندار است؛ فاتح و شکست‌ناپذیر است؛ به قول مولوی مستقل از کلام است؛ مستغنی از صوت و با ولوله‌ی دَف و نای همه جا منتشر می‌شود و نهایتاً قائم به ذات است.

مواجهه با خدا

بارداران

کارداران

پیش‌برندگان

اکسیر برگیران:

تجهیز

دل دادن

زمان ترریق کردن

از نو خیزاندن

امید بخشیدن

هبه کردن

سر ریز کردن

تیمار داشتن

مواجهه‌ی خدا با مجموعه‌ی کسانی که اهل بار و اهل کار و پیش‌برنده هستند یا به تعبیری اکسیربرگیران، برخوردی ویژه است. آن‌ها را مجهز می‌کند، به آن‌ها دل می‌دهد، به پروژه‌ی آن‌ها زمان تزریق می‌کند، از نو آن‌ها را خیزان کرده و به آن‌ها امید می‌بخشد، به آن‌ها هبه می‌کند و از داشته‌هایش آن‌ها را سرریز و نهایتاً تیمارداریشان می‌کند. این مشی و سنت خدا در برخورد با صاحبان و پیش‌برندگان پروژه‌ها است.

اکسیر

در ذات او

در ذات هستی

در ذات ما

در ذات پروژه

حال این اکسیر هم در ذات «او»، هم در ذات هستی، هم در ذات ما و هم در ذات پروژه است. مولوی این رابطه را جمع‌بندی می‌کند:

به هر روزی دین‌خانگی حجره‌ی نوبی‌یابی

تو یکتونی ای جان تفحص کن که صدتویی

یاد خانه‌نویس آ، مرس از عکس خودیش آ

کو هر در خانگم کردی، به هر ویران چه می‌جویی؟

اینجا مولوی از زبان خدا با نوع انسان صحبت می‌کند و دعوت به یگانگی و یگانه شدن انسان با خدا و ورود انسان به اندرونی خدا است.

خدای منبع انرژی

پروژه مبتنی بر	هستی مبتنی بر
ایده	ایده
الهام	تدبیر
بلدیت	درایت
عشق	عشق
انرژی	انرژی
هندسه	مهندسی

به بحث امروز، «خدای منبع انرژی» می‌رسیم. اگر بپذیریم هستی مبتنی است، می‌پذیریم که پروژه هم مبتنی است. هستی مبتنی بر شش جان‌مایه است: ایده، تدبیر، درایت، عشق، انرژی و هندسه. این در ساخت‌وساز خدا نمایان است. از هستی؛ ایده، تدبیر، درایت، عشق، انرژی و مهندسی سرریز می‌شود. بدون اینها هستی شکل نمی‌گرفت. پروژه‌های نوع انسان هم از همان آدم اول تا الان مبتنی بر ایده و الهام و بلدیت، مدیریت، عشق، انرژی و هندسه است. پس عنصر یا عناصر پایدار اصلی و عناصر پای کار اصلی در پروژه‌ها و هستی همین دوقلوی عشق و انرژی است.

عشق و انرژی، همسایگان تو در تو

عشق و انرژی مثل ایده و الهام همسایگان تو در تو تلقی می‌شوند.

گر از دهانت برره عشق است چون زمره

از برق این زمره بین دفع از دهان کن

برق طلایه‌ی عشق است، هین هم پمپ مجدد و پمپاژ و نمایه‌ی انرژی است. مولوی هنرمندانه این دو عنصر را در مسیر به هم گره می‌زند؛ مسیر پروژه‌ای که طبیعتاً پر مانع است، ازدها بر سر راهش نشسته و موانع کلیدی و جدی بر آن نمایان است. این جمع‌بندی مولوی، جمع‌بندی خدا هم هست و معکوسش هم صادق است؛ جمع‌بندی انسان‌های پیش‌برنده هم هست. هر جا که می‌بینید همزمان عشق و انرژی متصاعد می‌شود، ناشی از همین جمع‌بندی است که جمع‌بندی خدا، نوع انسان، مولوی و همه‌ی پیش‌برندگان است.

سال ۱۹۹۲ فینال جام ملت‌های اروپا بود.^۱ دانمارکی‌ها با جان‌سختی بالا آمدند. هیچ‌کس فکر نمی‌کرد دانمارک به فینال برسد. آن موقع ملت دانمارک در بازی فینال شعاری را مطرح کردند که هم مربی و هم تیم دانمارک پذیرفتند. شعار این بود: یا مرگ یا قهرمانی دانمارک. دانمارک با جان‌سختی پیروز شد. هیچ‌کس فکر نمی‌کرد قهرمان شود. استخوان زانوی یکی از بازیکنان دانمارک در یک درگیری به بیرون زد ولی تلویزیون که چهره‌اش را نشان می‌داد، نه خستگی و نه دردی در او مشاهده نمی‌شد. شغف داشت، خندان بود، آخر بازی هم بود و معلوم بود دانمارک قهرمان خواهد شد. تیم دانمارک با این شعار قهرمان شد. در دانمارکی که مثل سوئد به کشور خونسورها و کم‌عاطفه‌ها و کم‌احساس‌ها معروف و شهره است، یک صف استقبال برای تیم ۲۲ نفره دانمارک به طول ۱۰ کیلومتر تشکیل دادند. اول صف هم آمبولانسی بود برای همان هافبک دانمارکی که زانوی او بیرون زده بود. الان هم که فضای داغ فوتبال است^۲، این جمع‌بندی مولوی فقط در حوزه‌ی کار ایدئولوژیک و تشکیلاتی و استراتژیک نیست، در همه‌ی حوزه‌ها هست، این جمع‌بندی را نوع انسان پذیرفته است و جمع‌بندی‌ای است که خدا سر مشقش را به انسان داده است.

خدای منبع انرژی؛

انرژی در هستی:

عامل حرکت

عنصر بروز - پدیداری

سبب رشد - نمو

قوه پیش‌برد

اگر بپذیریم که انرژی در هستی به لحاظ علمی و در تجربه‌ی خودمان عامل حرکت است، عنصر بروز و پدیداری، سبب رشد و نمو و قوه‌ی پیش‌برنده هم در حرکت بطنی

۱. جام ملت‌های اروپا ۱۹۹۲ نهمین دوره مسابقات جام ملت‌های اروپا بوده است که به میزبانی کشور سوئد برگزار شد. تیم ملی فوتبال دانمارک با پیروزی دو بر صفر مقابل تیم ملی فوتبال آلمان به قهرمانی این مسابقات رسید (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

۲. سخنرانی مقارن با مرحله‌ی حذفی جام جهانی فوتبال ۲۰۱۰ است.

و تدریجی و هم در حرکت جهشی و ارتقائی است، این انرژی مثل عشق در هستی، مثل هوایی که ما استنشاق می‌کنیم است. شاید تلقی اول و ساده این باشد که اینها کالاهای پریاب هستند و هیچ وقت تمام نمی‌شوند و هر وقت دلمان بخواهد می‌توانیم از آن مصرف کنیم. یخچالی است که هر وقت درب آن را باز کنیم پر و پیمان است و از آن می‌ریزد. ولی این انرژی مثل عشق یا هوا، عنصری رها و بی‌جهت نیست.

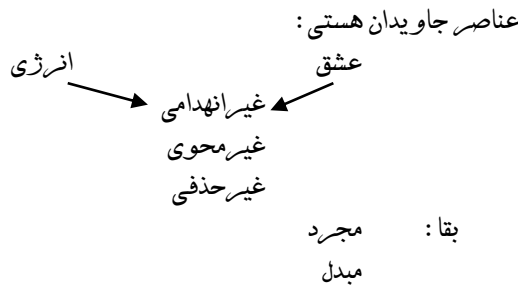
اگر بتوانیم در پایان بحث را این‌طور جمع‌بندی کنیم که انرژی هم مثل عشق رها و بی‌جهت نیست، این را می‌توان درآورد که نوع انسان‌هایی که انرژی را بهینه مصرف می‌کنند، همخوان با قواعد هستی هستند و اینها هستند که تحول و تطور را رقم می‌زنند. مواجهه‌ی خدا با انسان هم - چه با انبیا چه غیرانبیا - بر سر جلوگیری از اتلاف انرژی است. وقتی خدا انسان یا نبی را دعوت به توزیع انرژی در زمان و تخصیص انرژی به مشاهده، مطالعه، مهندسی، همگرایی و آموزش می‌کند، بر سر همین ادراک است که درست است انرژی و عشق در هستی فراوان است، اما این مجوزی برای اتلاف آن نمی‌شود.

سال ۱۳۵۲ که قیمت نفت افزایش پیدا کرد، در ایران یک عروسی تاریخی برپا شد. عروسی تاریخی این بود که عبدالمجید مجیدی در تلویزیون مطرح کرد و در مقدمه‌ی برنامه‌ی تجدیدنظرشده‌ی پنجم هم این را معرفی و انشا کرد که از این به بعد سرمایه در ایران دیگر کالای کمیاب نیست و کالای فراوانی است. نوع عبدالمجید مجیدی یا نوع انسانی که این تلقی را نسبت به عناصر موجود در هستی دارند، نوع انسان‌های ناکام هستند. عبدالمجید مجیدی سال ۱۳۵۲ این اظهارنظر را کرد؛ در حفاصل ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ سرمایه در ایران سوزانده شد. همه‌ی جهان به سوزانده شدن سرمایه اذعان داشتند. همه - هم دولت‌های اروپایی و هم افکار عمومی جهان - به رژیم شاه انتقاد می‌کردند که چرا این پرت به وجود آمده است. سرمایه عنصر پُریابی است. سال ۱۳۵۵ شاه یک مصاحبه کرد. عنوان کرد از این پس اگر ریالی اضافه بیاوریم، دیگر آن را آتش نخواهیم زد.

در تجربه‌ی نیروهای تشکیلاتی هم که فکر می‌کردند دوران از آن آن‌هاست و اقبال و استقبال توده‌ای یک کالای پریاب است، به همین سرنوشت مجیدی دچار شدند. نهایت نوع انسانی که انرژی و عشق و سرمایه و کالا و هوا را کالای پریاب تلقی می‌کند، امکان‌سوزی است. بحث ما این است که بعد از این همه تجاربی که در ایران بوده، بتوانیم با انرژی که عامل حرکت و عنصر بروز پدیداری، سبب رشد و نمو و قوه‌ی

پیش برد است به گونه‌ای برخورد کنیم که به این تلقی برسیم که انرژی هم در جهان به قدر و اندازه تولید شده و برای ریخت و پاش و تبذیر و اسراف نیست، در نوع خودش کمیاب و قزار است. تجربه‌ی انقلاب همین بود، تجربه‌ی جمهوری اسلامی، اصلاحات و یک سال اخیر هم همین بود.

اصل بقا



جلسه‌ی گذشته گریزی به اصل بقا در کادر بحث خدای منبع انرژی زدیم. در کادر اصل بقا، عناصر جاویدان هستی - اینقدر که ما می‌فهمیم - یکی عشق و دیگری انرژی است. هر دو غیر انهدامی هستند و کسی نمی‌تواند آن‌ها را منهدم یا محو یا حذف کند. همچنان که اصل ترمودینامیک که اصل بقای انرژی در جهان و در هستی است، اصل بقای عشق هم هست. حال این بقا یا مجرد یا مبدل است. کسی که عاشق است، یا بر سر عشقش باقی می‌ماند یا اگر عشق خود او باقی نماند، تبدیل به یک منبع حرکت برای دیگری می‌شود.

چه کریم چه کریم ازین عشق چو خورشید

چه پدا و چه پنهان و چه پداست خدا یا

زهی شور زهی شور که آگنجه عالم

زهی کار زهی بار که آنجاست خدا یا

منتشران برپادارندگان پیش‌برندگان

این دو بیت هم که چند بار از آن استفاده کردیم، شعار منتشران، برپادارندگان و پیش‌برندگان است. از بیان مولوی این جهان متشکل است از دو عنصر عشق و انرژی که منشاء شور و کار و بار است. سازمانده آن هم «او» است. بحث را آرام آرام به پایان می‌بریم. زمینه را برای بحث جدی‌تر از هفته‌های بعد آماده می‌کنیم.

یک کلید نشان در مطلع بحثمان

یک آیه‌ی کلیدی در سوره‌ی بقره است. این سوره مطّول‌ترین سوره و آیاتش هم مطّول‌ترین آیات است. تبیینیاتی هستی‌شناسانه و استراتژیک قرآن بیشتر در بقره است. یکی از این آیات طولانی، آیه‌ی ۲۵۵ است که با دو آیه‌ی بعدش^۱ به آیت‌الکرسی معروف شده است. یک کلید نشان در مطلع بحث ما است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

خداست که الهی جز او نیست زند محض و قائم و برپادارنده است. نه چرت و فتوری سبک او را فرا گیرد و نه چرت و فتوری گران. هر آنچه در آسمان‌ها و هر آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست که جز به رخصت او در پیشگاهش شفاعت کنند؟ به هر آنچه در پیش روی آنان و هر آنچه در پس سرشان است داناست. و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابند. پهنه‌ی اریکه او آسمان‌ها و زمین را در برگرفته، و نگهداری آن‌ها بر او دشوار نیست، و اوست والا‌ی بزرگ.

۱. در سخنرانی، «آیات قبل و بعد» عنوان شده است.

این آیه از آنجا کلید است که عناصر کلیدی را در بر می‌گیرد که به کار بحث خدای منبع انرژی ما می‌خورد و خورند بحث ما است. چند واژه داریم که نشانه است. یکی از آن‌ها «الْحَيِّ» به مفهوم تامل زندگی است؛ زندگی تمام در هیئت «او» است. بعدی «سِنَّةٌ» به مفهوم چرت و فتور لحظه‌ای و تعطیل آنی هوا است. «نَوْمٌ» به مفهوم خواب است. سَنه یا چرت پیش‌نیاز خواب است. اصطلاحاً می‌گوییم چشمان گرم شد، یا لحظه‌ای خواب ما را فرا گرفت. «نَوْمٌ» هم به مفهوم خواب طولانی است. در لفظ‌شناسی جلوتر که بیابیم «کُرسی» صندلی معنی می‌شود. ولی کرسی به معنی چارپایه‌ی پوشانده است. کرسی که زمستان‌ها می‌گذاشتیم و الان منسوخ شده چارپایه‌ای است که خودش و لحافی که رویش را پوشانده، همه را در بر می‌گیرد و یک خانواده را پوشش می‌دهد. در فارسی ما این کرسی به اریکه، تخت و سریر معنا می‌شود.

اگر بخواهیم این آیه را به کمک بحثمان بگیریم، بحث این است که محور حیات عالم «او» است، قائم و خودبنیاد است، برپادارنده و حیات محض است. قائم به ذات بودن، برپادارندگی خودش انرژی سرشاری را می‌طلبد. این انرژی ترک ندارد. یعنی نه در لحظه صاحب این انرژی به چرت و فتور نائل می‌شود و نه بیش از لحظه و در یک مقطع. لذا انرژی‌ای است که همیشه سرشار، فیضان و فوران است، افت و حضیضی را تجربه نکرده و نمی‌کند. کاملاً مستمر و جوشان و ممتد است.

توضیح جدی‌تری که می‌دهد: هر آنچه در آسمان‌ها و هرآنچه در زمین است از آن «او» است، تملک از آن «او» است، صاحب و خالقش «او» است. آنچه بین آسمان‌ها و زمین است و خود آسمان‌ها و زمین هم خودش انرژی بر است. جلوتر باز تاکید بر وجه دیگری از انرژی تاکید دارد که احاطه دارد؛ کسی که بخواهد بر یک مجموعه محیط باشد، خود آن احاطه هم انرژی خاص خودش را می‌برد. سه مرحله‌ی حیات، خلق، حفظ و احاطه انرژی بر هستند. بر پهنه‌ی اریکه‌ای که کرسی «او» زمین و آسمان را در برگرفته که این هم خودش محتاج مصرف انرژی است، نگهداری این مجموعه هم که برای «او» دشوار نیست باز مشمول صرف انرژی است.

یک کلید نشان در مطلع بحث‌مان:

یگانه منشاء

حیات محض

انرژی مطلق

بی‌ترک و فترت

صاحب اریکه فراگیر

نگهدارنده جاوید

بالای بزرگ

پس از همین آیه‌ی نه‌چندان طولانی پنج نوع انرژی تعریف می‌شود. این پنج نوع انرژی را که سر هم کنیم می‌شود انرژی‌ای که عالم بر محور او استوار است. از این یک کلید نشان در مطلع بحث در می‌آوریم که «او» یگانه منشاء است، حیات محض و تام است، انرژی مطلق است، بی‌ترک و فترت است، صاحب اریکه‌ی فراگیر است، نگهدارنده‌ی جاوید و والای بزرگ است.

از همه‌ی این ناودان‌های هفت - هشت‌گانه انرژی بی‌پایان و سرشار فرو می‌ریزد؛ از حیات محض، نگهدارنگی و صاحب اریکه بودن و حفظ این مجموعه. تا هفته‌ی آینده روی این کلید آیه فکر کنیم و آن را به سمت اینکه نهایتاً این انرژی در جهان چگونه توزیع می‌شود، شیب بدهیم و [ببینیم] اگر ما پروژه‌ای تعریف کنیم، سرریز انرژی در پروژه‌ی ما به چه شکل است؛ در بزنگاه تعریف و در بزنگاه‌های متعددی که بین تعریف تا انجام پروژه تعبیه می‌شود، در دوران بحران، در دوران بریدگی‌ها، سرریز انرژی به ما چگونه است. بتوانیم انرژی را چه در بزنگاه و چه در طول پروژه‌ای که می‌خواهیم تعریف کنیم، تحلیل کنیم. تکه‌ی دوم جلسه اختصاص به دوست جوانمان دارد. بحثی را کار کرده که خلاصه‌ی آن را در پنج - شش صفحه در نیمه‌ی دوم جلسه خدمت شما عرضه خواهد کرد. یکی دو جلسه‌ی آینده را هم به بحث انرژی اختصاص خواهیم داد تا ان شاء الله بتوانیم بحث‌ها را با سرعت بیشتری پشت سر بگذاریم و به بحث‌های جدیدتری راه پیدا کنیم.

آورده‌های مشارکت کنندگان

مشارکت کنند: تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام کار (۱)

به نام خدا، سرفصل خدای منبع انرژی است. موضوع بحث ما هم تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام‌دهنده‌ی کار است. خیلی خلاصه می‌خواهم بگویم چه کار کنیم کارایی سیستم بالا برود. بحث امروز چهار قسمت کلی دارد. اول بین مفاهیم انرژی را می‌گردم که بینم دانش بشری چه کمکی به ما می‌کند. در قسمت دوم می‌خواهم با یک دید مهندسی نگاه کنم. قسمت سوم به کار اجتماعی و قسمت چهارم هم صحبت‌هایم را جمع‌بندی کنم.

در قسمت اول که مربوط به مفاهیم انرژی است، چند تعریف را می‌گویم. اولین بحث تعریف انرژی است. بینیم انرژی چیست و درباره‌ی چه صحبت می‌کنیم. در ترمودینامیک تعریف انرژی، توانایی انجام کار است. ارزشمندی انرژی به انجام دادن کار است. به خاطر همین است وقتی می‌خواهیم کاری را انجام بدهیم می‌گوییم انرژی لازم است. نکته‌ی دیگر در مورد انرژی قابلیت ذخیره‌سازی آن است. یعنی انرژی یک جا جمع می‌شود. از نقاط مختلف می‌توان آن را جمع کرد. تعریف ریاضی-فیزیکی «کار» حاصل ضرب نیرو در جابه‌جایی است. چند نکته در این تعریف نهفته است. اول اینکه نیروی جهت‌دار در آن وجود دارد. یعنی مهم است جهت شما کدام طرف باشد. ممکن است کار شما منفی یا مثبت باشد. همه چیز بستگی به جهت‌گیری شما دارد. مورد دیگر لزوم انجام تغییر برای کار است. چون ما اینجا جابه‌جایی داریم. اگر شما هزاران نیرو وارد کنید، تا تغییر ایجاد نکنید و در سیستم‌تان جابه‌جایی انجام ندهید هیچ اتفاقی نمی‌افتد و هیچ کاری انجام ندادید. انرژی صرف شده ولی کار انجام نشده است. قسمت آخر لزوم سیستم تبدیل انرژی به نیرویی برای انجام کار است. یعنی داشتن انرژی صرف کافی نیست. مثلاً الان در بدن من انرژی وجود دارد ولی تا من دستی نداشته باشم نمی‌توانم جسم را جابه‌جا کنم. حتماً یک سیستم لازم است که انرژی در آن جاری شود و او کار انجام بدهد.

سیستم‌ها را خیلی خلاصه می‌توان نشان داد. برای هرکاری که می‌خواهیم انجام بدهیم یک سیستم انجام‌دهنده مرکزی هست که یک ورودی و یک خروجی انرژی دارد. انرژی که از این سیستم خارج می‌شود به صورت کار مفید و انرژی تلف‌شده خارج می‌شود. خروجی ما اساسی‌ترین حرف ما است که چه کار کنیم انرژی بیشتری تبدیل به کار مفید شده و از تلفات انرژی کم شود. ما انرژی را مصرف می‌کنیم که نیروی مناسبی را در جهت، نوع و اندازه‌ی صحیح اعمال کنیم تا تغییری که مطلوب ما است در جایی که می‌خواهیم کار انجام دهیم، ایجاد شود. به مفاهیم دیگر می‌پردازیم. یک بیان دیگر از قانون اول ترمودینامیک این است که مقدار کل انرژی جهان ثابت است. وقتی انرژی از یک شکلی ناپدید می‌شود همزمان در یک شکل دیگر پدیدار می‌شود. یعنی نه نابود می‌شود و نه به وجود می‌آید. بلکه از یک شکل به شکل دیگری تبدیل می‌شود. این اصل، یک اصل توحیدی برای انسان‌ها است. از این جهت که به ما می‌گوید [شما] که این همه ادعای توانایی دارید، یک ذره نمی‌توانید به این دنیا - چه از جهت جرم و چه انرژی - اضافه کنید. اگر خیلی هنرمند هستید از این انرژی درست استفاده و آن را مدیریت کنید. از این بابت می‌گوییم توحیدی است. چون فقط یک نفر بوده که انسان را آفریده است. کار مفید و هنر ما این است که در جهت صحیح و با راندمان بالا از انرژی استفاده کنیم.

اکنون ببینیم روند چیست. چطور انرژی تبدیل به کار مفید می‌شود؟ اولین بحث جست‌وجو برای منابع انرژی است. فرض کنید ما را مدیر یک مجموعه قرار بدهند. اولین کاری که می‌کنیم این است که بگردیم ببینیم چه چیزهایی داریم و چه چیزهایی نداریم. چه پتانسیل‌هایی هست؟ مثلاً نیروی تحصیل‌کرده داریم، نیرویی که نیاز به آموزش دارد، سرمایه مالی و... این اولین پله است. اگر نقطه‌ی اول اشتباه باشد، به فرصت سوزی خواهیم رسید. قسمت بعدی استخراج انرژی از منابع است. یعنی چطور انرژی را از منابع دریاوریم و آن را به چه نیرویی تبدیل کنیم. قسمت بعدی هم اعمال نیرو است و اینکه نیرویی که درآوردیم را چگونه اعمال کنیم.

قسمت دوم و سوم را می‌شود در طراحی سیستم تبدیل انرژی به نیروی مناسب خلاصه کرد. یعنی ما منبع انرژی را شناختیم، حال چطور آن را اعمال کنیم. سیستم به شکل سامانه‌ای است که انرژی از آن منبع خارج می‌شود و از سیستم رد شده و حداکثر کار برای ما انجام می‌شود. در اینجا یک هدف ایجاد می‌شود. هدف ایجاد کار بیشتر با منابع انرژی موجود است. همان‌طور که آقای صابر فرمودند انرژی چیزی نیست که همه جا ریخته باشد و به راحتی بتوانیم از آن استفاده کنیم. انرژی هست ولی هزینه و استفاده از آن فرق دارد. هدف ما دسترسی به بالاترین بهره‌وری است. یعنی بیشترین کار مفید را با انرژی صرف شده بیرون بکشیم. یک نکته‌ی مهم این است که همه چیز در دنیا دارای ارزش است و حتماً درون آن انرژی نهفته است. فقط هزینه‌ی استخراج آن فرق دارد. ما به بعضی از چیزها می‌گوییم ارزش ندارد که روی آن‌ها کار کنیم.

اینجا می‌خواهم به دید برسم. انسان‌های اهل تغییر، انسان‌هایی که در دنیا کاری انجام دادند و به قول آقای صابر حمال دوران خودشان بودند، هنرشان این بوده که منابع انرژی محیطشان را به درستی پیدا کرده و به درستی از آن استفاده کردند. مدیریت انرژی آن‌ها بهینه بوده است. این هنر و دید آن‌ها است.

حالا می‌خواهیم ببینیم دانش مهندسی به ما چه کمکی می‌کند. دانش مهندسی از این جهت اهمیت دارد که چطور از این فرصت‌ها استفاده کنیم. انسان‌ها معمولاً از الگوهایی تعریف می‌کنند و خوششان می‌آید که راندمان بالایی دارند. چرا در تاریخ به کوروش و اسکندر «کبیر» می‌گویند؟ چرا به خشایارشا کبیر نمی‌گویند؟ به لشگرش کبیر می‌گویند ولی به خودش کبیر نمی‌گویند. چون با ارتش بزرگ پیروزی بزرگی به دست نیاورد. ولی کوروش با یک سرمایه کوچکتر و نیروی نظامی کمتر و هوش بالاتر پیروزی بزرگی بدست آورد. نسبت این پیروزی به آن چیزی که داشت خیلی بالاتر بود. برای همین به کوروش، کبیر می‌گویند.

یکی از دوستان می‌گوید مهندسی یا طراحی یا کنترل است. یعنی یا داریم چیزی را می‌سازیم و یا کنترل می‌کنیم که از دستمان در نرود. طراحی سیستم باید با حداکثر بهره‌وری باشد. نه اینکه فقط کاری انجام شود، بلکه کار را باید درست انجام داد. این هم بر مبنای تابع هزینه تعریف دارد. هر جا یک طراحی انجام می‌دهیم یک تابع هزینه‌ای داریم که مینیّم می‌شود. مثلاً با پولی که دارید بیشترین کار را بکشید و بهترین چیز را بسازید. یا می‌گویند با این زمانی که دارید بهترین چیز را بسازید. با این آموزشی که دیدید یا پتانسیل موجود بهترین چیز را بسازید. این تابع هزینه است و خیلی مهم است. برای مثال ما در جنوب چاه‌های نفتی بسیار زیادی داریم. در میادین مشترک نفتی، از این چاه‌های نفت سال‌هاست نفت کویت دارد استخراج می‌شود. امروز دیگر ارزش اقتصادی استخراج ندارد. امروز دیگر چاهی برای ما نمانده است. اگر نسبت سی به هفتاد این نفت را به ما می‌دادند برای ما خوب بود. حتی اگر این قرارداد استثماری باشد گاهی وقت‌ها زمان از راندمان کلی فرآیند ارزشمندتر می‌شود. مفید بودن با توجه به تابع هزینه تعریف می‌شود.

بخش بعدی «کنترل سیستم» به منظور حفظ بهره‌وری است. چون بالاخره بعضی از ارزش‌های سیستم با گذشت زمان - چه ما بخواهیم و چه نخواهیم - دچار ناهنجاری می‌شوند و از طراحی اولیه خارج می‌شوند. این باعث می‌شود سیستم ما از کار بیفتد یا پرمصرف شود و در نهایت از حالت اقتصادی خارج می‌شود. پس ما باید همواره سیستممان را کنترل کنیم. کنترل سیستم خیلی مهم است. مثلاً نیروگاه چرنوبیل که در شوروی سابق بود، انرژی تولید می‌کرد. ولی یک روز مشکلی برای مدار کنترلش به وجود آمد و آن نیروگاه تبدیل به بمب اتم شد و آن ناحیه را منفجر کرد. تنها کاری که کردند این بود که با هلی‌کوپتر بتن روی آن خالی کردند. کسی نجات پیدا نکرد. یک نیروی مثبت تبدیل به یک فاجعه شد. کنترل خیلی مهم است. فقط جهت‌گیری نیست که بعضی‌ها بخواهند سیستم را بسازند و بعد هم رهايش کنند.

بخش بعدی تکنیک افزایش کار در سیستم‌های انفرادی است. بحث انفرادی به این خاطر است که یک سیستم موقعی به حداکثر بهره‌وری خود می‌رسد که تک‌تک اجزای آن درست کار کند. یعنی با ماکسیمم بهره‌وری و هماهنگی با هم کار کند. مثل تیم فوتبال که تک‌تک بازیکنان تک‌ستاره باشند و تاکتیکشان هم عالی باشد و با هم خوب کار کنند.

اینجا چند کار می‌توان انجام داد. بهبود کیفیت ورودی ساده‌ترین راه است. خیلی‌ها بنزین سوپر در ماشین خود می‌ریزند به این خاطر که شتاب بیشتری داشته باشد. این کیفیت ورودی به قابلیت سیستم بستگی دارد. بعضی‌ها قابلیت این را ندارند که به آن‌ها سوخت باکیفیت‌تر بدهید. ارزشش را ندارند. ممکن است انرژی اضافه‌تر حتی آن‌ها را اذیت کند. ممکن است دچار ناهنجاری هم بشوند. باید این قابلیت را داشته باشند که با افزایش بهبود ورودی کیفیت و قابلیت آن‌ها هم بالاتر برود. ورودی سیستم‌های مختلف هم فرق دارد. مثلاً انسان ورودی فکری و غذایی دارد.

وجه دوم رشد توانایی است. رشد توانایی همان بهبود کارایی است. یعنی چه کار کند با همین سوختی که هست بتواند کار بیشتری انجام بدهد. چند مرحله دارد. مرحله‌ی اول استعدادیابی است. یعنی باید روی کدام جزء سیستم کار کنیم که توانایی آن جزء را بالا ببریم. اگر انسان باشد خودش، می‌تواند خودش را کشف کند. مثلاً در رقابت با دیگران در یک کلاس ریاضی زودتر می‌تواند خودش را کشف کند. بعضی وقت‌ها هم دیگران او را کشف می‌کنند. وقتی استعدادی کشف می‌شود برای برنامه و الگو جست‌وجو می‌کنیم، این می‌شود تاریخ. بینیم قبل از ما چه کردند. کسانی که قبل از ما استعداد داشتند چه استفاده‌ای از آن کردند. برنامه و الگو چه بوده که آن‌ها بخواهند استفاده کنند. اگر من به باشگاه بدنسازی بروم و هر روز از یک دستگاه استفاده کنم و هیچ برنامه‌ای برای پرورش اندام نداشته باشم، قطعاً به نتیجه نمی‌رسم. حتماً برنامه و الگوی دقیق نیاز است تا بتوانم استعدادم را درست شکوفا کنم. وقتی برنامه و الگو گرفتیم، می‌شود

«ورزش»، اجرای برنامه و تمرین، یعنی ورزش دادن استعداد. منظورم از ورزش استعداد، فقط ورزش فیزیکی نیست، بلکه می‌تواند ورزش فکری باشد. یک نفر که می‌خواهد فعالیت سیاسی کند باید ورزش سیاسی هم بکند. کار مطالعه کند و چارت سیاست را بخواند و بعد مطالعه کند. اگر استعداد پیدا کردید، بعد از پیدا کردن برنامه باید کار کنید تا بتوانید بالا بیایید.

این کارها را که انجام بدهید، توانایی مجموعه هم بالا می‌رود. یعنی می‌توانید از انرژی که ورودی آن است بالاتر بیایید. اگر به یک کارگر افغانستانی اندازه‌ی یک کف دست نان بدهید، یک ساختمان را پشت و رو می‌کند. ولی اگر ما صبحانه سنگین بخوریم سرمان گیج رفته و حتی فشارمان هم می‌افتد. بدن نمی‌کشد و نمی‌تواند هضم کند. چون توانایی‌ها متفاوت است. قابلیت‌ی وجود ندارد که حتی بتوانیم انرژی را در خودمان کنترل کنیم.

قسمت دوم، تکنیک افزایش بهره‌وری سیستم‌های مجتمع، کار ترکیبی است. این کار ترکیبی دو رکن اساسی دارد. یکی تعیین توانایی است. به هر جزء [متناسب با] آن کاری که می‌تواند با حداکثر متوسط انجام بدهد، مسئولیت بدهیم. دوم هم ایجاد هماهنگی اجزاء است. نمی‌شود فرمول کلی برای آن آورد. مورد به مورد فرق دارد و وابسته به پروژه می‌باشد. باید دید پروژه چیست و با توجه به آن باید دید چگونه با هم هماهنگ شوند و هرکس مسئولیتی بگیرد.

این مطالب را با این مقدمه گفتیم. حالا می‌خواهیم وارد اجتماع بشویم و اینکه چگونه در اجتماع کار انجام دهیم. برای این کار باید انرژی موجود در جامعه را پیدا کنیم و آن‌ها را با هم جمع کنیم. جمع انرژی از این جهت کمک می‌کند که اگر نیروها متحد با هم به صورت تکمیلی کار انجام بدهند، انرژی‌ای که دارند استفاده می‌کنند از انرژی‌ای که تک‌به‌تک انجام می‌دهند کمتر می‌شود و در مصرف انرژی صرفه‌جویی می‌شود. این انرژی باید در جهت صحیح به صورت نیروی خوب در زمان مناسب اعمال شود تا تغییر مطلوب در جامعه انجام گیرد.

مرحله‌ی اول، شناخت منابع انرژی موجود در جامعه است. یک‌سری منابع انرژی (هم مثبت و هم منفی) وجود دارد. اولین و موثرترین انرژی موجود در جوامع انسانی، «منابع انسانی» است. نیروهای انسانی دو گروه هستند. یک گروه در توده و گروه دیگر در تشکیلات هستند. تشکیلات کسانی هستند که با ما همکاری می‌کنند و در کادر شریک هستند. نیروهای اجرایی هم خود به خود پیدا نمی‌شوند. گاهی ممکن است به ما بپیوندند. وظیفه‌ی ما است که آن‌ها را پیدا کنیم. وقتی می‌خواهیم کار کنیم باید صاحب این دید هم باشیم که تک‌تک عناصری که به‌عنوان هدف به آن‌ها نگاه می‌کنیم عناصری باشند که کیفیتشان را آنقدر بالا بیاوریم که روزی جزو کادر رهبری شوند. نه به این دید که ما آمدیم رئیس بشویم، یک ایدئولوژی را به‌عنوان خودمان حاکم بگیریم بعد بگوییم چه کسانی طرفدار ما هستند، حالا که زورمان زیاد شد، بنابراین حاکمیت کنیم! نه! باید به تک‌تک عناصر با استعداد نگاه کنیم. آن‌ها را بیاوریم. شاید ایده‌های آن‌ها بهتر باشد و کل سیستم را بهبود بدهند. به توده به این دید باید نگاه کنیم. برای اینکه کار کنیم، قبلاً باید مطالعه کرده باشیم. اول باید درک مسائل توده را داشته باشیم. اینکه مشکل چیست و آنها چه می‌خواهند. چه چیزی نیاز دارند. استراتژی‌مان را متناسب با آن‌ها بچینیم. این نکته خیلی مهم است. کسانی که این نکته را فراموش می‌کنند نمی‌توانند با توده جوش بخورند. چون صاحب دید نیستند. حتماً برایشان مشکل ایجاد خواهد کرد. نکته‌ی اساسی در مورد منابع انسانی این است که ریشه‌دارترین منابع انسانی همین‌ها هستند. فرق حکومت دیکتاتوری با حکومت مردمی و آزاد همین است. در آنجا منابع انرژی عمدتاً انسانی است. ولی اینجا منابع انرژی عمدتاً نظامی است. تاریخ نشان داده حکومت‌هایی که پشتوانه‌ی مردمی و انسانی ندارند می‌افتند. در یک دوره از درون فروپاشی پیدا کرده و می‌ریزند. میزان اثرگذاری منابع دیگر هم با اثرگذاری نیروهای اولیه ارزش پیدا می‌کند.

قسمت دوم منابع مالی [است]. - چه بخواهیم یا نخواهیم - هزینه‌های مالی برای هر فرایندی وجود دارد. این هزینه‌ها باید تامین شود. اگر یک بعدی جلو برویم شکست خواهیم خورد. قدرت همه‌ی عناصر یکسان نیست. همه نمی‌توانند فداکاری و ایثار کنند. بالاخره کسی که وارد یک پروژه می‌شود باید یک پشتوانه‌ی مالی کنار خودش داشته باشد. پروژه‌ی مالی گاهی وقت‌ها می‌تواند آورده‌ای از جانب دیگران، مثل افراد ثروتمند باشد. مثل پروژه‌ای که در اسلام پیش رفت. یا می‌تواند به‌عنوان ایده‌های اقتصادی باشد. مثل اینکه حضرت علی شب تا صبح در نخلستان فعالیت می‌کرد. پول جمع نمی‌کرد، ایده‌ی اقتصادی داشت. گفت من پول درمی‌آورم و به جامعه کمک می‌کنم. یا افراد ثروتمندی مثل ابوبکر و خدیجه کسانی بودند که «آورده» داشتند.

گزینه‌ی بعدی منابع دارای نفوذ اجتماعی است. این گزینه مهم‌ترین گزینه‌ی امروز ما است. روحانیت و روشنفکران دو قشر اصلی تاثیرگذار بر جامعه‌ی امروز ما هستند. این را باید بپذیریم، از قدیم هم اینها بودند. این واقعیت هم وجود دارد هر بازی که در جامعه رخ می‌دهد AC بازی دست جامعه روحانیت است. بخواهیم نادیده بگیریم، یک تنه جلو برویم، فقط باعث می‌شود نیروها شکست بخورند و دچار یاس در جامعه شوند. نادیده گرفتن اینها یک اشتباه استراتژیک است. باید روی آن‌ها کار شود و به سمت خودمان بکشانیم. اگر عناصری وجود دارند که روبروی ما هستند، باید با آن‌ها صحبت شود. یک عده فهمیدند و به این سمت حرکت کردند. یک عده هم حرکت نکردند. باید با همه‌ی آن‌ها صحبت کرد. به آن‌ها گفت که خودشان را اصلاح کنند. اگر نکردند باید با آن‌ها مرزبندی کرد. یک مرزبندی سفت و محکم، نه اینکه بگوییم آن‌ها هم معذوراتی دارند و سکوت کنیم. سکوت فایده ندارد. اگر به سیاست‌های الهی نگاه کنیم، خداوند به انبیا فرصت می‌دهد تا با مخالفانشان صحبت و آنان را دعوت کنند. ولی وقتی عذاب الهی می‌آید اینها هم می‌روند. در کشتی نوح چه کسانی نجات پیدا کردند؟ آیا کسانی که نوح را اذیت کردند هم بودند؟ خیر نبودند. خداوند وقتی

بیند فایده ندارد، آن‌ها را حذف می‌کند. خداوند عنصر مفید اجرایی می‌خواهد. یک ضرب‌الاجل دارد. یک مدت، [وقت داری که] بیایی، اگر نیامدی دیگر خط‌بندی و مرزبندی وجود دارد. گاهی اوقات در زمان اسلام مرزبندی به جنگ و محاربه رسیده است. گاهی اوقات بی‌تفاوتی است ولی وقتی به خرابکاری می‌رسد، به مرزبندی هم می‌رسد. فکر می‌کنم اگر این استراتژی وجود نداشته باشد که بخواهیم به مرزبندی در یک زمان برسیم، دچار زمان دادن به نیروهای حریف می‌شویم فقط برای اینکه به ما آسیب بزنند. چون آن‌ها دارند این کار را با ما می‌کنند ولی ما با آن‌ها این کار را نمی‌کنیم.

گزینه‌ی بعدی منابع دارای نفوذ سیاسی است. در حکومت‌های آزاد این منابع مطرح است نه حکومت‌های تمامیت‌خواه که از فیلتر رد می‌کنند و تمام مناصب را در دست خودشان می‌گیرند یا در دست گماردگان خودشان قرار می‌دهند.

حالت سیستم ایده‌آل این است که از یک شبکه‌ی تغییر با همراهی توده تشکیل شده است، هسته‌ی رهبری جزو شبکه‌ی تغییر است و جدای از آن نیست. ما ژنرال نداریم که از دور پرچم بزنند. آن‌ها جزو پروژه هستند. سیاست‌های اسلام محمد در زمان رسالتش، بعد از اینکه دعوت آشکار می‌شود، این بوده که افراد بزرگ تبلیغ کننده بودند. افراد خُرد این کار را نمی‌کردند. محمد بود که جرئت می‌کرد در بیت‌الحرام حرف بزند. از سال هفتم به بعد که پشتوانه‌شان بیشتر شد، چند نفر رفتند و حرف زدند و ابراز موجودیت کردند. همیشه فشار روی نوک لیدر، روی نقاط قوی جبهه بوده است. سیاست معکوس نبوده است. هزینه را اول لیدرها می‌دادند، بعد افراد دیگر آن‌ها را همراهی می‌کردند.

اگر هسته‌ی رهبری را جداگانه تحلیل کنیم - نه اینکه جدا ببینیم - چند وظیفه دارد: یکی تهیه خوراک ایدئولوژیک است. باید چارچوبی داشته باشیم که روی آن حرکت کنیم. در غیر این صورت مطمئناً ریزش می‌کنیم. نیروهای ما تا حدی با ما می‌آیند. ولی بعد به پوچی می‌رسند. چون می‌گویند چارچوب چه بود؟ آخرش قرار بود به چه برسیم؟ الان کجا هستیم؟ بعداً چه می‌شود؟ این چارچوب

باید زنده و به روز و متناسب با نیاز و فهم توده باشد. ۱۴۰۰ سال بود که در ایران تبلیغ اسلام را می کردند. ولی یک شریعتی فوکول کراواتی نیرو جذب می کند. واقعاً چه فرقی داشت؟ مگر روحانیت آن زمان نبود؟ مگر تجربه و تاریخ نداشت؟ فرق شریعتی با روحانیت در چیست؟ به نظر من شریعتی کسی است که نیاز روز را درک کرد، فهمید سوال اساسی چیست. متناسب با درک و فهم جامعهی آن روز این حرف ها را جواب داد. یک بیان زنده از اسلام آن روز ارائه کرد که راه حل مشکلات جوانان و نسل آن روز باشد. اگر امروز به یک نقطه‌ی انسداد رسیدیم [به این دلیل است که] بیان ما قدیمی است. مشکل از ما است که نمی توانیم به بیان به روز برسیم و آن را در جامعه تکثیر کنیم. خوراک ایدئولوژیک اصلاً مبنای جذب انرژی است. این بستری است که انرژی در آن جذب می شود. اگر این بستر نباشد، نیروهای ما پراکنده می شوند. چون بستری نیست که یک جا بنشینند.

گزینه‌ی بعدی اتخاذ استراتژی صحیح برای فعالیت شبکه‌ی تغییر است. در هر صورت اینها باید فعالیت اجرایی هم بکنند. به قول آقای صابر همه می گویند این کارها باید انجام شود، این کارها نباید انجام شود. این فعل عقیم مجهول است. فعل مجهول به درد ما نمی خورد. باید به استراتژی برسد. تفکر محض تا زمانی که به استراتژی نرسد، هیچ ارزشی ندارد. باید به استراتژی برسد تا علاوه بر حفظ انرژی‌های موجود آن‌ها را تقویت هم بکنند. استراتژی‌های غیر فعال پیر می شوند. کسانی که حرف‌های قدیمی را تکرار می کنند دقیقاً از همین جا [ضربه] می خورند. چون استراتژی آن‌ها به روز نمی شود. در حالی که حریف در حال به روز شدن است.

گزینه‌ی بعدی حفظ مقبولیت در جامعه است. این جامعه شامل شبکه‌ی تغییر، توده و قدرتمندان می شود. چه ما بخواهیم و چه نخواهیم منطق و احساس با هم است. افراد جامعه با ما رابطه‌ی حسی دارند. اینکه فقط حرف درست بزنیم کافی نیست. باید مواظب باشیم که در محافل شخصی خودمان چه کار می کنیم،

نزدیکان ما چه کار می کنند. بی احتیاطی نکنیم که اتفاقی بیفتد که کل حرکت زیر سوال برود.

گزینه‌ی بعدی اهداف ملی است. چون جامعه در سطح کلان است، این گزینه خیلی مهم است. اگر وعده‌ی ملی نباشد، ملت به صحنه نمی‌آیند. بزرگترین نکته‌ی مصدق - از دیدگاه من با دید تاریخی ناقص خودم - علاوه بر اینکه آدم بزرگی از لحاظ شخصیتی است، علاوه بر اینکه از لحاظ مالی آدم سالمی است، این است که انسان باهوش و دارای درک سیاسی قوی است. (در تاریخ هست مطالبی که در مجلس موسسان راجع به آن‌ها تصمیم‌گیری می‌شد، دکتر مصدق تنها مخالف مجلس بود. گفت آقا سیدحسن فرد خوبی است، ولی اگر شاه بشود خطرناک است. این دید نشان می‌دهد فرد را شناخته بود. او در سال ۱۳۰۰ [به این درک رسیده بود]) مصدق با این خواست ملی مصدق شد. نفت چیزی بود که همه درک کردند. توده متوجه شد که نفت دست دشمن است و ما داریم استثمار می‌شویم. این امر ملت را به صحنه آورد. امروز یک عده نیرو دارند ولی وعده‌های آن‌ها ملی نیست. سطح خواسته‌ها پایین است. باید تغییر استراتژی بدهیم. باید مبحث را کلان‌تر و بحث را جدی‌تر کنیم.

گزینه‌ی بعدی شناخت نیروهای مخالف و تکنیک‌های شناختی است. تکنیک‌های شناخت خیلی مهم است. آقای یزدی در سال ۱۳۵۶ کتابی نوشته و در آن گفته خداوند به انسان می‌گوید به سمت فرعون برو که طغیان کرده است. یعنی به انسان اطلاعات می‌دهد که به سمت کسی برو که آماده‌ی شنیدن حرف تو نیست. بدان با چه کسی داری طرف می‌شوی. این یک کد است. یعنی انسان باید بداند سراغ چه کسی می‌رود و بداند تکنیک چیست. یک بار بنده با دوستانم به استخر رفتیم. یک فرد حدوداً شصت ساله در استخر مثل ماهی بود که روی آب لیز می‌خورد. پرسیدیم شما خیلی خوب شنا می‌کنی. پاسخ داد ما در روسیه زمان شاه در تیم ملی شنا بودیم. نکته این جا بود که اصطکاک خودش با آب را به حداقل رسانده بود. اصلاً وقتی روی آب حرکت می‌کرد موج ایجاد نمی‌شد. مثل

ماهی لیز می خورد. او آب را شناخته و تکنیکی را پیاده می کرد که کمترین اصطکاک بین خودش و آب به وجود بیاید.

بحث بعدی ما شبکه‌ی تغییر است. شبکه‌ی تغییر خیلی مهم و اساسی است. اینکه ما کارایی خوب داشته باشیم کافی نیست. باید هنرمند و بازاریاب خوبی باشیم که به جامعه عرضه کنیم. باید بازوی خوب اجرایی داشته باشیم که بتوانیم تفکر را در جامعه پخش کنیم. این شبکه‌ی تغییر باید ارتباط قوی با هسته‌ی رهبری و دیگر اجزاء داشته باشد. هسته‌ی رهبری باید تفکرش را دائم به روز کند و با دیگر اجزاء دچار تک‌روی و رفتارهای جزیره‌ای نشود.

بحث بعدی ریشه‌دار بودن شبکه‌ی تغییر است. اگر می‌خواهید یک جایی صحبتتان را پیاده کنید باید داخل آنجا نفوذ داشته باشید. حضرت محمد وقتی می‌خواست در یک قبیله تغییر ایجاد کند یکی از خودشان را به سمت آن‌ها می‌فرستاد. یکی از خودشان با آن‌ها صحبت می‌کرد که در مقابلش عکس‌العمل نداشته باشد. از آنان شناخت داشته باشد و بداند چه چیزی می‌خواهند و چه می‌گویند. این ریشه باید باشد. نمی‌شود از بالا دعوت کرد.

گزینه‌ی مهم بعدی آموزش عناصر نخبه به منظور ارتقای صحیح تشکیلات و تقویت مدیران نسل بعدی است. من نام این گزینه را تولید مثل گذاشتم. بعضی وقت‌ها می‌گوییم نسل فلانی منقرض شد. یا مثلاً فلان جانور منقرض شد. چون دیگر نتوانسته تولید مثل کند، نتوانسته یکی مثل خودش را بسازد. حرکت‌هایی در تاریخ ماندند که تولید مثل کردند. اگر محمد رفت، علی بود. افراد دیگری بودند که جایگزین او شوند. به این تولید مثل می‌گویند. نهضت آزادی از سال ۱۳۴۰ بسیار جدی است. ولی امروز اعضای آن بالای ۵۰ سال دارند. بالاخره آن‌ها خواهند رفت. چون به هر دلیلی نتوانستند تولید مثل کنند. تولید مثل خیلی مهم است. باید این دید استراتژیک را داشته باشیم که در دراز مدت نیروهای جدید را درست تربیت کنیم.

گزینه‌ی بعدی کنترل و خودکنترلی عوامل چه در سطح رهبری و چه در سطح اجرایی است. عنصری که در سطح سیستم ما است، برای ما خیلی مهم است. اول باید خودمان او را کنترل کنیم. این کنترل شامل تذکر، فشار برای اصلاح و در نهایت حذف است. در هر صورت وقتی کسی با ما نیست و کج می‌رود باید او را حذف و از او اعلام برائت کنیم. این دقیقاً عاملی برای صدمه زدن به کل حرکت است.

گزینه‌ی بعدی همراهان موجود در توده است. من نمی‌گویم «توده»، بلکه می‌گویم «همراهان موجود در توده». دید من این است، هرکس یک انسان تنها در هستی است و مسئولیتی دارد. هیچ‌کس نمی‌تواند این مسئولیت را از روی دوش افراد بردارد. خدا تک به تک با افراد حسابرسی می‌کند. هرکس در این مسیر به من کمک کرد و به این سیستم آمد خوب است. اما مسئولیت من روی دوش او نیست. همراه من است. چه برسد به سطح توده که ما انتظار زیادی از لحاظ استراتژی و آگاهی از او نداریم. کسی که فقط به اطمینان من به صحنه می‌آید، همراه است. انتظار نداشته باشیم توده آگاهی داشته باشد. آگاهی خوب است. باید روی توده کار کرد ولی فقط نباید روی توده حساب شود.

توده اگر چند گزینه داشته باشد، راندمانش بالا می‌رود. چون در هر صورت کسی که موتور حرکت است توده است. ما هدایتگر هستیم ولی کسی که کار انجام می‌دهد توده است. محمد به تنهایی نمی‌توانست جامعه را پشت‌ورو کند. مطمئناً سیستم داشت و توده با او همراهی داشت. در غیر این صورت حرکتش فایده نداشت. مثل پیامبری که وسط درخت اراهش کردند. چون همراهی توده با او نبود. وگرنه محمد را هم اراه می‌کردند. گزینه‌ی اول آگاهی و فهم است. اگر توده‌ای داشته باشیم که آگاه باشد و فهم داشته باشد، هیچ مشکلی نداریم. چون اگر توده متحد باشند و بخواهند روی یک گزینه پافشاری کنند هیچ سیستمی نمی‌تواند بر آن‌ها فشار وارد کند. همین الان هم ما هستیم که داریم سیستم را هدایت می‌کنیم. دولت که از کره‌ی مریخ نیامده است. اگر همه‌ی ما بخواهیم در

جامعه دارای دید صحیح باشیم، این مشکلات پیش نمی‌آید. در مورد آقای مصدق بیشترین گزینه‌ای که ذهن مرا درگیر می‌کند بحث توده است. برای من خیانت ارتش به مردم دردآور است. مگر امریکا چند نفر عامل امریکایی در ایران داشت؟ انگلیس مگر چقدر نیرو در ایران داشت؟ آیا شخص رئیس جمهور امریکا کودتا را با دست‌های خودش انجام داد؟ شعبان بی‌منخ آدم غیر ایرانی بود؟ فرماندهان ارتش غیر ایرانی بودند؟ سربازان ارتش غیر ایرانی بودند؟ به نظر من درد بزرگ ما در توده بود. توده‌ای که به ملت و مصدق خیانت کرد. امریکا کارش را بلد بود و دنبال منافع خودش بود. این تحلیل به نظر من خیلی مهم است که چطور توده به مصدق خیانت کرد.

گزینه‌ی بعدی اعتماد و باور به هسته‌ی رهبری است. اعتماد و باور همان امید است که باعث پایداری اجزا می‌شود. چسبی بین نیرو و رهبری می‌شود. گزینه‌ی بعدی اتحاد است. اتحاد، اتحاد استراتژیک است. گزینه‌ای که بر مبنای روش‌های مختلف مطرح شده و خیلی مهم است. اتحاد در کجا؟ در مقابل گلوله؟ یا وقتی طرف رفت زندان خانواده‌اش را تامین کنید؟ اتحاد باید تعریف شود تا چارچوب پیدا کند. این گزینه‌ی امید وقتی از سوی اتحاد پیش می‌آید، نیروها تقویت می‌شوند. باید برای آن چارچوب تعیین کرد و استراتژی داشت که نیروها چطور به هم کمک کنند. چطور اینها را به هم بچسبانیم؟ شبکه‌ی اجتماعی چطور باید تقویت شود؟ استراتژی چیست؟ خودشان باید تقویت شوند؟ آنتروپی در دنیا می‌گوید همه چیز به سمت بی‌نظمی می‌رود. اگر کل دنیا را رها کنید از هم پاشیده خواهد شد. استراتژی کجاست؟

گزینه‌ی بعدی شجاعت - فرد یا توده - در موقعی است که متوجه شدند باید طرف چه کسی بروند. وقتی مسئولیت پیدا کنند این شجاعت هم به آن‌ها قوت قلب می‌دهد که راحت‌تر وارد صحنه بشوند. شجاعت ما باعث تضعیف روحیه‌ی نیروهای مخالف می‌شود. شک نکنید افزایش کیفیت ما اثر منفی روی کیفیت عناصر نیروهای مخالف می‌گذارد.

گزینه‌ی بعدی میانه‌روی است. میانه‌روی را در قسمت قبل و در رفتار شبکه توضیح دادم که کنترل عناصر اجرایی است. اینجا هم کنترل عناصر توده است. عناصر توده ممکن است دچار کندروی یا تندروی شوند. این تندروی چه اشکالی دارد؟ آقای بازرگان در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت" می‌گوید که وقتی انقلاب شد، گفتیم وزیر و معاون وزیر که بروند، بقیه خود مردم هستند. کارمندان دولت که از مردم هستند. ولی یک عده بودند که می‌خواستند آبدارچی را هم عوض کنند. اینها تندروی است. فردی که از یک وزارتخانه رفت، تجربه‌ی سی سال را با خودش برد. مگر در ایران چند تا دولت یا وزارتخانه‌ی جدی وجود داشته؟ هرچه بود رفت. این اتفاق بدی بود. این تندروی باعث حذف زودهنگام شد و ائتلاف انرژی را به وجود آورد. گاهی اوقات این افراد صاحب نیرو هم می‌شوند. افراد وقتی به قدرت برسند خرابکاری می‌کنند. متأسفانه بعد از انقلاب یک عده که به قدرت رسیدند می‌خواستند کل دنیا را ببرند! فکر هم می‌کردند کار درستی انجام می‌دهند. این تندروی از آنجا شروع شد که تسویه‌ی اول شکل نگرفت. همان نیروگاه چرنوبیل است که به سمت انفجار می‌رود.

قبل از انتخابات نزد یکی از بزرگان رفتم که نظرش را درباره‌ی انتخابات پیرسم. چند خاطره برای ما گفت که یکی از آن‌ها از آقای طالقانی بود. گفت قبل از انقلاب با آقای طالقانی کلاس تفسیر قرآن داشتیم. ایشان را به زندان بردند. هر سه‌شنبه ما به ملاقات ایشان می‌رفتیم. طی یکی از این ملاقات‌ها ایشان گفت صحبت‌های تو یک گروهی را در جامعه آزار می‌دهد. این تندروی‌ها را نکنید. گفتم آقای طالقانی به نظر شما حرف من غلط است؟ ایشان گفت حرف شما درست است ولی نگویید. ما نیاز به اتحاد داریم. این گذشت و سال ۱۳۵۸ مجدداً نزد آقای طالقانی رفتم. گفتم نظرتان چیست؟ ایشان گفت آن روز ما اشتباه استراتژیک کردیم. گروهی را جایگزین گروه دیگری کردیم. فرقی نمی‌کند ملت دزد و رشوه‌گیر و رباخوار و... باشد. پوسته عوض شده ولی محتوا یکی است. این عدم استراتژی قبل، یعنی یک نهضت بدون تسویه فقط با یک هدف کلی جلو

آمد، نیروهایی همراه خودش آورد، یک لجنی را با خودش آورد و اینها قاطی شدند و به دنبال تامین منافع خود انحرافات را ایجاد کردند. درد اینجاست: ترورهای بعد از انقلاب همان غده‌ی تولید مثل انقلاب را از بین برد. اصحاب اندیشه از بین رفتند. دقیقاً تفکر انقلابی یک عده در سال ۱۳۵۷ اقدام مثبتی بود. یک فرد دیکتاتور را بیرون انداختند. این کارشان خوب بود ولی چه چیزی را جایگزین کردند؟ افرادی که می‌توانستند سیستم را درست جلو ببرند از بین رفتند. نظام عقیم شد. افراد صاحب تفکر که رفتند، نیروهای دیگری جای آن‌ها را گرفتند. وقتی مزرعه از میوه خالی شود، علف هرز جای آن را می‌گیرد. این اصلاح اول، تصفیه نشدن اول و اینکه افراد صاحب تفکر و ایده رفتند و هسته‌ی رهبری فعلی تولید شد، باعث به وجود آمدن عناصر دیگری شد که امروز ما دچار انحراف شدیم.

بالاخره همه‌ی افراد دارای توانایی یکسان نیستند. اگر بخواهیم جلوی تندروی را بگیریم، باید عوامل موثر هیجان را شناسایی کرده و آن‌ها را آموزش بدهیم. این کمک‌کننده است. اگر قبل از موقعیت نسبت به آن عکس‌العمل داشته باشید کمک می‌کند که شما آن لحظه خودتان را بهتر جمع کنید. پیش‌بینی زمان وقوع مسائل هیجانی هم خیلی کمک می‌کند. [بهتر است] از قبل تدبیری بچینید تا اگر به یک حالت حقیقی کشیده شود، بتوانید جلویش را بگیرید.

بحث بعدی کندروی است. بعضی وقت‌ها شکست اتفاق می‌افتد. بالاخره همیشه که پیروزی نیست. [گاه] دچار ریزش نیرو می‌شویم. چون فرد هنوز حرکت را درک نکرده یا اطمینان کافی نسبت به مدیرشان پیدا نکرده است. وقتی این اتفاق می‌افتد باعث سرخوردگی می‌شود. این به خاطر عدم درک فرد و آن عنصر از سیستم است. البته گاهی اوقات خود سیستم هم مقصر است. کارایی پایین سیستم هم باعث از بین رفتن اعتماد می‌شود. ولی اگر اطمینان درست باشد بعد از ریزش نیرو باید این عناصر را احیا کند. باید دلیل و منطق برایشان بیاورد.

بله، آن شکست قابل پیش‌بینی بود، قابل جبران است، این مسیر قابل اصلاح است و...

اگر بخواهیم فرایند کار در جامعه را خلاصه کنیم به اینجا می‌رسیم که حرکت موفق از انسانی که بخواهد تغییر کند شروع می‌شود. کسی که ایده داشته باشد و بگوید این سیستم خوب نیست و باید تغییر ایجاد شود. فکر می‌کند و یک عده هم با او همراه می‌شوند. به یک ایدئولوژی و چارچوب می‌رسند، [سپس] موضعشان تقویت می‌شود. گاهی وقت‌ها چارچوب از طرف خداوند به‌وجود آمده و گاهی اوقات هم انسان‌ها خودشان به آن رسیده‌اند. اینها هسته‌ی اولیه را ایجاد می‌کنند. هسته‌ی اولیه با رشد در توده صاحب قدرت می‌شود و این توده است که کار را انجام می‌دهد. اگر به توده نرسد مطمئناً در قشر می‌ماند و نابود کردن آن هم راحت است. چون کاری نمی‌تواند انجام بدهد و نیروی کافی و انرژی لازم هم ندارد.

برای نتیجه‌گیری، جهت رسیدن به حداکثر بهره‌وری باید تمام ظرفیت‌ها را شناسایی کرد. در غیر این صورت فرصت‌سوزی خواهیم داشت. کیفیت ورودی اجزا را تا جای ممکن باید بهبود بخشید. باید با ورز دادن ابزارهای تبدیل انرژی به کار، توانایی را بالا ببریم تا پتانسیل‌ها شکوفا بشوند. با شناسایی نیروهای مخالف، ببینیم چه راهکارهایی هست که کمترین اصطکاک را بین حرکت خودمان و حرکت طرف ایجاد کنیم تا میزان پرت انرژی را پایین بیاوریم. در حقیقت با ترکیب صحیح ابزارهایی که داریم در زمان مناسب نیروی صحیح را وارد کنیم تا به بالاترین میزان کارایی برسیم.

نکته‌ی بعدی این است که تفکری منبع تغییر است که متناسب با زمان به‌روز شود و توانایی جذب مخاطب خودش را حفظ کند و همچنان برای نسل امروز جذاب باشد. نکته‌ی بعدی این است که حتی برترین ایدئولوژی بدون شبکه‌ی تکثیر شده حتماً در قشر روشنفکر باقی مانده و به عمل نمی‌رسد. چون بستری نیست که شکوفا شود. راز ماندگاری حرکت‌ها در شبکه‌های ذخیره‌ی تجربه، احزاب و

شبکه‌های اجتماعی نهفته است که با تربیت نیروهای جدید، تولید مثل می‌کنند. افراد جدیدی جایگزین نیروهای قبلی می‌شوند. توده‌ی نمونه و ایده‌آل از افراد آگاه، شجاع و پایداری تشکیل شود که از پیروزی سرمست و از شکست مایوس نشوند. در مدار کنترل هستند و از کنترل خارج نمی‌شوند.

خلاصه‌ی بحث، برای انجام حداکثر کار مفید در جامعه، باید ایدئولوژی متوسط با فهم و نیاز توده داشته باشیم، مدیریت حرکت باید استراتژی صحیح و مقبولیت عامه داشته باشد. شبکه‌های اجتماعی باید قابلیت انتقال و پیاده‌سازی دقیق رهبری را داشته باشند. باید همواره به جست‌وجوی عناصر نخبه پرداخت تا تشکیلات امروز و رهبری فردا تقویت شود. با اتخاذ استراتژی صحیح برای آگاه‌سازی جلوی حرکات هیجانی گرفته شود و عقلانیت در جامعه گسترش پیدا کند. باید اطمینان لازم بین توده و تشکیلات ایجاد شود که در هنگام شکست‌های دوره‌ای دچار ریزش توده نشود.

هدی صابر: اگر سوالی هست بفرمایید.

پرسش‌گر اول: بحث انرژی را خیلی خوب توضیح دادند. به اعتقاد من میزان عاشق بودن با میزان انرژی‌یک بودن ارتباط دارد. یعنی نیروی عشق به هر اندازه‌ای باشد میزان انرژی را به وجود می‌آورد. میزان انرژی جهت‌گیری، مدیریت و سمت و سوی انرژی را همراه خودش می‌آورد. در نتیجه هدف و فکر - با توجه به استنباط بنده از صحبت‌های استاد صابر - رسیدن به خودآگاهی و خدا است که تبدیل می‌شود به مرد عمل، مرد کامل و مرد مبارز؛ برای مثال ورزشکار می‌شود تختی، فیزیکدان می‌شود انیشتین، سیاستمدار مصدق می‌شود. یعنی در عرصه‌های مختلف [می‌توان این را دید]. شاید نحوه‌ی ورود شما به بحث خیلی روی علم تجربی خلاصه شده باشد. انحرافی که در تعریف انسان از قرون وسطا به وجود آمد. این انقلاب باعث شد انسان به سمت علم برود. برای اینکه مرد عمل و مرد راه داشته باشیم به یک سیر و سلوک خاص خودآگاهی نیاز است. ایشان خیلی

جالب درباره‌ی استراتژی و رهبری و... توضیح دادند. در جامعه‌شناسی بحثی به نام جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی را داریم. جنبش‌های اجتماعی چگونه به وجود می‌آیند؟ برخی نیازهای جدید که در جامعه ایجاد می‌شود، نیاز به تغییر را به وجود می‌آورد. نیاز به تغییر جنبش‌های اجتماعی را بعد از تشکیل شبکه‌های اجتماعی و تشکیل بافت‌های پیوند دهنده به وجود می‌آورد. ایشان خیلی خوب توضیح دادند. بعد از این مرحله تعهد و پیوستگی میان شبکه‌های مختلف [به وجود آمده و] سازمان شکل می‌گیرد. از درون سازمان‌ها ایدئولوژی و در نتیجه رهبری به وجود می‌آید. یعنی پایه از اجتماع و نیازهای جدید است. در نتیجه می‌رسیم به مرحله‌ای که رهبری خاص و استراتژی به وجود می‌آید و آنچه که ایشان تحت عنوان یک و دو و سه فرمودند مربوط به استراتژی بود. بعد از مرحله‌ی آخر، مرحله‌ی تاکتیک‌های عملیاتی است که نحوه‌ی رسیدن به پیروزی است.

مشارکت‌کننده: من در مباحث عشق را انکار نکردم. به نظرم عنصری که کیفیت بالایی دارد می‌خواهد فراتر از توانایی خودش برسد. عنصر عقلانی توانایی خودش را می‌سنجد، درصدی هم از آن کم کرده و می‌گوید به کجا قرار است برسد و هدفش را هم مشخص می‌کند. عنصر عشق خیلی بالاتر از این را می‌بیند. از این جهت فکر نمی‌کنم که با شما در تضاد باشم. اگر این موضوع را پررنگ نکردم شاید به خاطر بحث‌های قبلی بود و اینکه می‌خواستم نگاهم قدری واقعی‌تر باشد. انتظار نداریم که همه این‌طور باشند. در مورد سیر و سلوک هم، بنده به صورت خلاصه گفتم اجرای برنامه تنها همان سیر و سلوک است. صفت، تکرار یک عمل است. وقتی یک خلق و خو تکرار شود صفت محسوب می‌شود. سیر و سلوک سیر شده، تمرین خود را کرده و تبدیل به صفت شده است. هدف ما این است که توانایی‌های مثبت را تبدیل به صفت کنیم. در مورد روندهای اجتماعی، رشته‌ی من تجربی است و مثل شما مطالعه ندارم. فکر می‌کنم آنچه که شما فرمودید همه چیز نیست. شاید در تاریخ روال شما روال عام باشد. ولی

این روال که من عرض کردم هم بوده است. یعنی از یک هسته‌هایی شروع شده است. افرادی مثل گاندی و محمد هم آمدند، کسانی که جامعه را پشت و رو می‌کنند.

پرسش‌گر اول: من از باب تأکید روی نقش روشنفکر یا پیشرو عرض کردم. **مشارکت‌کننده:** بله، شما درست می‌گویید و اگر من وارد نشدم صرفاً به دلیل این بود که مطلع نبودم.

پرسش‌گر دوم: خسته نباشید. من نقدهایی به این لفظ «مهندسی» داشتم. من با تلقی هندسی از رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و انسانی مخالف هستم. من خیلی نکته نوشتم که بحث کنم ولی شاید اصلاً مجال و انگیزه‌اش نباشد که بحث شود، فقط دو نکته به ذهن من رسید که حتماً بگویم. من خودم فنی هستم و الان در بحبوحه‌ی کارخانه دارم کار می‌کنم، قطعه دستم می‌آید، اندازه می‌زنم، کولیس می‌زنم، با نقشه کنترل می‌کنم و همین کارها که گفتید. اصلاً روابط انسان‌ها به هیچ وجه به این شکل نیست. ما نمی‌توانیم به این سادگی از کنترل انسان‌ها صحبت کنیم. همه‌ی انسان‌ها و همه‌ی اعمالشان دارای ارزش هستند. برای برای روابط انسانی منحنی نرمال نداریم. همان‌طور که یک نفر دست دارد، یک نفر هم هست که دست ندارد. این تقسیم‌بندی [قراردادی] است که یک نفر معلول، یک نفر نابینا و... است. این تقسیم‌بندی [افراد به معلول و غیرمعلول] اتفاقاً بر مبنای کار مفید شکل گرفته است. این نگاه غالب بر فضای لیبرالی و نولیبرالی الان است، جامعه‌ی سرمایه‌داری و استثمار و استعمار کاملاً از همین نگاه ناشی می‌شود؛ اصل اساسی کار مفید است. دقیقاً از همین جا است که به استثمار می‌انجامد؛ از همین جاست که انسان‌ها طبقه‌بندی می‌شوند. دیکتاتوری ماقبل منشاء نظامیان، منشاء معرفتی دارد. انسانی که معتقد باشد ما برای رفتارهای انسان‌ها منحنی نرمال داریم، مطمئناً به تسویه دست می‌زند. یعنی چه منحنی نرمال داریم؟ انسان چون مخلوق خدا است طبیعتاً به خاطر تکثر وجودی‌اش

برای خودش مختار عمل می‌کند. ما برای مقایسه معیار داریم؛ کسی نمی‌خواهد این را رد کند؛ ولی هرگونه منحنی نرمال براینفتر انسان قائل شدن و کولیس گذاشتن و گفتن اینکه این تند است و دیگری کند، این یک خطر است.

دومین نقد به نگاه مهندسی این است که یکی از عیب‌های نگاه هندسی این است که طبیعتاً کسی که می‌خواهد کار مهندسی کند، یک ورودی دارد و یک خروج و مجبور است اعداد را گرد کند و در نتیجه باید از جزئیات صرف‌نظر کند؛ در حالی که اتفاقاً در انسان‌ها جزئیات مهم است. تمام مشکلات در یک جنبش از اختلاف‌نظر کوچک به وجود می‌آید نه ایدئولوژی و استراتژی. مگر در میان مجاهدین عبدالرضا نیک‌بین وجود نداشت؟ یک عشق و عاشقی در مجاهدین ممکن نبود کل جنبش را از بین ببرد؟ البته این اتفاق نیفتاد. می‌خواهم بگویم ما در مهندسی به دنبال تولید یک سری قطعات نرمال می‌گردیم ولی در روابط انسانی هم به دنبال کشف و شادمان کردن و تنوع انسان‌ها هستیم؛ دقیقاً برعکس مهندسی. در مهندسی می‌خواهیم گرد کنیم اما در روابط انسانی می‌خواهیم [تنوعات و اختلاف‌ها] را بزرگ کنیم. برای همین هم وقتی شما نگاه هندسی دارید، از لفظ پاکسازی و تصفیه استفاده می‌کنید. این لفظ‌ها خیلی خطرناک است. همان‌طور که شما در [سرفصل] انقلاب ۵۷ به آن اشاره کردید. وقتی من معتقد باشم یک مبارزه‌ی اجتماعی فرآیند تولیدی است، یک سری ورودی و یک سری هم خروجی دارم و یک سری هم هستند که کنترل می‌کنند؛ همه‌ی اینها به استبداد می‌انجامد. استبداد، یک فهم است؛ نه مکانیزم است و نه منابع مالی. اگر ما از نظر وجودی به تنوع تک‌تک انسان‌ها اعتقاد نداشته باشیم، [این به استبداد می‌انجامد] وقتی انسان را به «ید» تعریف کنم، [گویی فکر می‌کنم] آدمی که دست ندارد انسان نیست. اگر انسان با تفکر تعریف شود [این‌طور نتیجه می‌گیریم که] وقتی مثل ما فکر نکند علیل و مریض ذهنی می‌شود. ولی این‌گونه نیست. همه‌ی انسان‌ها چون مخلوق خدا هستند، جور دیگری فکر می‌کنند. در مبارزه‌ی اجتماعی و در تحقق آرمان‌ها و نیازها که دوستان به درستی اشاره کرد،

برعکس مهندسی که مبنای آن تولید قطعات است، مبنای آن «نیاز» است. جنس نیاز، در تفکر هندسی نیست. تمام مباحث و اتفاقاتی که در شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های تغییر می‌افتد، از جنس انگیزه نیاز است. به قول آقای صابر، ما تمام افرادی که مثال زدیم از مصدق تا حنیف‌نژاد را می‌گوییم قبول داریم، این به خاطر منش آنهاست. از نگاه هندسی که منش در نمی‌آید. الان با همه‌ی نقدهایی که به مصدق و حنیف‌نژاد می‌کنند، ما سفت و محکم می‌گوییم مصدق و حنیف را قبول داریم. چرا؟ چون اگر همه‌ی آن ایدئولوژی و استراتژی از بین برود، باز هم حرف حنیف برای ما ملاک است که گفت آیا در این جمع کسی هست که برادرش را بکشد؟ یک نفر مسئله‌دار شده و می‌خواسته از جمع جدا شود [بقیه پیشنهاد ترور او را مطرح می‌کنند] و حنیف هم این حرف را می‌زند. از این حرف پاکسازی و تولید در نمی‌آید. وقتی کسی می‌خواسته از راهشان جدا شود، با او مانند دستگاهی که خراب شده و باید دور انداخت برخورد نمی‌کنند. اتفاقاً در روابط انسانی برعکس است؛ باید برای دستگاهی که خراب شده و ضعیف کار می‌کند بیشتر وقت بگذاریم؛ به تنوع او حق بدهم؛ اصلاً حق بدهم که ضعیف کار کند. انسان‌ها حق دارند که ضعیف هم کار کنند. من در فرایند تولید و مهندسی می‌توانم بگویم یک قطعه مرغوب و یک قطعه نامرغوب است. ولی آیا در روابط انسانی هم می‌توان چنین تصویری داشت؟ برخی از انسان‌ها مرغوب و قوی و برخی هم ضعیف هستند. به نظرم اگر آن نگاه را داشته باشیم، بی‌شک استبداد بازتولید می‌شود.

پرسش‌گر سوم: قوانین انسانی در علوم انسانی هرگز عمومیت و کلی‌گویی نداشته است. ما در علوم انسانی قاعده‌ی «دو دو تا، چهارتا» نداریم. ما هرگز نمی‌توانیم قوانین ریاضی را در علوم انسانی [اجرا کنیم]. در صورتی که در علوم مهندسی و طبیعی قوانین خاص خودش را داریم مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. البته نمی‌خواهم بگویم فرمایشات کدام یک از این دوستان کاملاً صحیح است. ما در برخی از موارد ترکیب این دو را نیاز داریم. بعضی مواقع علوم انسانی در

تعاریف خود ضعیف عمل می‌کند. [در این موارد] مجبوریم از علوم طبیعی استفاده کنیم. گاهی اوقات هم علوم فنی ضعیف عمل می‌کند [که در این مواقع] از علوم انسانی استفاده می‌کنیم. هرگز حتی در زمان پیامبر با چنین [شخصیتی] که می‌گویند جهان به خاطر وجود ایشان خلق شده، با چنین منش و انسانیتی که داشته، باز هم همه راضی نیستند. [در عصر پیامبر هم] همه‌ی جامعه و افرادش را راضی و خرسند نمی‌بینید. در بعضی مواقع پیامبر مجبور به جنگ می‌شود. همیشه همه کس در علوم انسانی راضی نخواهند بود. شاید از نظر اخلاقی و فرهنگی درست نباشد من به‌عنوان مدیر یک مدرسه یک تصمیمی بگیرم که به ضرر یک عده باشد، اما منافع جامعه را در نظر می‌گیرم. البته ایشان اصطلاحات فنی زیادی به کار بردند و شاید به خاطر این بود که با اصطلاحات علوم انسانی آشنا نبودند. اگر تمام عقاید فروید و هابز و... که در مورد افراد بشر به کار برده‌اند، ببینید، در اکثر موارد صدق کرده ولی در مواردی هم هست که صدق نکرده‌اند. برای همین نمی‌توان گفت صرفاً این نظریات درست یا غلط هستند. وقتی ما برنامه‌ریزی می‌کنیم، باید منافع اکثریت را در نظر بگیریم. یک نفر می‌گفت هیتلر قطعاً فکر می‌کرده به بهشت می‌رود چون هدف خودش را رساندن جامعه به صلح و صفا و پاک کردن آن از علف‌های هرز می‌دانسته. کسانی که به راحتی آدم می‌کشند، به این خاطر است که فکر می‌کنند این افراد معقول نیستند و تفکر خودشان درست است. پس نمی‌توان به راحتی از «قطع کردن» حرف زد، چون در این صورت هیتلر هم آدم موجهی است. به نظر من ما نمی‌توانیم بگوییم کاملاً مهندسی و یا کاملاً علوم انسانی است.

پرسش‌گر چهارم: به نظرم این اختلاف‌نظرها ریشه‌ی قدیمی‌تری دارد. ما نمی‌دانیم باید اصالت را به فرد بدهیم یا به جامعه. این ریشه به قرن ۱۸ که جامعه‌شناسی به سمت فردگرایی تغییر کرد [برمی‌گردد] تا قبل از آن می‌گفتند فرد در خدمت جامعه مفید است. اصلاً باید خصوصیات فرد در جهت خدمت به جامعه باشد. با این نگاه در انقلاب‌های قرن ۱۸ اروپا مخالفت شده و به شدت

به فردگرایی رو آورده شد. تا جایی که گفتند اصلاً جامعه به خاطر وجود فرد معنی پیدا می‌کند. تاکید بیش از حد روی فرد شد و این جنبش‌های حقوق بشری را به دنبال داشت که جاهایی هم به بن‌بست رسید. البته مشخص نیست که چطور امکان داشت برای تک‌تک افراد اجتماع حق یکسان قائل شد. همچنان این [کشمکش] وجود دارد. راه عقلایی به آنجایی رسیده است که نه استقلال فرد نفی شود و نه استقلال جامعه. جمله‌ای از دکتر شریعتی هست که به این مضمون می‌گوید خدایا جامعه‌ی من را از تصوف نجات بده و من را از ابتدال روشنفکری. یعنی هم باید احترام برای استقلال تک‌تک افراد در نظر گرفته شود و هم در کنار آن منافع جامعه مورد توجه قرار بگیرد باشد. هرکدام بخواهد در حیطه‌ی دیگری وارد شود، نهایتاً تبدیل به استبداد خواهد شد.

مشارکت‌کننده: چند نکته‌ی اصلی را به طور خلاصه بگویم. من معتقدم جامعه‌ی نرمال وجود دارد. چون برخی از رفتارها ناپسند است. کسی که دروغ می‌گوید توسط اکثریت افراد جامعه طرد می‌شود.

پرسش‌گر سوم: نه برای انسان، بلکه برای رفتارهای انسان. روان‌شناسی می‌گوید رفتار انسان مهم است. همه‌ی انسان‌ها به خاطر آن روح الهی که در آن‌ها دمیده شده، صاحب کرامت انسانی هستند. آن کرامت انسانی جای خود را دارد. اما رفتارهای انسان ممکن است غلط یا درست باشد. ما می‌توانیم رفتارها را به نرمال و غیرنرمال تقسیم‌بندی کنیم. [نه انسان‌ها را].

مشارکت‌کننده: شما حاضرید ثروتمان را در اختیار فردی قرار بدهید که دروغگو است؟

پرسش‌گر سوم: دروغگویی ذات هیچ‌کس نیست و جزو صفات و رفتار اکتسابی است. این رفتار اکتسابی را می‌توان نرمال کرد.

مشارکت‌کننده: حرف من یک حرف اجرایی است. می‌گویم اگر می‌خواهید مسئولیت دست کسی بدهید ببینید آن شخص کیست. در مورد منظور من از تصفیه سوءبرداشت شد. منظور من این نیست که اگر کسی خطا کرد سرش را ببرید. از جمع بیرون برود.

پرسش‌گر دوم: این خودش بدترین نوع استبداد است.

مشارکت‌کننده: اگر شما با یک جمع بیرون بروید و از این جمع یک نفر شیشه‌ی بانک را بشکند شما چه کار می‌کنید؟ شما خودتان را کنار می‌کشید. [او یک] عنصر تندرو است، [بنابراین] اول به دنبال اصلاح و هدایت کردن او هستید. اما گاهی هم دیگر از توان و دست شما خارج است. این فرد کل حرکت شما را زیر سوال می‌برد.

پرسش‌گر سوم: استدلال حاکمیت هم همین است. می‌گوید تعدادی از افراد جامعه‌ی ما قابل هدایت نیستند.

مشارکت‌کننده: این مشکل در استراتژی آن‌هاست. ذات برخورد کردن غلط نیست. شمشیر به ذات خودش بد نیست، وقتی بد می‌شود که از آن استفاده‌ی بد شود. تفنگ بد نیست وقتی از مرزهای کشور دفاع می‌کند. ولی وقتی به سمت یک فرد بی‌آزار گرفته شود بد می‌شود. نفس برخورد کردن بد نیست، باید دید کجا و چگونه اتفاق می‌افتد. مثلاً قرآن در بحث قصاص می‌گوید اجرا کنید چون به نفع خودتان است. در مورد همان انسانی که کرامت دارد می‌گوید قصاص کنید چون به نفع خودتان است. یعنی نگاهش اجرایی است. همان قصاصی که یک عده را بی‌گناه پای چوبه‌ی دار می‌برد، خیلی‌ها را هم نجات می‌دهد. اینکه یک فرد بی‌گناه کشته شود خیلی بد است اما قانونی که اکثریت را نجات دهد، خوب است. دنیا، دنیای واقعی است و همه چیز ایده‌آل نیست. منظور من از تصفیه این

نیست که ما هستیم، بقیه بروند بمیرند. بلکه منظور این است که اگر مثل من همگام نیستی، پس چرا باید با تو همراه باشم؟ اگر مطابق ایده‌ی من نیستی، در جهت من نیستی، بلکه کاملاً با من مخالفی. چرا نباید با تو مرزبندی داشته باشم؟ نظر من این است که باید مرزبندی داشته باشیم. در مورد نکته‌ای که گفتید، کسانی که می‌گویند انسانی که دست ندارد، انسان نیست، بله، این مبنا غلط است. اگر مبنای ما غلط باشد کل حرکت ما هم غلط است. من می‌گویم روی ایدئولوژی صحیح با هم صحبت کنیم. وقتی می‌گویم می‌خواهم یک عنصری را حذف کنم، چارچوب و مبنای اصلی من درست بود و چنین اصلی در آن نیست که اگر کسی دست ندارد، آدم نیست. همه چیز باید انسانی و در حد مقدورات باشد. مثلاً وقتی جمع به این نتیجه رسید که کاری درست است، باید آن کار را انجام بدهیم. به نظر من دید هندسی در دنیا غلط نیست. ضعف در مهندسی است. این دنیا دارای نظم خیلی پیچیده‌ای است که علم مهندسی هنوز قادر نشده به تکنیک‌های کنترل آن برسد. من به این دید، مهندسی می‌گویم. هدفم این نیست که یک چارچوب مکانیکی را برای دنیا [ترسیم کنم] و [بگویم] دنیا روی همین پاشنه می‌چرخد و قوانین همین است. بیان صحیح‌تر این است که هندسه‌ی امروز قادر به توصیف دنیا نیست. چون علم هندسه‌ی امروز ناقص است. باید از اصولی که ما را کمک می‌کند استفاده کنیم.

سخن پایانی هدی صابر

خیلی ممنونم از شما. تکه‌ی اول جلسه‌ی امروز خسته‌کننده و کسل‌کننده بود و من هم امروز حرف جدیدی برای گفتن نداشتم. معذرت می‌خواهم. تکه‌ی دوم، تکه‌ی زنده‌ای بود. بحث، بحث منظمی بود. چالش‌های خاص خودش را هم برانگیخت. فقط دو نکته هست. [اول] اینکه اینجا ما فقط می‌توانیم به همدیگر تلنگر بزنیم. شما هم الزام ندارید به همه‌ی اینها پاسخ دهید. یک مقدار می‌توانی در آرام‌پز ذهن بیندازی و فکر کنی. نکته‌ی دیگر اینکه بحث سازمان‌یافته‌ی خوبی

بود. اینکه سوالات جدی در این بحث به وجود آمد نشانه‌ی توفیق شما بود. اگر کسی چیزی نمی‌گفت یعنی بحث شما تلنگری به ذهن‌ها زده است. امیدوارم بتوانیم آن را ادامه بدهیم. نکات بچه‌ها هم نکات مهمی بود.

نکته‌ای که امروز ایشان اشاره کردند مهم بود. ذهن همه‌ی ما در پروژه و پروسه اصلاح می‌شود. این بحث «مهندسی» هم از ابتدا یک‌سری تنش‌های ذهنی ایجاد کرد، ولی امروز با تذکر درستی که شما دادید، امروز می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم: بحث از اول این بود که مهندسی را به مفهوم مکانیک و اضلاع و هندسه تلقی نکنیم که بخواهیم آدم‌ها را در آن چارچوب بریزیم و مناسباتمان را آنچنانی تعریف کنیم. با تذکری که شما دادید می‌توانیم تعریف خودمان را تصحیح و اصلاح کنیم. مهندسی یعنی Arrange مطلوب از ظرفیت‌ها.

انسان‌های بزرگی هم که ما به آن‌ها اعتقاد داریم همین کار را کردند. می‌شود گفت در بین انبیا آخرین آن‌ها از همه مهندس‌تر بود. موسی خیلی مهندس نبود و نتوانست همه را با هم گرد هم بیاورد. ترک‌هایی ایجاد کرده بود که از درون آن گوساله‌ی سامری بیرون آمد. ولی ارنجی که محمد کرد، یک عنصر محض نظامی مثل حمزه درونش بود. حمزه خیلی به ایدئولوژی محمد باور نداشت، [به لحاظ] عاطفی محمد را پذیرفته بود و مرامی و منشی پای او ایستاد و جانش را هم داد. اسم او هم شهید شد. [حول محمد] حمزه‌ی نظامی بود، [میثم] تمار خرمافروش بود، علی چندوجهی بود که مهمترین کادر محمد بود، حضرت خدیجه با ویژگی‌های خودش بود، سلمان یک عنصر تقریباً فکری و منورالفکر دوران خودش بود. می‌شود گفت که محمد هیچ نیرویی را حذف نکرد و یک Arrange مهندسانه‌ی حداکثری داشت. مهندسی به این مفهوم که نیرو، عنصر و پدیده را متناسب با مزیت خودش در جایگاهش قرار دهید. این اتفاق در آن دوران افتاد. حالا در دوران جدید هم این اتفاق در حال افتادن است.

مثال ورزشی بخواهیم بزنیم، تیم آلمان در سال ۱۹۷۴ قهرمان جهان شد. مربی، مربی فکری‌ای به نام هلموت شون^۱ بود. فیلم‌های آن دوره را الان بعضی شب‌ها نمایش می‌دهند. آلمان آن موقع ۳-۳-۴ بازی می‌کرد و چهار دفاع داشت. مرکز دفاع فردی فکری به نام بکن باوئر^۲ - کاملاً فکور و سازمانده - بود. کنار بکن باوئر کسی بود به نام شوارتزنبک^۳ با قد ۱۹۰ که فقط زیر توپ می‌زد. مربی‌ها می‌گویند توپ زمین نخورد! یعنی توپ را بزن و نگذار به مهاجم برسد. شوارتزنبک اصلاً فکری نبود و فقط همین کار را می‌کرد. یک نفر دیگر هم در دفاع راست به نام برتی فوگتس^۴ بود که یارگیری بود که از منطقه‌ی راست آلمان کسی نمی‌توانست

۱. هلموت شون (Helmut Schön) (۱۹۱۵-۱۹۹۶) در شهر درسدن آلمان متولد شد و او به عنوان یکی از موفقترین مربیان تاریخ آلمان شناخته می‌شود که بین سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۷۸ سرمربی تیم ملی فوتبال آلمان بود. قهرمانی جام جهانی فوتبال ۱۹۷۴، نایب قهرمانی جام جهانی فوتبال ۱۹۶۶، عنوان سومی جام جهانی فوتبال ۱۹۷۰، قهرمانی جام ملت‌های اروپا ۱۹۷۲ و نایب قهرمانی جام ملت‌های اروپا ۱۹۷۶ از جمله افتخارات او با تیم ملی آلمان است.

۲. فرانس بکن باوئر (Franz Beckenbauer)، بازیکن فوتبال، مربی و یکی از رؤسای فدراسیونی و باشگاهی آلمان است. بکن باوئر اولین بازی خود برای تیم ملی آلمان را در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۵ انجام داد و اولین بازی‌اش در جام جهانی سال ۱۹۶۶ بود. او بین سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۹۰ سرمربی تیم ملی آلمان شد، و سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۶ همین سمت را در باشگاه بایرن مونیخ به دست آورد.

۳. هانس گئورگ شوارتزنبک (Hans-Georg Schwarzenbeck) از سال ۱۹۷۱ عضو تیم ملی فوتبال آلمان شد و تا سال ۱۹۷۸ که از تیم ملی کناره‌گیری کرد تمامی افتخارات ملی را کسب کرده بود. یورگ همراه آلمان قهرمان جام ملت‌های اروپا ۱۹۷۲ شد و دو سال بعد همراه تیم مل آلمان در جام جهانی ۱۹۷۲ قهرمان جهان.

۴. Berti Vogts: بازیکن فوتبال و مدافع اهل آلمان است که از سال ۱۹۶۷ میلادی عضو تیم ملی فوتبال آلمان بوده است. وی در ۹۶ بازی ملی حضور داشته است و آخرین بازی ملی خود را در سال ۱۹۷۸ میلادی انجام داد.

نفوذ کند. این اصلاً به فکر کار نداشت؛ فقط یار مقابلش را می‌گرفت. سمت چپ هم یک نفر به نام برایتر^۱ بود که یهودی، مقداری فکری، مهاجم و شوت‌زن بود. با این ترکیب همه‌جانبه، فکری، کم‌فکر، یارگیر، نیمه‌فکری آلمان توانست آن سال قهرمان جهان شود. ترکیب، ترکیب کیفی‌ای بود؛ هیچ‌کس هم حذف نشد. مثلاً حنیف‌نژاد را که ببینیم، ویلن‌زن جذب کرد، صوفی جذب کرد، آخوند جذب کرد، سرکه‌فروش جذب کرد، روشنفکر جذب کرد، انجمن حجتیه‌ای جذب کرد، از بازار جذب کرد. جذب حداکثری بود. مصدق هم که چند بار بحث او را کردیم، شاید ملال‌آور باشد؛ قصاب، قهوه‌چی، راننده کامیون، سر صنف‌ها و مرحوم مسعود «مرد امروز»^۲، مرحوم فاطمی ژورنالیست، آقای صالح استاد دانشگاه، همه را جذب کرد. جذب حداکثری بود. ولی حذفی که شما منظورتان است به طور طبیعی به وجود می‌آید و براساس همان منش و مرامی است که منظورتان است. همان حنیف نژاد که جذب حداکثری داشت، در سال ۱۳۵۰ یکی از کسانی را که به سمت یک ایدئولوژی دیگر می‌رفت (اسم نمی‌برم) از

۱. پاول برایتر Paul Breitner: بازیکن فوتبال و هافبک اهل آلمان است که از سال ۱۹۷۱ میلادی عضو تیم ملی فوتبال آلمان بوده‌است. وی در ۴۸ بازی ملی حضور داشته است و آخرین بازی ملی خود را در سال ۱۹۸۲ میلادی انجام داد. پاول برایتر در بازی‌های ملی‌اش ۱۰ گل به ثمر رساند. او در سال ۲۰۰۴ بین ۱۲۵ بهترین بازیکن زنده جهان قرار گرفت.

۲. محمد مسعود با نام مستعار «م. دهاتی» (۱۲۸۰ - ۱۳۲۶) روزنامه‌نگار و رمان‌نویس ایرانی و مدیر «مرد امروز» بود. وی که فارغ‌التحصیل روزنامه‌نگاری از بلژیک بود، کار مطبوعاتی خود را از روزنامه اطلاعات آغاز کرد و با بسیاری از نشریات همکاری داشت. وی زبان تلخی برای انتقاد داشت و همین امر باعث شد که مدت‌ها روزنامه وی توقیف شود و مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. وی در روزنامه مرد امروز مورخه ۲۵ مرداد ۱۳۲۶ در مقاله اعتراض‌آمیزی برای اعدام احمد قوام (قوام السلطنه) یک میلیون ریال جایزه تعیین کرده بود. سرانجام در ۲۱ بهمن همان سال در خیابان اکباتان تهران هنگام خروج از چاپخانه به ضرب گلوله کشته شد. ترور نافرجام حسین فاطمی در سال ۱۳۳۰ بر سر مزار محمد مسعود در تاریخ ۲۵ بهمن سال ۱۳۳۰ انجام گرفته است. بدین ترتیب مسعود در زمان نهضت ملی در قید حیات نبوده است.

حوزهی تعلیمات محروم کرد. گفت هسته‌ی مرکزی فکری تو با هسته‌ی مرکزی فکری جمع ما نمی‌خواند. تو دیگر نمی‌توانی حوزهی آموزشی داشته باشی. مصدق با بقایی سفر لاهه رفت. اینجا اسم می‌توان برد چون دیگر آشکار شده است. آن جمع نماینده‌ی ملت ایران برای استیفا بودند. بقایی شب‌هنگام از کمپ خارج شد و به محله‌ی بدنم هلند رفت و عمل جنسی بسیار کثیفی انجام داد. پلیس او را گرفت. هم بدمستی کرده و هم عمل جنسی انجام داده بود. طبیعی بود که از کمپ خارج می‌شود.

این‌طور نیست که اصل این باشد که همه از اول تا آخر باشند. اصلاً چنین چیزی نیست. از پایگاه محمد هم کسانی بودند که در مرحله‌ی بعد به‌طور طبیعی در فاز حضرت علی حذف شدند. تصفیه اگر طبیعی و بر مبنای باورهای مشترک جمع باشد، پیش می‌آید. بنا نیست تا آخر همه با هم حرکت کنند.

اگر آن تصفیه، تصفیه‌ی مهندسی باشد حرف شما کاملاً درست است. اگر بخواهید یک قطعه را دور بیندازید، یا قطعه‌ی فرسوده را از رده خارج کنید، ما هم این تصفیه را قبول نداریم. این کار جمهوری اسلامی در این سی سال است. از بیرون و گروه‌های رادیکال شروع کرد و به روشنفکران و نهضت آزادی و دانشگاه رسید؛ دیگر دید کسی نمانده است! منتظری، عبدی، کروبی؛ الان دیگر هیچ‌کس نمانده است. این تصفیه دم به دم دارد صورت می‌گیرد و غیر انسانی و بر محور قدرت است و کسی آن را تایید نمی‌کند. ولی وقتی یک جریانی با هم همگام می‌شوند، کسانی از مدار خارج می‌شوند که این امر بر مبنای روش و منش و دیدگاه خودشان است.

نکته‌ی دیگر هم صحیح است. مقدم بر اینکه استبداد سازمان، ایدئولوژی و شبکه داشته باشد و بر نفت متکی باشد، یک دیدگاه است. یک دیدگاه پس‌پیشانی است که نمی‌تواند تغییر کند. ان‌شاءالله هیچ کدام ما بدان ورطه نیفتیم. حسن جلسه‌ی امروز این بود که به یک تعریف جدی‌تر و همه‌جانبه‌تر از مهندسی رسیدیم. مهندسی این‌طور که امروز می‌فهمیم Arrange و آرایش حداکثری از

ظرفیت‌های موجود در یک مسیر مشخص است. اگر کسی خودش را در مسیر تغییر قرار داد، طبیعتاً مسئولیت کنارگذاشتن او بر عهده‌ی خودش است، نه بر عهده‌ی مرکزیت و تصفیه‌هایی که در دهه‌های مختلف از آن سراغ داریم. بحث خوبی بود؛ نکاتی را که دوستان گفتند شما در ذهنتان پخت و پز انجام دهید. می‌توانید جاهای تیز بحثتان را پرچ کنید. در مقابل انتقادات به واکنش نیتید. انتقادات را بیاورید، در هفته‌های دیگر تا آرام آرام یک گویش مشترک بین ما شکل بگیرد. خیلی متشکر از همه. شبتان بخیر.

نشست شصت و هفتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۳)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر بخیر، بحث را شروع می‌کنیم. تیتراژ ثابت است، ما سعی کنیم ثابت نباشیم و به سمت تغییر پیش برویم:

«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌یگشا، نزد من آ»
ضرورت رابطه‌ی مستمر، استراتژیک، همه‌گامی و غیر مناسبتی با پروردگار

نشست شصت و هفتم را آغاز می‌کنیم. در ابتدای تابستان هستیم. ضمن بررسی داشته‌های قبلی «او» در جلسات گذشته به خدای منبع انرژی رسیدیم؛ شماره‌ی سوم را برگ می‌زنیم. اگر بخواهیم به بحث سرعت دهیم از جلسه‌ی اول تا شصت و هفتم، جهان رو به تغییر بوده، به خصوص این بخش از جهان که ایران ما هست، مردمان عزم تغییر پیشه کردند، به طور طبیعی تغییر با مشکلاتی مواجه است؛ همه جا با مشکلاتی مواجه بوده، اینجا هم با مشکلات خاص خودش مواجه است. اما به نسبتی که مشکلات جدی‌تر و زبرتر باشد، مجموعه نیروهای خواهان تغییر هم از سادگی آرام‌آرام به سمت عالی شدن و به سمت پیچیده شدن حرکت خواهند کرد. ما هم به عنوان انسان‌های کوچک و متوسط از این قاعده خارج نبوده و نیستیم.

از منزل اول تا منزل حال

از ساده به عالی راه بردن

توصیه «او» سنت بشر

از حس تا اسباب‌سازی

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۸ تیر ۱۳۸۹ است.

ما هم سیری را که در طول ۲۳ ماه گذشته طی کردیم، سیر از ساده به عالی بوده که بتوانیم از سادگی یا احساس اولیه به مرحله‌ی عالی که مرحله‌ی اسباب‌سازی و مرحله‌ی دستیابی به متد برای خروج از وضع موجود است، نائل شویم. راه بردن از ساده به عالی هم توصیه‌ی «او» است و هم سنت بشر. «او» از ابتدای پروژه‌ی آدم سعی کرد جهان آموزشگاه باشد نه پادگان و سرکوب‌گاه. آموزشگاهی باشد که انسان از اول فهم کند که برای چه آمده است. خدا برای انسان اول، وقت خصوصی زیادی را صرف کرد که چرا پروژه؟ چرا تو؟ چرا تغییر؟ چرا هبوط؟ چرا زمین، مکان تغییر؟

لذا خدایی که آموزشگاه را به پادگان ترجیح داده، به طور طبیعی توصیه‌هایش کیفی و آموزشی است. توصیه‌ی او این است که کسانی که اهل کتاب - کتاب هستی، کتاب تاریخ، کتاب مذهبی غیر مذهبی و هر چیز خواندنی و مکتوب - هستید، سعی کنید خودتان را تعالی دهید.^۱ توصیه‌ی «او» از ساده به عالی راه بردن است. سنت بشر هم همین است. بشر به کمون اولیه قناعت نکرد، بیرون و بیرون و بیرون آمد و کل زمین را تسخیر کرد و بعد از زمین هم سراغ مابعد و بالای زمین رفت.

۲۳ ماه پیش در مرحله‌ی ساده‌ای قرار گرفتیم. حس کردیم وضعیت ما به عنوان یک سیستم طبیعی به سامان نیست، حالت ازکارافتادگی و کم کارگری پیدا کردیم. مورد را تشخیص داده و مهندسی از بیرون نخواستیم و تعمیرکار نیاوردیم که مشکل ما را تشخیص بدهد. به درک و تشخیص رسیدیم. تشخیص این بود که ما دیگر عنصر فعال هستی نیستیم. علت هم این است که رابطه‌ی ما با «او» و هستی مختل شده است. برای اینکه از این وضعیت بیرون بیاییم و به توصیه‌ی «او» عمل کنیم و از ساده به عالی راه ببریم و سیر بشر را پیش رو قرار دهیم، ذیل توصیه‌ی «او» آمدم وضعیت خودمان را مشخص تر کردیم. در مرحله‌ی بعد گفتیم برای برون آمدن از وضعیت و رفتن آرام آرام به سمت وضعیت مطلوب تر احتیاج به متدی داریم.

۱. «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ...»؛ «بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم...» (آل عمران: ۶۴)

اسباب‌سازی ما

بهره از «آماده» ها: «او»؛ نوع

+

خود «آورده» ها

سراغ اسباب‌سازی رفتیم. در این جلسات اسباب‌سازی برای ما دو وجه داشت. یکی بهره از آماده‌ها و [دیگری] خودآورده‌ها. بهره از آماده‌ها؛ یکی آماده‌سازی‌های «او» بود و دیگری هم آماده‌سازی‌های نوع [انسان]. قبل از اینکه پروژه‌ی خلقت انسان از سوی «او» در دستور کار هستی قرار بگیرد، «او» در مرکز اندیشه و محور نبوغ و ایده قرار داشت. بعد از انسان هم به همین ترتیب بود. به دلیل قرار گرفتن در این جایگاه، متعدد از «او» باکس‌ها و بسته‌های آموزشی ساطع می‌شود. لذا با توجه به اینکه اگر بپذیریم جهان از وقتی انسان آمد، آموزشگاه است و نه پادگان و نه یک مجموعه‌ی کلاسیک، «او» هم اهل تغییر است و یک سرمشق اولیه نمی‌دهد که تا آخر سال این سرمشق روی تخته سیاه کپک بزند، آرام آرام بسته‌های جدیدتر، فایل‌های جدی‌تر و آموزه‌های نوتر به ما می‌دهد.

پس کار «او»، «آماده‌سازی» است. از این منظر جهان هم آموزشگاه است و هم آمادگاه. «او» بیکار نیست؛ اینکه [می‌گوید] هر لحظه و هر روز ما در شأنی و در کاری هستیم، یکی از این کارها خروجی آموزشی است. پس «او» اهل آماده‌سازی‌های آموزشی است. نوع بشر هم با توجه به اینکه ژنش آموزشی است و این ژن یا خمیرمایه را «او» درونش نهادینه کرده، از اول به آموزش فکر کرده است. از ابتدا سنگ را برداشته و روی دیوارها نوشته و در و دیوار هستی را پر از یادداشت‌های کیفی خودش کرده است. یک وقت است شما در سه‌کنجی قرار می‌گیرید و قاشق و چنگال ابزار شما است و در سه‌کنج دیوار یادداشت می‌کنید. یک وقت هم هست که کل هستی را تبدیل به دیوار می‌کنید. بشری که در سه‌کنج رفته اهل یادداشت است. اگر از سه‌کنج بیرون آمده دیوار را لوح کرده است. بشر هم نوعاً اهل آموزش و ثبت و ضبط مایه‌ها و دست‌مایه‌های فکری خودش است.

۱. «يَسْأَلُهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»؛ «هرکه در آسمان‌ها و زمین است، از او درخواست می‌کند. هر زمان، او در کاری است» (رحمن: ۲۹)

پس خدا در سطح عالی و بشر هم در سطح متوسط به بالا، جهان را تبدیل به آمادگاه کردند. آن‌ها آماده‌هایی را برای ما فراهم کردند و ما هم طبیعتاً آورده‌هایی را خواهیم داشت. خود ما در این ساخت‌وساز سعی می‌کنیم مشارکت کنیم. آماده‌های «او» برای موضوع ما [چیست؟ ما] که در بحرانی گیر کردیم و بن‌بست داشتیم و دست و پای ما در هستی بسته بود و چندین دهه به ما آموخته بودند که عامل تغییر نیستید، عامل تماشا هستید، عنصر متن نیستید، عنصر حاشیه هستید، طبیعتاً ما هم انسان هستیم و اینها به ذهن ما رسوب کرده است. این رسوبات از بیرون و passive شدنمان از درون، ما را با آموزه‌های کیفی هستی بیگانه کرد.

از منزل اول تا منزل حال؛ اسباب‌سازی ما:

«آماده»ها :

«او» : «میان دو مبنا سیر کنید»

نوع : «از انسداد گذر کنیم»

«آورده»ها :

توانه

ترانه

تکانه

اما برای بحث خودمان که خروج از وضع موجود و چرخیدن در مدار تغییر - نه سرگیجه خوردن، بلکه تغییر استراتژیک با چشم‌انداز مشخص - است، طبیعی است که به آموزه‌های کیفی خاص خودش نیاز دارد. خلاصه و جوهره‌ی آموزه‌ی اول کیفی که از شصت آیه سوره‌ی دوم - آیات ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره‌ی آل عمران - درآوردیم، این است که خداوند می‌گوید در بحران، میان دو مبنا سیر کنید. خودتان یک مبنا هستید و من هم یک مبنا هستم؛ رابطه‌ای که ابراهیم بین خودش و خدا بنیان گذاشت. بنیان‌گذاری ابراهیم چندوجهی است؛ روشی، منشی، آموزشی و ساختاری است.

نوع هم شعاری که می‌دهد این است که «از انسداد گذر کنید.» میان دو مبنا سیر کنید، «از انسداد گذر کنید»، دیوارنوشته‌های ما است. این سرمشق‌ها، سرمشق‌های شدنی است. یک وجه آن از آنجا شدنی است که توصیه‌ی «او» مشحون از حکمت و شناخت

است؛ یعنی تردیدناپذیر است. وجه دیگر آن هم از این وجه سرمشق شدنی است که روشنفکری و تخیلی نیست؛ بلکه سرریزی از تجربه، آزمون و خطا و «چه کنم؟ چه کنم؟» ها و مرارت های نوع بشر است.

آماده های «او» مستقل از اینکه مشحون از حکمت و شناخت است، انباشته از چند ویژگی خود «او» هم است. هم خدای ما است، هم در حق ما و بشر پدری کرده، هم آموزگار و اهل هدایت است و هم آشنایی ساختاری و وجودی با ما دارد. لذا این آموزه ها از آن نوع آموزه هایی نیست که بشود آن را دم دستی و پایین دست تلقی کرد. اینها در منظرگاه ما حک می شود.

آورده های ما این است که باور کنیم توانه ای داریم، اهل ترانه و تکانه هستیم. توانه های ما ظرفیت ها و ایده پردازی و اندام ما و سهمی است که از داشته های «او» در پیش برد داریم؛ این ها مجموعه توانایی های ما هستند. ترانه هم همان قصد و آهنگ و ریتم ما است که از دینامیسم ما سرچشمه می گیرد. در دورانی که ساکن هستیم و انسان یک فلویت یکنواخت بی فراز و فرود می زند، سوز غم و سوز تنهایی است. ولی وقتی که حس کند توانی دارد و در ساختار هستی سهمی دارد و مشارکتی را برایش در نظر گرفتند و خودش هم می تواند اهل مشارکت باشد، قصدی، آهنگی، ترانه ای به این اعتبار ریتمی [خواهد داشت]. توان تکانه دادن؛ از نظر تکانه زنی به خود و بیرون از خود و به مجموعه هایی که حس می کنند قدرت های قدر تاریخ هستند و ماندگارند. ما ناشی از آن توانه و آن ریتم، صاحب این قدرت تنه زدن و تکانه زدن به خودمان و بیرون از خودمان هستیم.

از منزل اول تا منزل حال؛ اسباب سازی ما:

سه عمل اصلی:

فراورندگی، آورندگی، ترکیب کنندگی

محصول ما:

تعیین تکلیف ها: پیشامتن

ایفا: متن

ادامه «آدم» ها: پسامتن

در ریاضی چهار عمل اصلی داریم که از آغاز آموزش‌های کلاسیک به ما آموخته شده است. ولی ما می‌توانیم اهل سه عمل اصلی باشیم: فرآوردگی، آوردگی و ترکیب‌کنندگی. فرآوردگی؛ توصیه‌های «او» و توصیه‌های بشر را می‌توانیم در حد فهم خودمان به فرآورده تبدیل کنیم. به سرمشق‌های کلاسیک بسنده نکنیم. آورنده هم باشیم؛ خودمان هم چیزی به میدان بیاوریم و به سفره اضافه کنیم. نهایتاً فرآورده‌ها را با آورده‌های خودمان ترکیب کنیم.

آنچه از سه عمل اصلی ما در این ماه‌های اخیر که با هم بودیم رخ داد که محصول فرآوردگی، آوردگی و ترکیب‌کنندگی مان بود، رسیدن به یک مدل سه‌سطحی بود؛ سطح اول آن پیشامتن، سطح دوم متن و سطح سوم پسامتن بود.

پیشامتن تعیین تکلیف‌ها بود. یک حضور - غیاب با هستی؛ حضور خودمان و خدا و همچنین هستی را حاضر - غایب کنیم. یعنی هستیم، هستی، هست. این اتفاق در تعیین تکلیف‌ها افتاد. آیا ما هستیم؟ آیا هستی وجود خارجی دارد؟ ما کجای هستی هستیم؟ و آنچه درتنبه با هستی هست چیست؛ تکلیف «او» چیست؟ سعی کردیم تکالیف را با «او» و هستی بیرون از خودمان و هستی خودمان روشن کنیم و تیک بزنیم. وقتی انسان اهل تیک زدن می‌شود، در پایان تمام شدن تیک‌ها یعنی سنگ‌ها واکنده شده است. تیک که تمام شود آرام آرام باید از حاشیه به متن بیایم.

ما به متن آمدیم. متن جایگاه حضور و موجودیت و اعلام است. به تعبیری ما وقتی به متن آمدیم، وظیفه‌ی ایفا را بر عهده داریم. ایفا ناشی از تلقی مشارکت ما از هستی است. اگر هستی مشارکتی است، ما هم سهم و نقشی برای ایفا کردن داریم. این مجموعه که ۲۳ ماه با مشارکت شما برقرار است، درحقیقت متن ما است. یک زمان توانایی‌های جدی‌تری داریم و متن ما وسیع‌تر است. یک وقت هم به خاطر گرمای تابستان و افسردگی ناشی از اتفاقات پارسال، متن همین مقدار ۲۲-۲۳ نفری است که الان هستیم. در ابتدای کار صد نفر بودیم، اکنون کمتر هستیم؛ ولی این دلیل ترک متن نمی‌شود. ما آمدیم که به سهم خودمان ایفا کنیم و پسامتن هم نقطه‌چین ما است که در کنار نقطه‌چین‌های ابناء بشر قبل از خودمان و هم عصر خودمان می‌زنیم.

از منزل اول تا منزل حال؛ تبیین ما:

ما: پس از تعیین تکلیف‌ها: «او»: عرضه‌گر کمک‌کار

مقاضی پروژه‌دار

طراح مهندس

خالق

استراتژ

مرحله‌بند

صاحب دید و تحلیل تاریخی

ایده‌پرداز

منبع الهام

منشاء عشق و امید

دیالکتیک عرضه - تقاضا

دینامیسم تدریق - جذب

ما پس از تعیین تکلیف‌ها وقتی به این سرفصل رسیدیم که می‌خواهیم در این جهان منقوش، نقش خودمان و نقطه‌چین خودمان را داشته باشیم، مقاضی صاحب پروژه و پروژه‌دار می‌شویم و «او» هم عرضه‌گر کمک‌کار می‌شود. اینجا است که داشته‌های «او» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌شود. در شرایطی که ما passive و فیکس هستیم و پروژه‌ای تعریف نکرده‌ایم، خیلی مهم نیست که خدا طراح باشد یا نباشد؛ خیلی اهمیت ندارد که خدا استراتژ باشد یا نباشد؛ اگر باشد یا نباشد به حال ما فرقی نمی‌کند و مسئله‌ای از مسائل ما را تغییر نمی‌دهد. ولی وقتی ما بخواهیم به میدان اهالی تغییر و صاحبان پروژه بپیوندیم، آن‌گاه خدا برای ما مفهوم دیگری پیدا می‌کند. خدا طراح - مهندس، خالق، استراتژ، مرحله‌بند، صاحب دید و تحلیل تاریخی و ایده‌پرداز است، می‌تواند به ما الهام ببخشد و منشأ عشق و امید باشد.

به این اعتبار وقتی ما مقاضی و صاحب پروژه می‌شویم، یک طرف این فرمولاسیون قرار می‌گیریم و «او» هم طرف دیگر. ما وارد فرمولاسیون دیالکتیک عرضه و تقاضا می‌شویم. دیالکتیک به این مفهوم که یک رابطه‌ی اصطکاکی بین ما و «او» برقرار می‌شود. اگر نخواهیم پروژه تعریف کنیم و صرفاً مخلوق «او» باشیم و نه عنصر تغییر، دلیلی ندارد «او» رابطه‌ی فعال‌تری با ما برقرار کند. به نسبتی که ما برای فعال شدن اعلام

آمادگی می‌کنیم، «او» هم با ما برخورد فعال‌تری خواهد داشت. این دیالکتیک عرضه و تقاضا و دینامیسم تزریق و جذب می‌شود. اگر ما اهل جذب باشیم، «او» هم به ما تزریقی نه مکانیستی، بلکه ارگانیستی صورت می‌دهد.

از منزل اول تا منزل حال؛ تبیین ما:

موازنه‌ی کلیدی: رابطه‌ی احتیاج - اشتیاق

فلسفه‌ی ایفا

نظام سرشار - سررین

یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله

به‌طور مستمر محتاج همه‌توانایی‌های «او» نید

به موازنه‌ی کلیدی می‌رسیم که از چند هفته پیش بحث آن را داشته‌ایم؛ الان فشرده‌ی این بحث را به عاریت می‌گیریم. موازنه‌ی کلیدی، رابطه‌ی احتیاج و اشتیاق است. ما سر احتیاج و «او» هم سر اشتیاق است. اگر بنخواهیم فعال هستی شویم، به تعریف یک پروژه در هستی احتیاج داریم. هرکدام از ما پروژه‌ای را در ابعاد مختلف اجرا کرده‌ایم؛ فرقی نمی‌کند پروژه‌ی اشتغال و ازدواج باشد یا پروژه‌ی فکری، سیاسی یا مشارکت در پروژه‌ی پارسال که جامعه‌ی بزرگ تعریف کرده بود^۱، باشد؛ به هر حال پروژه است. وقتی تعریف پروژه می‌کنید تازه می‌فهمید نیازهای آن چیست؛ آیا پروژه چشم‌انداز داشته یا نداشته، درونش مرحله‌بندی تعبیه شده یا نه، از یک منبع الهام برای پیش‌برد آن استفاده شده یا نه، ملزومات عینی و مادی پروژه چیست؟ تا کجا تداوم می‌یابد و پشتوانه‌اش چیست؟ اینها فهرست بلندبالایی است که مقابل ما قرار می‌گیرد. ما این فهرست بلندبالا را مقابل «او» هم قرار می‌دهیم. کاری که موسی با «او» کرد. وقتی خدا موسی را به رسالت برگزید، اولین کاری که موسی کرد ضعف‌هایش را مقابل خدا گذاشت و در کنار ضعف‌هایی که مقابل خدا گذاشت، فهرستی از تقاضای فعال بود. برخورد موسی با خدا برخورد سمجانه و پی‌گیرانه و تقاضای فعال بود. خدا هم در این صورت اشتیاق جدی‌تری پیدا می‌کند که با کسی که در طرف احتیاج قرار دارد، برخورد فعالی پیشه کند. «او» مشتاق عرضه‌گری است و ما هم اگر پروژه‌ای تعریف کنیم احتیاج داریم و محتاج داشته‌های «او» هستیم.

۱. اشاره شهید صابر به اعتراضات پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ است که جنبش سبز نام گرفت.

فلسفه‌ی ایفا هم همین است. یعنی «او» ما را به جهان آورد، آدم اول و پدر اول را به جهان آورد که ایفاگر باشد و نقشی کیفی‌تر از موجودات که ملانک و نیروهای طبیعی بودند، ایفا کند. اگر بنا بود خدا به ایفای کلاسیک بسنده کند، همان موجودات قبلی وجود داشتند. ولی خدا به آن‌ها بسنده نکرد و به یک عنصر دینامیک، کیفی، تغییردهنده و دگرگون‌ساز روی کرد. وقتی این اتفاق افتاد، فلسفه‌ی ایفا باز شد. ما آمدیم که ایفا را انجام دهیم.

چنین نظامی که یک سر آن احتیاج و یک سر آن اشتیاق است، نظام سرشار - سرریز است. ما از تقاضاها سرشار خواهیم شد، «او» هم متناسب با وضعیت تقاضای ما و سطح تقاضای ما سرریز خواهد کرد. یک آیه است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۱۵)

در استفاده‌ی ساده از آن، شاهزاده و گدا به نظر می‌آید. یعنی ما گدا و خداوند هم شاهزاده است؛ گدا و دارا. در دوره‌ی ما هم فیلم و هم کتاب شاهزاده و گدا بود که همه‌ی هم‌نسلان ما آن را دیده یا خوانده بودند. در ذهن ساده، از تفسیر این نشانه چنین بیرون می‌آید که ما یک کاسه داریم و «او» هم از دور یک سکه‌های زرین و سیمین به این کاسه ما پرتاب می‌کند. این ساده‌ترین و مبتذل‌ترین نوع برقراری رابطه بین خدا و انسان است. ولی اینکه خدا می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» به این مفهوم است که به طور مستمر محتاج همه توانایی‌های «او» - الله - هستید. الله برتر از همه‌ی صفات است؛ این نشانه کاملاً پوشش‌دهنده داشته‌های خدا است.

اگر ما بخواهیم در چارچوب ادبیات بحث خودمان پروسه‌ای را آغاز کنیم و کلید یک پروژه را بزنیم و تعریف کنیم و پیشبرد داشته باشیم، اینجا این آیه معنی می‌دهد. یعنی «او» متعدد و بی‌نهایت داشته دارد و ما اگر این پروژه را استمراری پیش ببریم و نه تخیلی و نه اینکه به آینده و فعل مجهول واگذار کنیم و معلوم نباشد قرار است چه کسی آن را اجرا کند، اگر خودمان متناسب با توانایی مان پروژه را تعریف کرده و پشتوانه‌ی تشکیلاتی آن باشیم، رابطه‌ای که با «او» برقرار می‌کنیم «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» است. به طور مستمر از تعریف تا ساختارمندی، ملزومات فراهم کردن و پیش‌برد، نیاز به همه‌ی توانایی‌های «او» خواهیم داشت.

این آیه از این نظر آیه‌ی کیفی است که اول آن خبردار و جار است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «یا» خودش کلمه‌ی خبر و جار و شیپور است؛ «أَيُّهَا» هم همین طور، هم «ای» و هم «ها» درون آن است. اینجا سه قبضه کرده است: «یا» و «ای» و «ها» را آورده؛ «النَّاسُ» هم که کاملاً عمومی است. خدا یک اعلامیه‌ی پربرد عمومی را چند قبضه کرده است که حاوی بیدارباش است. یعنی ای مجموعه‌ی کسانی که می‌خواهید پروژه تعریف کنید، در مدار تغییر خودتان را نشان بدهید، از ابتدای انگاره‌بندی در ذهن تا زمانی که پروژه را از پس پیشانی تا روی کاغذ واقع بیاورید، تا زمان یارکشی و پیش‌برندگی نیاز کیفی و مستمر به ما دارید. این محصول موازنه‌ی کلیدی است.

از منزل اول تا منزل حال؛ تبیین ما:

یک موازنه‌ی دیگر

تلقی جوهری - دعوت جوهری

«روی» کرد

پرامید

بی‌بدیل

بی‌تردید

یک موازنه‌ی دیگر هم وجود دارد. در شش اسبابی که ژیمناست‌ها روی آن کار می‌کنند، این موازنه از همه زیباتر است. وقتی دست را جمع می‌کنیم قطر دست انسان از ۱۷-۱۸ سانتی متر تا ۳۰-۳۵ سانتی متر است. ژیمناست‌ها هم همه نحیف‌الجثه هستند؛ از یک قطر دست ۱۷-۱۸ سانتی متری باید به یک قطر ۲۵ سانتی متری چنگ بزنند. اندام خودش را هم سازمان بدهد که روی این دو موازنه حرکت کند. موازنه عنصر تعادل بخش جهان است. یک موازنه همین «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» بود که موازنه‌ی احتیاج - اشتیاق است. انسانی که پروژه تعریف می‌کند مثل ژیمناست روی موازنه است. یک چوب دیگر موازنه هم تلقی جوهری - دعوت جوهری است.

چوب اول موازنه، احتیاج - اشتیاق بود. چوب دوم موازنه یا پارالل تلقی جوهری از سوی انسان و دعوت جوهری از سوی «او» است. انسان‌هایی که با «او» زیاد سیر لمس و اصطکاک را پیشه کردند - مثل یعقوب، ابراهیم و خیلی‌های دیگر که در دوران جدید کم می‌شناسیم یا اصلاً نمی‌شناسیم - به یک تلقی جوهری رسیدند. «او» هم از ابتدا حرفش با آدم اول این بوده:

ای عشق برادرانیش آ بگذار سلام سرسری را

خدا یک نهیبی به آدم زد. اگر اهل قول و قرار بودی و با ما دستی دادی و بنا بود پروژه اجرا کنی، پس هبوط چرا؟ قول شکنی چرا؟ از اول خداوند دعوت جوهری کرده است. بشر که پیش آمد، دعوت جوهری جدی تر و پریژواک تر شد. تلقی جوهری محصول تلقی انسان است و دعوت جوهری هم دعوتی از سوی «او» است؛ مخرج مشترک تلقی انسانی که با جوهر انسان رابطه برقرار کرده و دعوت جوهری که با جوهر هستی مرتبط است، رویکرد پرامید بی بدیل بی تردید است. یعنی ابراهیم انسان ها را به برخورد بی شیله و پيله و قاطع و کاملاً مطمئنه با خدا دعوت می کند. خدا هم همین دعوت را از انسان دارد. هر دو اینها یعنی تلقی جوهری و دعوت جوهری ما را به پیوند استراتژیک فرامی خوانند. یک وقت است ما می خواهیم خودمان را به خدا سنجاق کنیم، شب کنکور و ازدواج و ... است؛ «او» هم حرفی ندارد. اینقدر بزرگوار است که ما هم به جایی از وجود «او» سنجاق شویم. ولی این رابطه، رابطه‌ی استراتژیک نیست. از تلقی جوهری و دعوت جوهری رابطه‌ای در می آید که ما به دنبال آن هستیم؛ رابطه‌ی استراتژیک، نه الصاق و سنجاق.

از منزل اول تا منزل حال؛ تبیین ما:

منتشران

«او»

عشق

انرژی

آرام آرام می رسیم به بحث قبل که بحث عشق بود و همسایه‌ی آن که بحث انرژی است که داریم پی می گیریم. این جهان یا صغری - کبری های غیر یونانی و غیر کلاسیکی که چیده شد، جهان منتشران است. یعنی «او» اهل انتشار است و خودش هم منتشر است؛ عشق هم عامل انتشار و کاملاً منتشر است، انرژی هم عامل انتشار و کاملاً منتشر است. سه عنصر «او»، عشق و انرژی همه دست یافتنی هستند و تخیلی و رویایی نیستند و قابل لمس هستند. نوع انسان هایی هم که این درک را دارند که «او»، عشق و انرژی منتشر است، منتشر هستند. انتشار آن ها، هم زمانی و هم جغرافیایی است که قبلاً بحث آن شده است.

از منزل اول تا منزل حال؛ تبیین ما:

هستی مبتنی پروژه مبتنی

عشق

انرژی

عناصر

پای‌دار

پای‌کار

اساساً ضرورت‌دار

در بحث عشق و انرژی، هستی مبتنی و پروژه هم مبتنی است. هر دو بر عشق و انرژی مبتنی هستند. لذا این دو عنصر، عناصر پایدار، بی‌وقفه، بی‌تزلزل، بی‌نکث، بی‌مکث و پای‌کار هستند. پای‌کار هستی و پای‌کار پروژه‌ها این دو عنصر و اساساً هم ضرورت‌دار هستند. اگر این دو عنصر را از هستی حذف کنیم، چه چیزی می‌ماند؟ اگر این دو عنصر را از پروژه‌های اصلی که انسان‌ها تعریف کردند و می‌کنند، حذف کنیم چیزی باقی نمی‌ماند.

اصل بقا

جابه‌جایی

تبدیل

تغییر

نه هدم

نه محو

در بحث هفته‌ی گذشته به اصل بقا رسیدیم. به نسبتی که ما از حاشیه فاصله گرفته و با خودمان، «او» و هستی تعیین تکلیف می‌کنیم، صاحب این ظرفیت می‌شویم که آرام آرام به متن بیاییم. این تبیین‌ها بحث‌های متن است. در حد صلاحیت خودمان و نه کمتر و بیشتر وارد بحث تبیین شده‌ایم. به اصل بقا رسیدیم که مبین این است این دو موجود باقی، جاوید و پایدار هستند. در جهان ما جابه‌جا و تبدیل شده و عامل تغییر هستند. نه مشمول هدم و نه مشمول محو هستند.

اصل «عامل»یت
حرکت
پدیداری
رشد
پیش‌برد

اصل دیگر هم اصل عاملیت است. یعنی انرژی و عشق که مقدم بر انرژی است، عاملیت حرکت، پدیداری و رشد پدیده‌ها و پیش‌برد پدیده و پروژه را بر عهده دارند. یعنی حرکت و بروز و رشد و پیش‌برد میسر نیست جز با عاملیت همین دو اصلی که ما وقت صرف آن می‌کنیم و امیدواریم به جایی برسد.

خدای منبع انرژی
کلید نشان: کرسی نشانه
۲۵۵ بقره

منشاء یگانه
حیات تام
انرژی مطلق
بی‌تَرک و فترت
صاحب اریکه فراگیر
نگهدارنده جاوید
والای بزرگ

یک تلنگر بزرگ هم خدا در آیه‌ی اول آیت‌الکرسی [زده است]. سه آیه هستند که جمع می‌شوند و آیت‌الکرسی را شکل می‌دهند؛ آیه‌ی اول ۲۵۵، آیه‌ی دوم ۲۵۶ و آیه‌ی سوم ۲۵۷ سوره‌ی بقره. متن [آیه‌ی] ۲۵۵ هفته‌ی گذشته باز شد و ترجمان آن هم زیر آن جای گرفت. خروجی و شیرابه‌ی آن مهم است. [آیه‌ی] ۲۵۵ آیت‌الکرسی تاکید برشش یا هفت واقعیت سترگ داشت. منشأ جهان یگانه است، حیات تامی دارد؛ حیات تام هستی هم ناشی از حیات تام «او»ست. تام یعنی تمام؛ پهلوانان قدیم اصطلاحی داشتند که می‌گفتند سر و ته مُر؛ یعنی پهلوانی که بدن و اندام و فکر دارد، اهل فن زدن

و پایداری است. اگر پهلوانی شش - هفت ویژگی داشته باشد به او پهلوان سر و ته می‌گویند. یعنی یک باکس است که سر و ته آن مُرّ است. آیه به ما می‌گوید خدا هم سر و ته مُرّ و تاّم حیات است. انرژی مطلق، بی‌ترک، بی‌فترت و صاحب کرسی فراگیر و صاحب اریکه است. نگه‌دارنده‌ی جاوید عالمی است که ساطع شده از انرژی خودش است و والای بزرگ است. [آیه‌ی] ۲۵۵ آیه‌ی اعلامی است. عِلّمی است که خدا بر لوح و طاقچه قرار داده، آگاهی‌های مبنایی را به ما منتقل می‌کند.

اصل توحیدی: یگانه منبع انرژی

پمپ دینامیک

دهش سیال

در ادامه‌ی نخ تسبیح که برای دانه‌های درشت اصول سر هم می‌کنیم، به یک اصل توحیدی برمی‌خوریم: عالم یک منبع یگانه‌ی انرژی دارد که کار این منبع یگانه‌ی انرژی پمپ دینامیک و دهش سیال است. دم و بازدم که ما در تجربه‌ی خودمان در هستی داریم، کل هستی هم همین تجربه را ثبت کرده است.

اصل درون جوشی عالم

مثلث فرانسوی

(۱) لاوازیه

(۳) لاپلاس

(۲) برتلو

اصل دیگری هم به نام اصل درون جوشی عالم هست. یک مثلث فرانسوی است که رأس اول آن لاوازیه، دومی برتلو و سومی هم لاپلاس هست. اینها به ترتیب شماره‌ها بروز و ظهور تاریخی داشتند و انسان‌های متن بودند. یعنی در حاشیه نشستند که یک انگاره‌ای به ذهنشان برسد و در حاشیه به آن دلخوش باشند. بحث را به متن آوردند. انسان متن، انسانی است که یک ایده را به متن می‌آورد و همه را آلوده‌ی مثبت آن ایده می‌کند. این سه نفر این کار را کردند [و] مثلث فرانسوی [را شکل دادند]. از این حیث در دو حوزه بشر به فرانسوی‌ها مدیون است؛ یکی مثلی که در قرون جدید آمد و حقوق پایه و اساسی را آورد که راس آن که اینجا لاوازیه است، آنجا منتسکیو است. یعنی

اول کسی که آمد و حقوق پایه و اساسی برای بشر در دوران جدید تعریف کرد، مونتسکیو است. یک مثلث را آنجا در حقوق پایه و اساسی ترسیم کردند. یک مثلث هم روی شناخت پایه و شناخت احساس ترسیم کردند.

خدای منبع انرژی؛ اصل درون جوشی عالم
(۱) هیچ پدیده معدوم و هیچ چیزی موجود نمی شود



(۲) حالت ابتدایی و حالت انتهایی	(۳) ثبات کار- ثبات حرارت
حرارت و ماده: ثابت و جاوید	ثابت بودن مقدار کل انرژی جهان
نه هدم نه خلق	

اصل درون جوشی را روی همین مثلث پی می گیریم. اگر نظریه لاوازیه را با همی طول و عرض آن جمع کنیم، این را به زبان ساده می خواهد به ما بگوید که هیچ پدیده ای در هستی معدوم نمی شود و هیچ چیز جدیدی هم موجود نمی شود. نفر دوم این مثلث یک تئوری ای را به نام حالت ابتدایی و حالت انتهایی آورد. محصول نظریه حالت ابتدایی و حالت انتهایی، حرارت و ماده بود. حرارت و ماده در این دیدگاه ثابت و جاوید هستند؛ نه هدمی می شوند و نه خلق جدید. این یک نظریه است؛ فارغ از اینکه ما با چه میزان آن وحدت داشته باشیم یا نداشته باشیم. ضلع سوم، [نظریه ی] لاپلاس، ثبات کار- ثبات حرارت، ثابت بودن مقدار کل انرژی جهان را عنوان کرد.

خدای منبع انرژی؛ مخرج مشترک:

نظام درون جوش:

بقای انرژی

بقای حرارت

اگر این مثلث را فشار دهیم، شیرابه‌ی کیفی و مخرج مشترک آن نظام درون جوش جهان است. آن سه نظریه سیر تکاملی خودش را از لاوازیه به لاپلاس طی کرد؛ مخرج مشترک هر سه‌ی آن‌ها با ادبیات خاص خودشان و فاصله تاریخی که داشتند به نظام درون جوش جهان، بقای انرژی و بقای حرارت می‌رسند.

انرژی: سیر از موضوع به علم

موضوع: سیستم دست‌ساخته: کیفیت تبدیل حرارت به کار

(در ماشین‌های حرارتی)

علم: انرژی

ره‌یافت از؛

دینامیسم «مصنوع» منفرد

به

دینامیسم «طبیعت» مجتمع

روی بحث انرژی متمرکز شویم. این خیلی مهم است که انرژی خودش بسیار بسیار بسیار مستعد فربه شدن، مستعد پروار شدن مثبت و مستعد عرض و طول پیدا کردن بوده است. چون سیری که انرژی در سه، چهار قرن گذشته در جامعه‌ی پژوهشی طی کرده [رو به گسترش و توسعه بوده است].

این پژوهشگران، پژوهشگران متن هستند. عناصر متن چند ویژگی دارند: خودشان پشتوانه‌ی ایده‌شان هستند، سمج و پیگیر هستند، اهل تخصیص هستند و زندگی گذاشتند. چیزی به ذهنشان نرسیده در یک ستون فرعی صفحه‌ی ۱۴ یک روزنامه بزنند! به یک مصاحبه با بی‌بی‌سی دلخوش نکرده‌اند. عنصر متن بودند؛ لاوازیه و لاپلاس عنصر متن بودند. از مجموعه‌ی پژوهشگران کیفی و متعلق به متن و مدار تغییر موضوع انرژی، این بوده که این‌ها اول انرژی را یک موضوع می‌پنداشتند. آرام آرام در پرواربندی‌ها و استخوان‌بندی‌ها موضوع انرژی، پشت بازو آورده که خودش تبدیل به یک علم شده است. ابتدا، موضوع حول سیستم دست‌ساخته‌ی انسان بوده است. آمدند این را در ماشین‌های حرارتی بررسی کنند که کیفیت و چگونگی تبدیل حرارت به کار چیست.

موضوع بسیار ساده بود. اسب بخار تازه آمده بود، ماشین بخار واتسون تازه آمده بود. اسب بخار در صنعت نساجی که صنعت تابلوی اول بشر بود در کارگاه جهان که آن زمان انگلستان و منچستر بود، ذهن‌های تکاپوگران و پژوهشگران عرصه‌ی انرژی را به خودش مشغول کرد. این سیستم دست‌ساخته‌ی بشر در چارچوب پیگیری کیفیت تبدیل حرارت به کار، چه بوده است؟ از این شروع کردند و آرام آرام، پرورار پرورار، عرض، طول، پهنه تبدیل به علم انرژی‌تیک شد. اول از یک موضوع مشخص مناسبی شروع شد، بعد به علم انرژی‌تیک رسید.

این رهیافت در کادر پیگیری بحث انرژی از دینامیسم مصنوع منفرد به دینامیسم طبیعت مجتمع رسید. دینامیسم مصنوع منفرد یعنی چه؟ یعنی آمدند ببینند ترمودینامیک در این سیستم حرارتی حامل چه قاعده‌ای است و با چه کیفیتی تبدیل صورت می‌گیرد. بشر مشابه خود خدا - نه در حد خدا - مظهر فکر و ایده و پردازش است. از پردازش یک ماشین بی‌جان به این رسیدند که این مصنوع و ساخته‌ی دست بشر و منفرد است. یک ماشین ساخته‌شده‌ی دست بشر است. از این چند و چون‌ها و چانه‌زنی‌ها با طبیعت و علم به این رسیدند که دینامیسم درون ماشین در کل طبیعت هم هست. یک زمان است که بشر می‌خواهد حقانیتی را به زور حقنه کند، یک زمان هم هست که علم حقیقتی را درونش مندرج دارد. بشر به علم خدا رسید. یعنی دید دینامیسمی که در ماشین است، در طبیعت هم منتشر هست و به صورت مجتمع، همه‌ی عالم امکان را در بر می‌گیرد.

بنابراین انرژی از اهمیتِ موردی به اهمیتِ شمولی رسید. اول یک مورد خاص - ماشین ترمودینامیکی - را شامل می‌شد. بعد دیدند همه‌ی موجودات و جانداران تابع این قاعده و قانون هستند. از نقطه به پهنه رسید. جراحانی که می‌خواهند بیمار مبتلا به سرطان را جراحی کنند یک اصطلاح دارند که می‌گویند اگر به این تومور چاقو بزنیم پخش می‌شود. پس بعضی‌ها از عمل صرف‌نظر کرده و می‌گویند بگذارید بیماری سیر طبیعی خودش را طی کند. در علم هم می‌گویند اگر به حقیقت تلنگر بزنید، حقیقت پخش و پالان و جوشان می‌شود. بشر در سیر پژوهش دوپست و خرده‌ای سال [خود] از موضوع ماشین دست‌ساخته به سمت طبیعت و فراگیری آمد، به ماشین چاقو نزد تلنگری ناشی از تدقیقی که روی ماشین ترمودینامیک داشت و حرارت تبدیل به کار کیفی شدن در

ماشین، به ذهنش خورد. این تلنگر تا جایی خورد که کل طبیعت را در بر گرفت و از حالت ماشین و مکانیک مصنوع بشر بیرون آمد. این اتفاق مهم در علم کل رخ داد. انرژی اینجا خودش از موضوع به علم تبدیل شد.

علم انرژی

از حرارت به تبدیل به کار به محصول
به عشق به انرژی به کار به تغییر

موضوعیت علم انرژی ابتدا یک مورد خاص و مناسبی بود و می خواست چگونگی تبدیل حرارت به کار را توضیح دهد و اینکه ماشین ترمودینامیکی چگونه به محصول می رسد. سیر بشر مستقل از سیر پژوهشگران، یک سیر غیرکلاسیک بود و هنوز هم این سیر ادامه دارد. علم انرژی وقتی در جامعه [شناسی] یا به تعبیر حنیف نژاد در علم الاجتماع آمد، دیگر کلاسیک نشد؛ [مسئله در اینجا] اینکه حرارت چگونه تبدیل به کار می شود و از کار چه محصولی ساطع می شود نیست. [بلکه] دینامیسمی پیدا کرد؛ اینکه عشق چگونه پشته ای انرژی می شود، انرژی چگونه تبدیل به کار و پروژه می شود و کار چگونه تبدیل به تغییر می شود. اگر بشر در پژوهش علمی دنبال این بود که محصول در چه فراز و نشیب های علمی رخ ظاهر کرده، الان دنبال این است که عشق چگونه تبدیل به انرژی شده و انرژی چگونه تبدیل به پروژه شده و از پروژه چگونه تغییر بیرون می آید.

کُنه اتفاقی که پارسال در جامعه ی ما [پیش] آمد این است. همه به وقایع ۲۲ خرداد، ۲۵ خرداد، ۳۰ خرداد و... بسنده می کنند؛ از واقعه ها که بیرون بیایم، درک می کنیم در جامعه ی ما این سازوکار پیگیری می شود. یعنی بالاخره یک منشأ عشقی هست که این عشق به انرژی تبدیل شده و انرژی آرام آرام در جامعه ی ما تبدیل به یک پروژه می شود که تا حالا نبوده است. از پارسال تا الان فقط در اتفاقات خیابان، هزار کلیپ درست شده است. این خیلی مهم است. اینها همه دست مایه است. دست مایه فقط این نیست که ما بنشینیم و بحث علمی کنیم. دست مایه ها آرام آرام از همه ی مجاری بیرون زده و تبدیل به یک سیلوی مشترک اجتماعاً لازم می شود که از این سیلوی مشترک اجتماعاً لازم حتماً تغییر حاصل می شود.

پارسال - سال ۱۳۸۸ - در خانه‌ی هنرمندان اتفاق کیفی، تاریخی و استراتژیک متناسب با بحث ما رخ داد. انجمن مستقل موسیقی نمایشگاه ساز ترتیب داد. طلسم سی ساله‌ی جمهوری اسلامی شکست. در این نمایشگاه ساز، ۱۵۰ ساز عرضه شد. بخشی از این سازها جدید و مدرن بودند؛ اما مهم این بود که بخشی هم سازهایی بودند که در دوران‌هایی از تاریخ ایران منسوخ و معدوم شده بودند. در حد فاصل قرن یازده تا سیزده هجری خورشیدی خودمان که دوران صفویه و دوران رسوب و نشت فتر و ابتلای خرافه و خرافه‌گری است، تعدادی از سازهای ایرانی معدوم یا منسوخ شدند. یکی از آن سازها مُغنی^۱ و دیگری هم نُزّه^۲ بود. پارسال دو قرن بعد از اینکه مغنی و نُزّه با گرز سرکوب صفویه نابود و معدوم شدند، چند جوان پیدا شده و این دو ساز را بازسازی کردند. مفهوم این کار همین بحث است که حول آن تکاپو می‌کنیم: اصل بقای انرژی و اصل بقای ماده.

صحبت موسیقی شد. در همان دوران قرن سیاه ۱۱ تا ۱۳ مشتاق‌علی‌شاه^۳ که موحد و مسلمان بود، زندگی می‌کرد. به اعتبار کشش شاه‌نعمت‌الله ولی به سمت کرمان رفت.

۱. نام آلتی موسیقی از کثیرالآوتارها. (یادداشت به خط مرحوم دهخدا). آلتی مرکب و مقتبس از قانون و نزهت و رباب. (مجله‌ی موسیقی). سازی است که اگرچه مطلقات دارد، اما بر روی آن گرفت توان کردن و آن را دسته‌ای نباشد و هیئت آن چون تخته‌ای بود مطول که بر آن اوتار بندند و اوتار آن اکثر بیست و چهار باشد و هر وتر و وتر دیگر یلی آن باشد که نصف مقدار آن باشد لاجرم نغمات آن زیر و بم معاً مسموع شود. (از مقاصد الالحن).

۲. نُزّه سازی است که شکل آن مربع است و زوایای آن قائمه است آن را از چوب سرخ بید باید تراشید یا شاه‌چوب و شمشاد از همه بهتر باشد همچنین چوب سرو نیز در ساختن آن ممکن است بکار برده شود. اوتار نزه از چهار نوع باشد، مثلث، مثنی، بم و اوتار که از شبه کشیده‌باشد. بعد از چنگ هیچ سازی خوش‌تر از نزه نیست. ۱۰۸ وتر (رشته) دارد. قانون یک نیمه نزه است چنان‌که نزه مرکب از دو قانون است و شکل قانون نیز هم مربع است اما متساوی الاضلاع نیست و آن را از چوب زردآلو سازند (وجدانی، بهروز. ۱۳۷۶). فرهنگ موسیقی ایران. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور).

۳. مشتاق‌علیشاه (وفات: ۱۲۰۶ هـ. ق) نامش میرزا محمد تربتی و به مشتاق‌علیشاه ملقب بود. او از چهره‌های سرشناس عرفان و شعر ادب و هنر به‌شمار می‌رود. مشتاق سیم چهارمی

کرمان مسجد جامعی داشت. مشتاق علی شاه هم قاری قرآن و هم نوازنده‌ی سه‌تار بود. در نوازندگی سه‌تار هم یک نوازنده‌ی کلاسیک نبود که فقط به سنت پیشینیان بسنده کند. یک تار هم او به سه‌تار اضافه کرد و سه‌تار را چهارتار کرد. او هنگام اذان نزدیک مسجد جامع می‌نشست و بخشی از وقت باقی مانده به اذان را سه‌تار می‌زد و بخشی را هم قرآن می‌خواند. مهم بود. پیش نماز آن مسجد جامع فردی به نام ملاواعظ بود. ملاواعظ دستور سنگسار کردن او را داد و مشتاق علی شاه جان باخت. کسانی که امروز به کرمان می‌روند جذب مقبره‌ی مشتاق علی شاه می‌شوند. ولی چه کسی سراغ مقبره‌ی ملاواعظ می‌رود؟ اصلاً ملاواعظ کجاست؟ شاید زبان ما الکن باشد که هست. ولی این بحث اصل بقای انرژی و اصل بقای عشق همین اتفاقی بود که در کرمان با مشتاق علی شاه رخ داد و همچنین اتفاقی که پارسال در همین نمایشگاه رخ داد. سازهای در دوران سنگسار مشتاق علی شاه زیر گرز نابود شدند و از بین رفتند، با یک فاصله‌ی دو - سه قرن کسانی پیدا شدند با جان مایه بقای انرژی و عشق آن سازها را ساختند و بالا آوردند.

اصل بقای عشق و اصل بقای انرژی در همه‌ی حوزه‌ها است. الان دوران جام جهانی است. این دوره‌ها همیشه تلویزیون فیلم‌های آرشیوی پخش می‌کند. انگلستان سال ۱۹۶۶ که قهرمان جهان شد، بازیکنی داشت که با ادبیات آن زمان به او جنتلمن یا اسپرت من می‌گفتند؛ این فرد بابی چارلتون^۱ بود. ایشان مظهر منش بود. ملکه به او لقب

را به سه‌تار افزود. سومین سیم سه‌تار از پایین (سیم مشتاق یا زنگ) از یادگارهای اوست. مشتاق در سال ۱۲۰۶ هجری قمری به جرم آن‌که قرآن را با نوای سه‌تار می‌خواند، سنگسار و کشته شد و بدن او را در کنار مقبره میرزا حسین خان دفن کردند و اینک مدفن وی در میدان مشتاقیه کرمان، معروف به گنبد مشتاقیه یا سه گنبدان است (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

۱. بابی چارلتون (Sir Robert Charlton) با نام کامل رابرت بابی چارلتون در ۱۹۳۷ در اشینگتون انگلستان به دنیا آمد. وی فوتبال خود را از باشگاه منچستر یونایتد شروع کرد. هافبک افسانه‌ای شیاطین سرخ و تیم ملی فوتبال انگلستان در دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی بود که در هر دو تیم رکورد بیشترین گل زده را در اختیار داشت. وی برای منچستر یونایتد ۲۴۹ گل و برای تیم ملی انگلستان ۴۹ گل به ثمر رساند.

Sir هم داد. هنوز ایشان آقا است. آن زمان من دبستان بودم. آن موقع ما وقتی او را می‌دیدیم حَظ می‌کردیم - قدیمی‌ها می‌گفتند «حظ می‌کنی فلانی را می‌بینی.» بابی چارلتون نه قد و قواره‌ای داشت - اتفاقاً سرش هم طاس بود - و نه خوش تیپ و دون‌ژوان^۱ بود. ولی روش و منش و عشقش، همه را به خود جذب می‌کرد. در همان جام جهانی تیم آرژانتین معروف به تیم قصاب‌ها شد. یک کاپیتان به نام راتین^۲ داشت. راتین چند نفر را در آن جام جهانی معدوم کرد. فقط می‌زد! راتین باقی ماند یا بابی چارلتون؟ بابی چارلتون هنوز هم که به جایگاه می‌آید، استادیوم برایش بلند می‌شود. در حوزی فیلم، همان موقع که بابی چارلتون منشأ عشق و انرژی برای نسل ما بود، فیلمی به نام «اشک‌ها و لبخندها»^۳ آمد. این فیلم را فقط یک سینما در تهران نمایش می‌داد. سه، چهار ماه این فیلم روی اکران باقی ماند. از بازیگران این فیلم جولیا اندروز هم بود. موزیک متن آن فیلم هم نت دوره «می‌فا سل لا سی»^۴ بود. این فیلم هنوز در

۱. شخصیت افسانه‌ای دُن خوان (یا دُن ژوان) فردی بی‌بندوبار و اغواگر زنان است.

۲. آنتونیو راتین (اسپانیایی: Antonio Rattín؛ زاده ۱۹۳۷) بازیکن فوتبال اهل آرژانتین است. از باشگاه‌هایی که در آن بازی کرده‌است می‌توان به بوکا جونیورز اشاره کرد. وی همچنین در تیم ملی فوتبال آرژانتین بازی کرده‌است (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

۳. آوای موسیقی (به انگلیسی: The Sound of Music)، (که در ایران با عنوان اشک‌ها و لبخندها شناخته شده‌است) فیلم موزیکال سال ۱۹۶۵ به کارگردانی رابرت وایز و با بازی جولیا اندروز و کریستوفر پلامر است. ترانه‌های این فیلم را راجرز و هامرستاین، زوج آهنگساز آمریکایی ساخته‌اند و فیلمبرداری آن در زالتسبورگ اتریش و باواریا در آلمان غربی و همچنین در استودیوی فاکس قرن بیستم در کالیفرنیا انجام شده‌است. فیلم در ۱۹۶۵ در آمریکا منتشر شد. با توجه به محدودیت‌هایی که در اکران وجود داشت این فیلم توانست با موفقیت بزرگی در گیشه مواجه شود و به عنوان پرفروشترین فیلم تاریخ در زمان خود دست یافت و تا پنج سال این مقام را حفظ کرد. این فیلم به شدت پرطرفدار بود و توانست رکورد باکس آفیس را در ۲۹ کشور بشکند. همچنین این فیلم توانست پنج جایزه اسکار را نیز از آن خود کند. در سال ۱۹۹۸ نیز بنیاد سینمای آمریکا این فیلم را به عنوان چهارمین فیلم برتر موزیکال تاریخ انتخاب کرد (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

۴. می (E)، فا (F)، سُل (G)، لا (A)، سی (B) اسامی چهار نُت از هفت نت موسیقی است.

شبکه‌ی ویدئویی امروز پخش می‌شود و برای نسل‌های گذشته یک فیلم نوستالژیک است. آیا جولی اندروز و «اشک‌ها و لبخندها» در تاریخ ماندند یا کریستوفر لی^۱ و فیلم دراکولا؟ یا فیلم‌هایی که آزار جنسی را نمایش می‌دهند؟ کدام در تاریخ ماندند؟ مشتاق علی‌شاه، بابی چارلتون، گاندی، جولی اندروز می‌مانند. اصل بقای انرژی و عشق همین تمثیل‌هایی است که از تاریخ گذشته و تاریخ روز به عاریت می‌گیریم.

خدای منبع انرژی؛

کرسی «او»

کلاف‌های فراگیر

کرسی «انرژی»

خدای موجودات

علم موجودات

ادبیات «او»: دأبه

ادبیات علم: داینامیک

بحث به گلوگاه می‌رسد. آیه‌ی ۲۵۵ از آیات سه‌گانه آیت‌الکرسی تاکید بر کرسی «او» می‌کرد. پژوهش‌های بشر از یک سمت و واقعیت‌های طبیعت [از سوی دیگر] بر کرسی انرژی تاکید دارند. کرسی «او» و کرسی انرژی کلاف‌های فراگیر است. یعنی نه برای «او» می‌شود حد و مرزی قائل شد و نه برای عشق و نه برای انرژی که در همسایگی

۱. سر کریستوفر کاراندینی لی (Sir Christopher Frank Carandini Lee) (۱۹۲۲ - ۲۰۱۵)، بازیگر، نویسنده و خواننده اهل بریتانیا بود. لی که بیشتر نقش افراد شرور را در فیلم‌ها بازی می‌کرد با ایفای نقش کنت دراکولا از سری فیلم‌های گونه وحشت شرکت هم‌ر فیلم پروداکشنز در اواخر دهه ۵۰ میلادی به معروفیت دست یافت. سارومان سفید در سه‌گانه ارباب حلقه‌ها و هابیت دیگر نقشی بود که بار دیگر نام او را در قرن بیست و یکم بر سر زبان‌ها انداخت. کریستوفر لی با وجود پشت سر گذاشتن ۷ دهه فعالیت سینمایی، بازی در بیش از ۲۵۰ فیلم و سریال و دریافت جوایز گوناگون از جشنواره‌های مختلف، تا زمان مرگ نامزد دریافت هیچ جایزه اسکاری نشد (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

هم به سر می‌برند و تالی و مقدم هستند؛ هر سه صاحب کرسی هستند؛ کرسی «او»، کرسی انرژی و کرسی عشق. خدا که خدای موجودات است، یک علمی هم در زیر آن تعریف می‌شود که انسان تعریف کرده به نام علم موجودات؛ خدای موجودات، علم موجودات. خدای موجودات که در ادبیات خودش [واژه‌ی دابّه را به کار برده است] - ادبیات سر و ته مَرّ خدا که نه چیزی از آن کم و نه چیزی به آن اضافه شده، همین کتاب آخر است. نه اینکه کتاب‌های قبلی احترام‌برانگیز نیستند؛ احترام‌برانگیز هستند، ولی امانت‌دارانه به نسل‌های بعدی منتقل نشدند. در ادبیاتی که خدا در کتاب آخر به کار برده، یک واژه به نام «دابّه»^۱ دوسه بار به کار رفته^۱ که در ادبیات عرب به معنای جنبنده‌ی سیری‌ناپذیر از پامنشین است.

دو یا سه آیه است که خدا برای کل موجودات، فراتر از انسان‌ها این کلمه را به کار برده است. در یکی از آن‌ها خشم خدا هم هست. می‌گوید: «بدترین جنبندگان کسانی هستند که کور و کر روی آیات می‌افتند»^۲. کسی که کور و کر روی آیات می‌افتد یعنی می‌خواهد دینامیسم هستی را نفی کرده و فیکسیسم خودش را بر هستی تحمیل کند. خدا با اینها مرز جدی می‌بندد، خشم و غیظ و کینه بروز می‌دهد. خدایی که وجودش مهر است، جاهایی هم کینه بروز می‌دهد؛ در ادامه‌ی بحث داریم. این طور نیست که جهان فقط رمانتیک باشد! نه؛ مثل کینه‌ای که در مورد فرعون یا کینه‌ای که در مورد این نوع جنبندگان بروز می‌دهد. در حقیقت اینها می‌خواهند فیکس خودشان را بر دینامیک هستی تحمیل کنند. کلمه «دابّه» را به کار می‌برد. ادبیات علم هم به دینامیک رسیده است. مشابهت‌های ظاهری و مشابهت‌های کیفی جدی در «دابّه» و دینامیک وجود دارد. ادبیاتی که خدا در مورد موجودات به کار می‌برد «دابّه» است؛ یعنی جنبندگان از پامنشین و سیری‌ناپذیر. انسان هم به کلمه‌ی دینامیک رسیده است. دینامیک یعنی

۱. این واژه مجموعاً ۱۴ مرتبه در قرآن به کار رفته است که در یک مورد به موریانه - دَابَّةُ الْأَرْضِ: جنبنده‌ی خاکی - اشاره دارد (سبا: ۱۴)؛ مورد دیگر نیز اشاره به خروج جنبده‌ای از زمین دارد (نمل: ۸۲). مواردی از کاربرد این واژه به مفهوم موردنظر شهید صابر معدود هستند.
۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْأَبْكُمُ الَّذِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (انفال: ۲۲). مواردی که دابّه در قالب جمع و به صورت دَوَابّ به کار رفته، مجموعاً ۴ مرتبه است که تنها دو مرتبه به کلیه‌ی موجودات اعم از انسان اطلاق شده است.

موجود از پامنشین. بشر اول فکر می کرد فقط در ماشین حرارتی ترمودینامیک تحقق می یابد؛ ولی جلو که آمد دید این ماشین خیلی کوچکتار از حقایق طبیعت است؛ حقایق طبیعت بر بشر تحمیل شد. خدا وقتی می گوید مشاهده کنید، مشاهده کنید، همین بحث «باب بگشا» است. می گوید استارت پژوهندگی را بزنید؛ نه پژوهش کلاسیک که بخواهید آخر سر چهار مدل و فرمول درآورید. پژوهشی که در سمت تغییر جهان بخواهد شرکت کند، به نسبتی که پیش می روید پرده های جدی تر و لایه های عمیق تری از واقعیت را مقابل دید بشر قرار خواهد داد. پژوهشگران علم فقط رفتند ماشین را مشاهده کنند، ولی دیدند پشت ماشین خبرهای زیادی است. یعنی دینامیک ماشین ترمودینامیکی قانون کل هستی و کل حیات است.

اگر دوستان در خلوت خودشان با هر وقت فرصتی جدی دارند و بخواهند به کتاب آخر - که کتاب گزارش است - اختصاص دهند، این سه آیه ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ [مورد تدبر قرار دهند]، به لحاظ موسیقایی شروع های جدی و اپرایی است. آیه ۲۵۵ آیت الکرسی که هفته گذشته بحث کردیم «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» یعنی از ابتدا موزیک متن بالا می رود و ارکسترال است؛ حضیض ندارد. آیه ۲۵۶ با «لا» شروع می شود و موسیقی [کلام] بالا می رود: «لَا إِكْرَافَ فِي الدِّينِ». آیه ۲۵۷ هم باز موسیقی اپرایی است و بالا می آید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا». دقت کنید دو آیه از آن اپرایی است که اثبات قاطع می کند؛ یکی از آن ها اپرایی است که نفی قاطع می کند. این دو اثباتی، اثبات خدا و انرژی و توانایی های خدا هستند. آیه ۲۵۶ نفی مرتجعین و کسانی است که می خواهند بر دین بار کنند: «لَا إِكْرَافَ فِي الدِّينِ».

این سه آیه که در طبقه بندی قرآنی یک جا هم جمع شده و مجموعاً آیت الکرسی نام دارد، دو اثبات قاطع و یک نفی قاطع را در بر دارد. حال این «إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» کلاف فراگیر کرسی «او» را مطرح می کند. به ادبیات خدا که دقت کنیم «إِلَّا» حرف قاطع و بران است. «بِمَا شَاءَ» در ادبیات کش پیدا می کند؛ یک «آ» روی آن است که باید آن را کش داد. «وَسِعَ» نشان دهنده ی وسعت و پهنه است. «كُرْسِيُّهُ» در «كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، خودش یک تشدید دارد و به «السَّمَاوَاتِ» هم که وصل می شود، تشدید [دیگری] می گیرد. کلماتی که خداوند در «إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» چینش کرده [قاطعیت را می رساند]. «السَّمَاوَاتِ»

کهکشان‌های عریض و طویل است و «الأَرْض» هم درست است که محدود است ولی برای خودش قد و قامتی دارد و کره‌ای را در این هستی به خودش اختصاص داده است. اینها همه عناصر نشان‌دهنده‌ی وسعت کرسی خدا است که منشأ آن عشق و انرژی است.

اصل انسان‌یافته

آدیاباتیک: تحول مبتنی بر انرژی درون

۲۵۵ بقره: دانش‌محوری، عمل‌محوری، پایش‌محوری

یک اصلی را هم انسان در مطالعات ترمودینامیک خودش یافته است. این اصل مشهور به «اصل آدیاباتیک» است. آدیاباتیک یعنی تحول مبتنی بر انرژی درون. بشر که اول از آن ماشین شروع کرده و الان پژوهش‌ها گسترده‌تر شده و خدا پرده‌های جدی‌تری روبروی بشر باز کرده، اکنون به آدیاباتیک رسیده است؛ یعنی تحول جهان مبتنی بر یک انرژی درونی است. آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی بقره سده‌ها قبل از اینکه انسان به این حقیقت دستیابی پیدا کند تاکید بر دانش محوری، عمل محوری و پایش محوری می‌کند. یعنی این جهان بر دانش محوری خدا، عمل محوری خدا و پایش محوری خدا بنا شده است. یعنی هم حی و هم قیوم و هم نگهدارنده و هم والای بزرگ است. آیه‌ی ۲۵۵ خیلی پر و پیمان است.

اگر به آدیاباتیک هم نگاه کنید به نظر می‌رسد یافته‌ی کل بشر است. آدیاباتیک یک واژه‌ی مرکب است. هم به نوع تکلم و گویش انسان‌های کمون اولیه می‌خورد و هم به نوع آواهای قبیله‌های دوران‌های گذشته و هم حتی به انسانی که فکر می‌کند پست مدرن است و از تمام دوران‌ها عبور کرده است. یک کلمه‌ی مرکب بین تاریخی از اول تاریخ بشر تا الان است. این طور می‌توانیم به حوزه‌ی تفسیر واژه وارد شویم؛ نه اینکه حتماً درست باشد؛ بلکه این قدر می‌فهمیم. مثلاً الان شما یکسری از آواها را از ماهواره در جام جهانی می‌بینید که البته توسط تلویزیون جمهوری اسلامی سانسور می‌شود؛ آوا و سرود یک کشور را هم این‌ها سانسور می‌کنند! سامبای برزیلی را هم سانسور می‌کنند! ۳۲ تیم الان در جام جهانی آمده‌اند. از آواهای هلندی که مدرن و بی‌روح هم هست، واژه‌ی آدیاباتیک بیرون می‌آید، غنا هم که روی طبل می‌زند، برزیلی هم که سامبا

می‌رقصد، اگر گوش دهید آدیاباتیک، آدیاباتیک، آدیاباتیک برای کل جهان است. کل جهان به این می‌رسد که تحول، مبتنی بر انرژی درونی است. خدا هم که در آیه‌ی ۲۵۵ ماقبل بینش بشر این را تئوریزه کرده است.

اصل اصیل

پایه واحدها

عشق

انرژی

خلق

حال در ادامه‌ی اصول، به یک اصل اصیل می‌رسیم. اصیل به این مفهوم است که اسّ اساس و اصل اصل‌ها است. ما چند پایه واحد داریم. پایه واحدها: عشق، انرژی و خَلق است. اینها پایه واحدهای هستی و پروژه هستند.

آیه‌ی ۲۸ لقمان را در چارچوب پایه‌واحدها می‌توانیم استفاده کنیم:

«مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَفُّسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ»

تاکید می‌کند که هم آفرینش - خلق - و هم باز خیزش که رستاخیز آخر است، همه از مبنای واحدی سرچشمه می‌گیرند. یعنی بشر فکر می‌کند یک مقدار که وارد علم شد، دیگر بالاتر از خدا است. الان تلقی بشر این است. خدا یک مقدار قدیمی است. خدا دمه [از مد افتاده] و ماشین فورد دهه‌ی ۵۰ است که در مقابل ماشین‌های تیزرو به احترام جدیدها باید به پارکینگ رفته و رویش برزنت هم بکشند. اگر جرأت کنند می‌گویند! این موضوع در ایران جرأت بازگو شدن ندارد چون امنیتی است. یعنی کسانی که به این رسیده‌اند، وجودش را ندارند که بابت آن هزینه بدهند؛ وگرنه به نظر من بعضی‌ها در درون خودشان رسیده‌اند و از حرکاتشان هم معلوم است.

سوره‌ی لقمان، سوره‌ی مهم و تبیینی است. اسم گذاری‌هایی که توسط انسان صورت گرفته، بامسما است. لقمان خودش عنصر فکری و اندیشمند است؛ خدا هم در این سوره، حرف‌های کیفی و قابل تعمق و تفکر در این سوره زده است؛ از جمله آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی لقمان، نشانه‌ی کیفی‌ای است که در سوره‌ی کیفی و تبیینی لقمان آمده است.

سوره، کمک‌کار همین اصل اصیل است که پایه‌های واحد در هستی هست: عشق و انرژی و خلق.

بحث را قدری انسانی و آهنگین کنیم. همه‌ی جهان را پژوهشگران، سیاست‌پژوهان و ایدئولوژی‌اندیش‌ها رقم زده‌اند. جهان مشارکتی است. بابی چارلتون هم این جهان را رقم زده، وحشی بافقی، حافظ، پژوهشگر ترمودینامیک، لاوازیه و خیلی‌های دیگر هم رقم زده‌اند. این ملغمه، جهان است. دو تک‌بیت است که به خدمت بحثمان می‌آوریم؛ نشان‌دهنده‌ی منبع عشق و انرژی و جهان عاشق و جهان انرژی‌تیک است:

یک نکته‌بیش نیست غم عشق وین عب

کز هر که می‌شنوم نامکرر است^۱

این تاکید می‌کند یک عنصر واحد، یک نکته، یک حقیقت و یک منشا حقیقت بیشتر وجود ندارد. می‌بینیم که همه غم عشق دارند. «یک نکته بیش نیست غم عشق وین عجب» یعنی همه انسان‌هایی که در دوره‌ای به غم عشق مبتلا می‌شوند، یک نکته بیشتر درونشان نهفته نیست: «کز هر که می‌شنوم» - این هر که معطوف است به همه‌ی ابناء بشر است؛ یعنی هرکس می‌تواند عاشق باشد و عاشق هم شده است. «کز هر که می‌شنوم نامکرر است» این خیلی مهم است: غیر تکراری است؛ تجربه‌ی مشترک نیست، بلکه تجربه‌ی مستقل است. تجربه‌ی عشق و انرژی، ضمن اینکه از یک نکته و منبع واحد سرچشمه می‌گیرد، اما هر کدام سیر مستقل، فرجام مستقل و روایت و کیفیت مستقل خاص خودش را دارد. تکراری نیست؛ نامکرر است. مثل خود خدا که می‌گوید هیچ دو برگی را در این عالم پیدا نمی‌کنید که رگ و ریشه‌هایش مثل هم باشند، برگ هم به‌رغم شباهت‌های ظاهری با برگ کناری، بالاخره مستقل است و برای خودش جایی را در جهان اشغال کرده است. دومین تک‌بیت خیلی قشنگ‌تر است:

۱. بیت به نقل از حافظ است و در دیوان تصحیح غنی و قزوینی به این شکل آمده است:

«یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است.»

لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد

که نام آن لب لعل و خط زنگاریست^۱

خیلی ها به خصوص در ادبیات آهنگین ایران می خواهند عشق را به لب قلوهای و لب لعل و خط زنگاری ابرو و باریکی کمر و... تقلیل بدهند. چنین چیزی نیست؛ خط بطلان می کشد: «لطیفه ایست»؛ یعنی این عشق و انرژی از یک منشأ لطفی در جهان برخاسته؛ «نهانی که عشق از آن خیزد» یعنی به قول مولوی پنهانی است و عشق از آن متصاعد می شود.

وحدت مبنا

تنوع مبتنی بر پایه واحد

از منشأ لطف

پنهانی - پیدایی

عالی نه تنزلی

از این دو تکبیت می توانیم به این جمع بندی برسیم که در بحث عشق و انرژی وحدت مبنایی وجود دارد. تنوع مبتنی بر آن پایه واحد را شاهد هستیم. تجارب عشق به تعداد بشرهایی که آمدند و عاشق شدند و انرژی مصرف کردند، متنوع و مستقل است. از یک منشأ لطف پنهانی و پیدایی است؛ «نهان»، پنهانی از «او» ست و «خیز» ی که شاعر می گوید «خیزد» و «متصاعد می شود»، از بشر است که عنصر پیداست. بیت پایین را بخواهیم جمع بندی کنیم، جنس عشق و انرژی عالی است؛ به سطح لب و چشم خمار و خط ابرو قابل تقلیل و تنزل نیست. عالی است و از تعالی آن است که انسان از کمون اولیه درآمده و تا به اینجای کار، جهان را رسانده است. کار بشر و پروژه آدمیت وقفه ناپذیر است و ادامه دارد.

۱. این بیت نیز به نقل از حافظ است و در دیوان تصحیح غنی و قزوینی به این شکل آمده است: «لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد / که نام آن لب لعل و خط زنگاریست».

فشرده‌ی آن دو بیت: وحدت مبنا، تنوع مبتنی بر پایه واحد، عشق و انرژی از منشأ لطف، سینوس پنهانی و پیدایی را طی می‌کند - از «او» به ما؛ و عالی است نه تنزلی. این چهار مورد، جمع‌بندی بحث ما است. یک جاهایی است که چیزی پیدا نمی‌کنیم و باید خودمان بحث را جمع‌بندی کنیم؛ ولی گاهی اوقات جمع‌بندی بحث سوار است. بالاخره اگر قائل هستیم جهان مشارکتی است، قبل از ما یکسری، این کارها را کرده‌اند. حال ما باید کارهای آن‌ها را وصل غیر مونثازی و وصل پیوندی و جوهری به بحث خودمان کنیم.

نظام پایه‌ی واحد

شاعری به نام وحشی بافقی است. اسمش هم خیلی دینامیک است. وحشی است و بر خلاف اهلی شیرازی که در شیراز است، وحشی بافقی، وحشی است و جهان را هم وحشی می‌بیند. وحشی الزاماً بد نیست. الان همه به استان گیلان می‌روند برای دیدن آب. ولی جاهایی که آرام آرام گیلان به آذربایجان می‌پیوندد، دو سه منطقه‌ی کوچک هست که نام یکی از آن‌ها شاندرمن است. جنگل‌های شاندرمن وحشی وحشی و وحشی است. سیاهکل، شاندرمن، هشپر، توالش، جاهایی که به سمت میرزا کوچک خان و آشفته‌گی جنگلیان می‌رود، جنگل‌ها سیاه و بکر و وحشی وحشی وحشی است. اینجا است که وحشی بافقی یک نظام پایه واحدی را با ادبیات خودش ترسیم می‌کند:

یکی میل است با هرزه رقص

کشد هرزه را تا مقصدی خاص

ز آتش تاب را با دانه خاک

ز زیر ماه تابالای افلاک

بهین میل است اگر دانی بهین میل

حقیت چیست خیل در خیل

غرض، این میل چون کر «قوی بی

شود عشق و در آید از رک و پی

در جمع بندی وحشی بافقی اگر مشارکت کنیم، از ازدواج انرژی و عشق به میل می‌رسیم. الان در درون خودمان، یک لحظه چشمان را ببندیم، ما به چیزی که میل داریم، یعنی هم به آن عشق می‌ورزیم و هم برای آن می‌خواهیم انرژی مصرف کنیم. بازی دیشب برزیل را احتمالاً همه دیده‌اید. بازی لوسیرا ببینید؛ همه بازیکنان جام جهانی به خصوص انگلیسی‌ها را دقت کنید؛ مثلاً بازی وین رونی را اگر در منچستر که پول در آن هست با بازی در تیم ملی که پول در آن نیست، مقایسه کنید. مثلاً این رونی با آن رونی قابل مقایسه نبود. ولی یک استثنا هست. لوسیرا عرقی که به پیراهنش در برزیل دارد، خیلی بیشتر از عرق به پیراهنی است که قبلاً در بایرن مونیخ بوده و الان هم که در انترمیلان است. لوسیرا که الان دو - سه جام جهانی کاپیتان است، نماینده‌ی انرژی برزیلی است؛ شرافت و غیرت یک ملت را نمایندگی می‌کند. بعضی از بازیکن‌ها قبل از بازی کمی نوشیدنی انرژی‌زا می‌خورند. از بدن لوسیرا می‌توان حتی اوبومالتین - ماده‌ی انرژی‌زا - گرفت. خیلی این مهم است که اوبومالتین را بخورید یا اینکه پس بدهید! این تلقی لوسیرا از برزیل و جهان، تلقی همین وحشی بافقی است. اگر ما هم لحظه‌ای چشم ببندیم، با تجربه‌ی خصوصی و باطنی خودمان [بر همین امر] صحنه می‌گذاریم. میل اصطلاحاً خنچه ازدواج عشق و انرژی است: «یکی میل است با هر ذره رفاص» وحشی هم مثل مولوی همه ذرات جهان را رفاص می‌داند که به سمت منشأ میل می‌کند. «کشد هر ذره را تا مقصدی خاص»؛ متناسب با دوز این میل، فرد یا پروژه‌ی او به یک سرفصل - مقصدی خاص - می‌رسد. یکی هست که کشش ویژه‌ای دارد؛ لوسیرا می‌تواند بعد از ۱۲۰ دقیقه یک بازی دیگر هم انجام بدهد. برای لوسیرا در زمین ورزش، بای چارلتون در حوزه‌ی منش، گاندی در حوزه‌ی تغییر، ماندلا در حوزه‌ی مدارا کمتر می‌توان حد یقینی تعریف کرد. به همین خاطر اینها انسان‌های فرادورانی، فراجغرافیایی و فرا تاریخی هستند. تحلیل بافقی هم همین است.

در بیت دوم بافقی همه‌ی عناصر سه‌گانه را از عناصر اربعه‌ی دینامیک هستی بیرون می‌کشد: آتش، باد و خاک. «ز آتش تا به باد از آب تا خاک/ ز زیر ماه تا بالای افلاک» یک اصل در می‌آورد. باز می‌گوید اگر می‌خواهی بدانی همین اصل، اصل اساسی است. همین میل است که جهان را به گردش درآورده است. بعد می‌گوید برای حقیقت اگر فاکت و مستند و ادب‌له می‌خواهید: «خیل در خیل»؛ یعنی انبوه در انبوه، سیلو در سیلو. الان خود ما که ۳۰-۴۰ نفر اینجا هستیم، هر کدام دو تجربه‌مان را از اینکه میل خنچه‌ی ازدواج عشق و انرژی است، بگوییم یک «خیل» می‌شود. در آخر هم قشنگ جمع‌بندی می‌کند؛ «غرض»، مقصود یا خروجی این نظریه‌ی آهنگین من این است: «کاین میل چون گردد قوی‌پی» یعنی تبدیل به یک مبنا شود. «شود عشق و درآید از رگ و پی» دیگر از وجود بیرون می‌زند. حال از وجود هرکس در هر حوزه می‌تواند بیرون بزند. بحث را با جمع‌بندی بافقی تمام کنیم.

نظام پایه واحد

نقطه مرکزی کریستال

میل: ازدواج عشق و انرژی

سرشار از مستند

در جهان یا هستی - اگر بخواهیم فراتر بگوییم و به کرسی او احترام بگذاریم - نقطه‌ی مرکزی کریستالی وجود دارد. نقطه‌ی مرکزی کریستال همین میل است که ازدواج و عشق و انرژی است. برای آن هم لازم نیست بگردیم و پژوهشگری کنیم. سرشار از مستند و فاکت و حقیقت است. امروز هم ما قدری زیاد صحبت کردیم. ان شاء الله اگر دفعه‌ی بعد همه مان بودیم و امکان حضور داشتیم و چیزی مانع حضورمان نشد، خدای منشأ عشق و انرژی را پیش خواهیم برد. تکه‌ی دوم جلسه هم همان دوست جوان که هفته‌ی پیش بحث کرد، یک بحث تکمله‌ای دارد که امروز آن را کامل می‌کند؛ بقیه هم ان شاء الله در بحث عشق و انرژی مشارکت داشته باشند. اگر بحث‌ها مان ادامه داشته باشد، یکی دو جلسه دیگر را هم به خدای منبع انرژی اختصاص خواهیم داد. خیلی متشکر از توجهتان به بحث.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده: تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام کار (۲)

به نام خدا. موضوع بحث امروز ادامه‌ی بحث جلسه‌ی قبل است. جلسه‌ی قبل بحث «تحلیل تکنیک‌های افزایش بهره‌وری سیستم‌های انجام کار» را داشتیم. بحث جلسه‌ی قبل کلی‌تر و مربوط به رسیدن به اصول و چارچوب ما بود. چارچوبی که جلسه‌ی قبل به آن رسیدیم چند نتیجه‌گیری کلی داشت که امروز آن را ادامه می‌دهم.

یکی از آن‌ها بحث بهره‌وری و چگونگی رسیدن به بالاترین نرخ بهره‌وری بود. یعنی [چگونه] از انرژی موجود حداکثر کار را دریافت کنیم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که کل فعالیت انسان‌های اهل تغییر و کار در تاریخ را می‌توان در راستای مدیریت و هدایت منابع انرژی تحلیل کرد. سعی ما امروز بر این است که به قول آقای صابر باب بگشاییم. [می‌خواهیم] یکی از الگوها و باب‌هایی که خداوند در قرآن قرار داده را بگشاییم که خداوند چطور این تکنیک‌ها را به ما آموزش می‌دهد. به ذهنم رسید خداوند در قرآن در جاهای مختلف انسان را به یک‌سری ویژگی‌ها و هویت‌ها از جمله ایمان و شخصیت مومن معرفی کرده است. من با آن دیدگاهم نسبت به قرآن و خداوند برایم این متصور شد که قاعدتاً آنچه خدا انسان را به آن دعوت می‌کند باید از لحاظ مدیریت انرژی هم حداکثر بهره‌وری را داشته باشد. چون الگوی ما انسان مومن است. باید بر بحث بهره‌وری انرژی انطباق داشته باشد.

به همین دلیل من با کلیدواژه‌ی مومن و اهل ایمان قرآن را جست‌وجو کرده و یک‌سری آیات را درآوردم. با نگاه به این آیات می‌خواهم به این جمع‌بندی برسم که خداوند چگونه انسانی را که قرار است به حداکثر بهره‌وری برسد تصویر کرده است. الگوهای دیگر هم داخل قرآن داریم، فقط انسان مومن داخل قرآن نیست؛ انسان‌هایی مثل پیامبران، اولیا و انسان‌های خاصی که از آن‌ها اسم برده شده هم هستند. ولی آن‌ها ایده‌آل نیستند. چون هرچه بوده بالاخره آن‌ها هم انسان بوده و گاهی اوقات خطا کردند. برای همین الگوهای ایده‌آل ما بر آن‌ها منطبق نیست؛ هرچند نزدیک‌ترین حالت انسانی به حالت ایده‌آل بودند.

۱. جهت‌گیری

انسان ایده‌آل را از چندین جهت و محور می‌توان تحلیل کرد. اولین بحث، جهت‌گیری است. گفتیم کاری که قرار است با توجه به انرژی موجود انجام شود کار برداری است و باید جهت‌گیری آن هم مشخص شود. جهت‌گیری انسان مومن به سمت خداوند است. اولین آیه‌ای که می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی لقمان^۱ است:

«و هر کس مطیعانه رو به سوی خدا کند در حالی که نیکوکار باشد بی تردید به دستاویز محکم‌تری چنگ زده است؛ و سرانجام همه‌ی کارها به سوی خدا بازگشت داده می‌شود.»

چند نکته اینجا وجود دارد. اول اینکه خدا می‌فرماید «مطیعانه»، یعنی مطیع امر خدا باشد و امر خداوند را پذیرفته و در یک چارچوب و قانونی حرکت می‌کند. «رو به خداوند» همان جهت‌گیری است. خداوند هم که جهت خاصی ندارد. خدا می‌گوید همه‌ی جهت‌ها سمت من است. منظور هدف الهی و مسیر اصلی پروژه است. «در حالی که نیکوکار باشد»؛ یعنی اهل عمل نیکو باشد. یعنی عنصر اجرایی که دارد فعالیت می‌کند و دینامیک است. «به دستاویز محکم‌تری چنگ زده است»؛ این تعبیر جهت‌گیری است. یعنی به سمت اشتباه نمی‌رود و مطمئناً به نتیجه می‌رسد. «و سرانجام همه‌ی کارها به سوی خدا بازگشت داده می‌شود»؛ درواقع کنایه‌ای است به جهت‌گیری‌های غلط، یعنی در نهایت همه به سمت من برمی‌گردید و کسانی که اشتباه کردند متوجه می‌شوند و جهت‌گیری‌های دیگر را نفی می‌کنند.

آیه‌ی بعدی درباره‌ی جهت‌گیری این است که انسان‌های مومن یا ایده‌آل که ما از آن‌ها اسم می‌بریم دارای توانایی جهت‌گیری صحیح هستند. خداوند [خطاب به شیطان] می‌فرماید:

«بی‌گمان سلطه‌ای برندگان من نخواهی داشت.»^۲

۱. «وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»

۲. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» (حجر: ۴۲).

ما می‌دانیم منظور از سلطه، اسیر کردن، زندانی کردن یا گرفتن جان انسان نیست. منظور خداوند از سلطه قاعداً سلطه‌ی معنوی و فکری است. خداوند می‌گوید شما می‌توانید با بدن انسان همکاری بکنید ولی با مغزش نه. چارچوب فکری این انسان آنقدر قوی است که نمی‌توان آن را شکست. نوع برخورد با انسان‌های ایدئولوژیک در سختی‌ها در تاریخ [هم به این شکل است که] معمولاً بیش از اینکه سعی شود به صورت فیزیکی این افراد را بشکنند، بیشتر در عرصه‌ی ایدئولوژیک به آن‌ها فشار وارد می‌کنند. چون می‌دانند این افراد هزینه‌ی کارشان را پذیرفته‌اند. تنها جایی که می‌شود آسیب زد، سستی در اعتقادات است. ولی در عقیده‌ی انسان مومن سستی وجود ندارد؛ یعنی دارای ایدئولوژی کامل است.

۲. ویژگی‌های فکری

از جهت‌گیری که بگذریم، انسان مومن یک‌سری ویژگی‌های فکری دارد. این ویژگی‌ها را به چند شاخه می‌شود تقسیم کرد؛ ویژگی‌های مربوط به شناخت خود، عوامل اطراف، فرصت‌ها و منابع انرژی؛ دیگری هم حکمتی که نسبت به نحوه‌ی تصمیم‌گیری و فکرش نسبت به آینده دارد.

اولین بخش شناخت، شناخت خود است. چون خودش باید سیستم را راه‌اندازی کند، [بنابراین] باید نسبت به خودش درک داشته باشد. خداوند درباره‌ی انسان در سوره‌ی زمر^۱ می‌فرماید:

«مگر ندانستند خدا روزی را برای هرکس که بخواهد گسترده و فراخ و یا تنگ می‌گرداند؟ و ابعاد این نشانه‌های مهمی برای مومنان است.»

انسان مومن، قانع است. یعنی نسبت به ورودی‌ای که دریافت می‌کند درک دارد. چون قرار است با این ورودی کاری انجام بدهد. می‌داند انتظاراتی که از خودش باید داشته باشد نسبت به آن ورودی چیست. چون انتظارات منطقی است، خواسته‌ی غیر منطقی ندارد و سعی می‌کند فیلترش را هم بالاتر ببرد.

آیه‌ی بعدی در مورد کیفیت است. خداوند مثال می‌زند:

«آگرا شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران غلبه می‌کنند.»^۲

۱. «أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (زمر: ۵۲)

۲. «...وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا آلَافًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (انفال: ۶۵)

این به انسان اعتماد به نفس می‌دهد. وقتی انسان کیفیت خودش را بداند و بداند توانایی‌اش چقدر است می‌تواند از آن حداکثر استفاده را بکند. اینجا خداوند با عنصر آگاهی بخشی به انسان‌ها و کسانی که مدیریشان را بر عهده دارد، کیفیتشان را به آن‌ها نشان می‌دهد. می‌گوید از حداکثر توانایی خودتان استفاده کنید. اگر کمتر هستید، بیم نداشته و امید داشته باشید که کیفیت شما بالاتر است چون می‌توانید حداکثر راندمان را داشته باشید.

بحث بعدی مسئولیت خروجی انسان مومن است. خداوند می‌فرماید:

«آیا در زمین به سیر و سفر پرداخته تادل‌هایی به هم رسانند که بین آن‌ها فهم کنند»^۱

نشان می‌دهد انسان مومن باید فهم قوی نسبت به مسئولیتش داشته باشد. فقط دانستن کافی نیست. خدا می‌گوید نسبت به مسئولیت خودتان فهم داشته باشید. انسان‌های مومن علاوه بر اینکه روی ورودی و کیفیت خودشان درک دارند، نسبت به مسئولیتشان هم درک دارند.

نکته‌ی بعدی درباره‌ی مرزبندی است. مرزبندی در دو نقطه‌ی اندیشه و عمل است. نکته‌ی اصلی هم این است که انسان باید از برخی عناصر که ممکن است به خودش یا به حرکت و منزلتش آسیب بزند، دوری کند. ولی گاهی وقت‌ها که عنصر استراتژیک می‌شود، مرزبندی‌اش هم استراتژیک می‌شود. خداوند به محمد می‌گوید برو به کافران بگو آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم. چون محمد عنصری است که پیروان زیادی دارد. وقتی این طرف خط می‌ایستد کل عناصر از او تاثیر می‌گیرند. وقتی انسان کیفیت و نقش استراتژیک خودش را بالا می‌برد، از جهت مرزبندی در جامعه هم می‌تواند اثرگذاری مثبت داشته باشد.

جنبه‌ی بعدی، مرزبندی در عمل است:

«ای مومنان! کسانی از اهل کتاب و از کافران که شمارا مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند،

به دوستی نگیرید. از خدا بترسید اگر مومن هستید.»^۲

۱. «أَفَلَيْسَ رِوَايَ الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ...» (حج: ۴۶).

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ» (مانده: ۵۷).

اینجا هم بحث عمل است. خیلی وقت‌ها ممکن است کسی با ما شوخی زشت کند. اگر ما به این فرد بخندیم فکر می‌کند کار خوبی دارد انجام می‌دهد. اما اگر به او اخم کنیم و یا او را کنار بگذاریم متوجه کارش شده و ممکن است خودش را اصلاح کند یا اینکه جرات نکند جلوی ما کارش را تکرار کند. در هر صورت، جلوی عمل منفی او گرفته می‌شود. وقتی حرکت‌ها جدی شود، مرزبندی هم جدی‌تر می‌شود. گاهی وقت‌ها این شرط لازم می‌شود که اگر کسی سستی کند موجب می‌شود بعداً مفسده‌ی دیگری وارد شود.

مسئله‌ی بعدی شناخت نسبت به عناصر شبکه‌ی تغییر است. ما در دنیا تنها نیستیم و قرار نیست تنهایی کاری کنیم. باید مسئولیت کارهایمان را تنهایی به دوش بکشیم. ولی باید از فرصت‌هایمان هم استفاده کنیم. یکی از آن‌ها، عناصر هم‌جهت مثبت هستی است. باید آن‌ها را جدا کرده و با هم جمعشان کنیم. خداوند می‌فرماید:

«تنها خدا، پیامبر و مومنانی یاور و دوست شما هستند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جا می‌آورند و زکات مالی دهند.»^۱

پیرو این آیه برای پروژه‌ی آن روزگار است و عناصر هم‌جهت آن روزگار را نشان می‌دهد. پروژه‌های مختلف نشانه‌های مختلفی دارد. انسان باید دارای دید باشد و بفهمد. عناصر هم‌جهت خودش را پیدا کند و با هرکسی نزدیک و مرتبط نشود و دانش خود را در اختیارشان قرار ندهد.

مسئله‌ی بعدی تعامل مثبت است. وقتی آن عناصر را پیدا کردیم، باید تعامل مثبت قرار کنیم. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«و به خاطر بیاورید هنگای را که خداوند پیمان موکد را از یک‌یک پیغمبران و پیروان آنان گرفت که چون کتاب و حکمتی تم جاء رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أقرنتم و أخذتم علی ذلکم إضری قالوا أقرنا قال فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدين» (آل عمران: ۲)

۱. «إِنَّمَا أُولَئِكَمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵)
 ۲. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ التَّيِّبِينَ لَأَتَّبِعَنَكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (آل عمران: ۵۵)

باید او را یاری داد. یعنی ما وظیفه داریم. تنها نیستیم که بخواهیم تک‌روی کنیم. این گونه هم انرژی خودمان را تلف کرده و هم ممکن است دیگران را به خاطر عدم کمک، از یاری خودمان محروم نماییم.

مسالهی بعدی، دید به رهبری است. رهبری هم معیار دارد. خدا می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید از خدا و پیغمبر اطاعت کنید و از کلرداران خود فرمانبرداری کنید.»^۱

این آیه جزو آیات مظلوم قرآن است. خداوند می‌گوید از خدا اطاعت کنید، منظور امر خداوند است. باید از پیامبر اطاعت شود چون امر خدا را بیان می‌کند. خداوند [به پیامبر] می‌گوید اگر پیروی نکنی رگ گردنت را می‌زنم. کنترل الهی روی پیامبر هست و نیازی به کنترل ما نیست. اما خداوند می‌گوید از کاردار خود فرمانبرداری کنید. در این آیه خداوند اطاعت مشروط را مطرح می‌کند. به نظر من خداوند اول شرط را می‌آورد سپس اطاعت. خداوند می‌گوید به رهبرانتان نگاه کنید. آن‌ها را چک کنید که آیا در راستای ما هستند یا نه. اگر هستند اطاعت کنید. این آیه، آیهی نظارت است. باید این فهم را به‌دست آورید که نظارت را درست انجام دهید. آیهی بعدی، آیهی کنترل کیفیت است. خداوند مثال می‌زند:

«ای مومنان! بسیاری از علمای دینی اموال مردم را به ناحق می‌خورند و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند و کسانی که طلا و نقره اندوخته کرده و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند آن‌ها را به عذاب بیم‌ده.»^۲

خدا حرف بیهوده نمی‌زند. اینجا هشدار می‌دهد که حواستان باشد، آن‌ها را کنترل کنید که این‌طور نشوند. نگذارید این کارها را بکنند. گاهی اوقات باید جامه‌ی عمل پوشید و تذکر داد. ولی گاهی وقت‌ها باید برخورد کرد. در آیات دیگر هست که خداوند می‌فرماید اگر بخواهیم جامعه‌ای را فاسد کنیم، از بالا این کار را می‌کنیم. از عناصر تاثیرگذار و سردمداران این کار را می‌کنیم. آن‌ها منحرف شده و جامعه را با خودشان می‌برند. کسی نیست که آن‌ها را کنترل کند.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالزُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه: ۳۴)

انسان باید نسبت به نیروهای مخالف هم درک داشته باشد. به این خاطر که نیروهای مخالف مرز ما با آن‌ها هستند و باعث اصطکاک شده و انرژی ما را تلف می‌کنند. ما باید آن‌ها را شناخته و خیلی نرم با آن‌ها برخورد کنیم که کمترین انرژی را از ما بگیرند. پس باید معیار شناسایی داشته باشیم و ببینیم چه کسی دشمن ما است و چه کسی جلوی ما و منابع انرژی آن‌ها چیست. معیار شناسایی هرچه باشد در آن زمان مطرح شده خدا به شما بینش ویژه‌ای داده تا حق را از باطل بشناسید. این بینش در مسیر و طی مسیر به دست آمده ولی در هر صورت خداوند برای مومنان این ویژگی را تعریف می‌کند که صاحب بینش برای تشخیص حق از باطل هستند. می‌فهمند چه کسی روبروی آنهاست و چه کسی پشت سر آنهاست. از واقعیت‌ها درک دارند.

منابع انرژی را هم باید شناخت. چون هر سیستمی با انرژی کار می‌کند. می‌توانیم انرژی را از چند جهت استفاده کنیم. یکی اینکه به نفع خودمان آن‌ها را استحاله کنیم. نیروهای آن‌ها و منابع انرژی آن‌ها را جذب کنیم. گاهی اوقات در مباحث استراتژیک مجبور به نابودی منابع انرژی هستیم. گاهی اوقات چون استحاله ممکن است به ما آسیب بزند، برای جلوگیری از این آسیب منابع انرژی را از بین می‌بریم. همان‌طور که می‌بینیم در جنگ‌های استراتژیک، اولین مرحله زدن سد و نیروگاه و ... است.

خداوند مثال می‌زند. در طول تاریخ هم [مواردی] داشتیم [که] مسلمانان به کاروان‌های تجارتی حمله می‌کردند. بالاخره داخل این کاروان‌ها مالی بود که به اردوگاه دشمن کمک می‌کرد. دشمنی که هر روز به آن‌ها حمله و تجاوز می‌کرده است. این نیروها به آن کاروان تجارتی حمله می‌کردند. در آیه‌ی ۷ سوره انفال^۱ اشاره‌ی غیرمستقیم وجود دارد. لحن این آیه خشن و تند است؛ اما هدف بیان استراتژی تند و خشن نیست؛ هدف این است که منابع انرژی آن‌ها زده شود. خداوند می‌گوید زمانی که با کافران روبرو شدید، گردن‌هایشان را بزنید و همچنان ادامه دهید تا به اندازه‌ی کافی دشمن ضعیف و درهم شود. یعنی اینها منابع انرژی انسانی هستند. با آن‌ها صحبت کردند ولی جذب

۱. «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّكُمْ تَكُونُونَ لَكُمْ وَتُؤْتُونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَيِّطَ لَكُمْ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقَطِّعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ»؛ «وایه یاد آورید! هنگامی را که خدا یکی از دو دسته کافران تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان را به شما وعده داد که از آن شما باشد، و شما دوست داشتید که دسته‌بی سلاح برای شما باشد، و [لی] اخدای خواست حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت، و کافران را ریشه کن کند.»

نشدند. علاوه بر اینکه جذب نشدند شمشیر هم گرفتند و آسیب می‌زنند. با این عنصر چه کار باید کرد؟ در آن روزگار افراد خشن و حذفی بودند. خداوند علت را می‌گوید که آن‌ها ضعیف و درهم شده و انرژی‌شان افت پیدا کند. در ادامه می‌گوید این وضع ادامه خواهد داشت تا جنگ آن‌ها را بر زمین نهد. یعنی انرژی آن‌ها افت پیدا کند. یعنی جنگ می‌کنیم، نیروها را از بین می‌بریم تا جنگ از بین برود. ما برای این می‌جنگیم که جنگ از بین برود، نه برای جنگیدن. این به خاطر رفتار خشن آن‌ها است.

رفتار بعدی این است که نسبت به تاکتیک دشمن دید داشته باشیم. اگر تاکتیک آن‌ها را بشناسیم می‌توانیم به آن‌ها ضد تاکتیک بزنیم. آیه است:

«ای کسانی که ایمان آورید شما مثل کافران نباشید که برادرانشان به مسافرت می‌رفتند یا به جنگ می‌پرداختند (می‌مردند) می‌گفتند اگر نزد ما می‌ماندند نمی‌مردند.»^۱

آه نکشید که چرا برادرانتان رفتند و مردند. چرا نباید چنین کنید؟ برای اینکه این را حسرت را به دل آن‌ها کنید که آه کشیدن شما را نبینند. مانند جنگ روانی که امروز هم هست. خداوند می‌گوید تاکتیکی به کار ببرید که آن‌ها افت پیدا کنند. حرفی را نزنید که خوشحال شوند و انرژی آن‌ها زیاد گردد. اصول جنگ روانی، تاکتیک و ضد تاکتیک است.

آیه‌ی بعدی درباره نعمت‌ها و فرصت‌ها است. انسان باید نعمت‌ها و فرصت‌ها را بشناسد و از آن‌ها استفاده کند. حضرت سلیمان می‌فرماید:

«من این اسبان را سخت دوست می‌دارم. چون سازویرگ من برای عبادت پروردگار می‌باشند.»^۲

این آیه از سوره‌ی ص است که اسبان را جلوی حضرت سلیمان می‌آوردند و ایشان هم خوششان آمده و می‌گوید اسب‌ها را دوست می‌دارم چون وسیله‌ی من برای عبادت و اجرای فرامین الهی هستند. اسب ابزار است و من به خوبی از آن برای جلو رفتن در راه خدا استفاده می‌کنم.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا الْإِحْوَائِمُ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَاتُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (آل عمران: ۱۵۶)

۲. «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»؛ «[سلیمان آگفت: واقعا من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا هنگام نماز گذشت و خورشید [در پس حجاب ظلمت شد.» (ص: ۳۲)

آیه‌ی بعدی که آیه‌ی بسیار مهمی است:

«بگو، اگر نیاکان شما و پسران شما و برادران شما و همسران و بستگان و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادی آن ترس دارید و خانه‌های مورد علاقه شما در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا عزیزتر و محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند»^۱

خداوند نمی‌گوید همه چیزتان را وسط بگذارید، ولی آمادگی ذهنی داشته باشید که اینها ابزارهایتان هستند که ممکن است یک روز به شما کمک کنند و یک روز هم در راه پروژه از شما گرفته شود.

۳. قوه‌ی تشخیص و دانش تصمیم‌سازی

قسمت بعدی قوه‌ی تشخیص و دانش تصمیم‌سازی است. یعنی علاوه بر شناخت، قدرت تصمیم‌گیری هم دارد. خداوند در آیه‌ی ۱۲۲ سوره‌ی توبه^۲ می‌فرماید:

«شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند. اهل تحقیق در امور هستند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را ریم دهند».

اینجا نمی‌گوید برخی بروند و در خانه‌ی خود بمانند. می‌گوید عده‌ای بروند دانش بیاموزند و عده‌ی دیگر بروند کار دیگری کنند. چندجانبه باشید. جامعه به همه‌ی تخصص‌ها احتیاج دارد. این را به فرد هم می‌توان تعمیم داد. فرد هم به تخصص احتیاج دارد و باید تخصص‌های مختلف داشته باشد. نباید تک بعدی باشد. انسان مومن هم باید تا حدودی شناخت‌های مختلف داشته باشد.

۱. «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرْتَضَوْنَ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَهُوَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (توبه: ۲۴)

۲. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَعَزَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

۴. تحلیل از تاریخ

بحث بعدی تحلیل از تاریخ است. قسمت قبل راجع به الفبای کار بود. وقتی انسان دانش مدون، کتاب و... را بخواند با الفبا آشنا می‌شود. هنوز استراتژی نیست. ولی وقتی تاریخ را تحلیل می‌کند، الگوها را درمی‌آورد و متوجه می‌شود چطور باید از آن‌ها استفاده کرد. اینکه آن‌ها چه زمانی در تاریخ شکست خوردند و یا پیروز شدند کمک می‌کند بتواند الگوها را دریابد. در آیهی قبل می‌گوید اهل تحقیق در امور هستند. یعنی بستر تصمیم‌گیری خود را می‌شناسند. زمانی که فهمیدند این الگو به چه نتیجه‌ای منجر می‌شود [می‌توانند با شناخت بستر مناسب تصمیم بگیرند]. می‌گوید تحقیق کنید مبدا در استراتژی خود اشتباه کنید. درست است که الگو صحیح است و اگر اتفاقی بیفتد نتیجه‌اش مشخص است، ولی بسترشناس باشید. بدانید این دانش را کجا باید اجرا کنید.

۵. آینده‌نگری

بحث بعدی آینده‌نگری است. این شرط لازم برای مدیریت فعال است. خداوند می‌گوید:

«آیا گمان برده‌اید داخل بهشت می‌شوند بدون اینکه به شما همان برسد که به کسانی رسید که پیش از شما در گذشته‌اند؟ زبان‌های مالی و جانی به آن‌ها رسید است و پریشان گشته‌اند که پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده بودند می‌گفتند یاری خدا کی می‌رسد؟»^۱ ببینید این مسئله فاجعه چقدر شدید بوده است که پیامبر هم همراه مومنان می‌گوید یاری خدا کجاست و کی می‌آید. در سوره‌ی احزاب جوابش هست:

«هنگاهی که مومنان لشکر احزاب را در جنگ احزاب دیدند همان چیزی بود که خدا و پیغمبرشان وعده داده بود.»^۲

۱. «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّيْنَاهُمُ الْبَاسَاءَ وَالضَّرَاءَ وَرَزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى صُرَّ اللَّهُ إِلَيْنَا صُرَّ اللَّهُ قَرِيبٌ» (بقره: ۲۱۴)

۲. «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (احزاب: ۲۲)

یک دفعه شوکه نشدند. دید داشتند و از لحاظ ذهنی آماده بودند که چنین اتفاقاتی می افتد. کسی که دید دارد وقتی همه چیز مطابق میل او پیش می رود با اطمینان بیشتری جلو می رود و این اطمینان به او کمک می کند.

۶. اهداف بلندمدت

بخش بعدی اهداف بلندمدت است. وقتی انسان بلندمدت نگاه می کند از یک سری از عناصر امروزی عبور می کند. در آیهی بعدی خداوند می فرماید:

«سرای آخرت را ببینید و بهرهی خود را در دنیا فراموش نکنید.»^۱

ولی این را بدانید که:

«این دنیا سرگرمی و بازیچه است. سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است.»^۲

انسان هایی که در این دنیا فهم دارند اهداف با ارزش را می شناسند؛ هدف طولانی مدتشان آن دنیا است.

۷. ویژگی های عملی

یک سری ویژگی ها عملی است که برای افزایش محبوبیت های اجتماعی به درد می خورد و جذب انرژی انسانی می کند. انسان وقتی برخی اعمال مثبت اخلاقی - انسانی در جامعه را انجام می دهد، بعداً وقتی می خواهد پروژه ای را مطرح کند مثل محمد که چهل سال صبر کرد و بعد از چهل سال به سمت نیروی جذب بالاتر رفت [می شود]. مسئلهی دیگر هم این است که وقتی شما عنصر مثبت باشید عناصر دیگر شما را پیدا خواهند کرد. به شما کمک می کند که نقش خود را بهتر پیدا کنید و افراد دیگر هم بهتر شما را پیدا می کنند. برخی ویژگی ها مثل راستگویی، اهل ادب بودن و... نسبت به خودمان و جامعه است. اهل ادب بودن یک مقدار استراتژیک تر است. اگر ما بین خودمان ادب را رعایت کنیم علاوه بر اینکه منزلت اجتماعی ما بالا می رود، جلوی

۱. «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ صَبِيَّتَكَ مِنَ الدُّنْيَا...» (قصص: ۷۷)

۲. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَهُوَ لِلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انعام: ۳۲)

اختلافاتی مثل کینه و مشکلات نیز گرفته می شود. اما یک ادب دیگر، ادب استراتژیک نسبت به عناصر بیرونی است. خدا می گوید:

«ای مومنان به بهت هایی که به غیر از خدای پرستند، دشنام ندهید تا مباد تجاوزکاران و جاهلان خدا را دشنام ندهند.»^۱

خداوند می گویند آن ها را تحریک نکنید. بگذارید یک جا بمانند. همان طور که ادب ما می تواند شخص خارج از پروژه را جذب کند، بی ادبی ما هم می تواند به صورت عکس عمل کند و آن ها را فعال کرده و [موجب شود] نیرو بگیرند. مثلاً به امام توهین کردند ولی بلافاصله امام فرد توهین کننده را دعا کرده است.

گزینه ی بعدی انصاف است. اگر انصاف درون جامعه رعایت نشود مطمئناً نظام جامعه را از بین می برد. در مورد تعهد هم همین طور است. خدا می گوید ای مومنان به پیمان ها و قراردادها وفا کنید همانطور که محمد به پیمان صلح حدیبیه وفاداری کرد. فرقی نمی کند. قراردادی که با خودتان یا دیگران بستید باید پای آن بایستید. مگر اینکه آن ها اهل تجاوز باشند و قرارداد را بشکنند.

بحث بعدی امین بودن و امانت داری است. می دانید که محمد امین در پروژه اش تا چه اندازه امانت دار بود.

بحث بعدی اهل بخشش بودن است؛ بخشش ماه و اشتباهات دیگران. گاهی وقت ها انسان مال خود را می بخشد و به عناصر ضعیف تر پروژه کمک می کند. این هم می تواند انگیزه ای برای فعالیت افراد باشد. اشتباهات دیگران هم می تواند مورد بخشش قرار گیرد. خداوند می فرماید:

«کسانی هستند که بر باطل گواهی نمی دهند و هنگای که کارهای یاوه و سخنان پوچ می شوند از آن ها ردی شوند.»^۲

گاهی اوقات این گذشتن باعث جذب افراد می شود. این بخشش ها می تواند رفتار اصلاحی در درون جامعه و به وجود بیاورند و مثل عنصری که گاهی اوقات از مدار کنترل خارج می شوند اثر مثبت بگذارد.

۱. «وَلَا تُسَبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (انعام: ۱۰۸)

۲. «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان: ۷۲)

عنصر بعدی جدیت است. خدا می‌گوید مومنان آدم‌هایی هستند که حرف بیهوده نمی‌زنند و جدی هستند. این جدیت بسیار مهم است. اگر انسان بخواهد حرفی بزند یا از عناصر دیگر دعوتی کند، باید قبلش هم آدم جدی باشد.

گزینه‌ی بعدی [این است که] اهل فرصت‌دهی استراتژیک هستند. ما آیاتی داریم که خدا می‌گوید به آن‌ها فرصت ندهید و خشن برخورد کنید و دستشان را قطع کنید. ولی اینجا می‌گوید فرصت بدهید. اینجا فرصت‌دهی استراتژیک برای جذب حداکثری است. می‌گوید تا آخرین لحظه به دنبال جذب باشید. اگر باز هم بتوانند ببندیشند و فکر کنند و از آن‌ها نیرو بگیرید باز هم به آن‌ها فرصت دهید. این را ما در پروژه‌ی امام حسین دیدیم. حُر در فرصت‌دهی امام حسین جذب شد.

ویژگی بعدی مربوط به حفظ کیفیت فعالیت است. این افراد اهل دعا هستند. خداوند می‌گوید از بردباری و نماز کمک بگیرید. صلاه در عربی به معنای دعا است. دعا به معنای خواستن است. منبعی که می‌تواند به شما کمک کند. خدا می‌گوید بخواهید که به شما کمک کند. این می‌تواند به شما انرژی، انگیزه و سرمایه و ابزار بدهد. اهل خواستن منطقی و با هدف باشید.

گزینه‌ی بعدی شجاعت بامحتوا است. شجاعت باید محتوا داشته باشد؛ اگر محتوا نداشته باشد بلا تشبیه با گاوی که به پارچه‌ی قرمز شاخ می‌زند فرقی ندارد. زمانی حرکت انسان ارزشمند است که محتوا داشته باشد. اثر محتوا داخل شجاعت هم هست. خدا می‌گوید هرکس کار نیکو انجام دهد و مومن باشد نه از ظلم و ستم می‌ترسد و نه از کم و کاست. یعنی اینقدر این فرد دلش قرص است و به خودش و پروژه‌اش اطمینان دارد که هیچ عنصری بر او نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. البته این حالت ایده‌آل است. برای پیامبر هم در دوره‌هایی این اتفاقات افتاده است و دچار ترس شده است. ولی الگوی ایده‌آل از کسی یا چیزی نمی‌ترسد. چون دستش به دستاویز محکمی که همان خداوند است، وصل است.

گزینه‌ی بعدی آرام بودن هنگام تغییرات بزرگ و هنگام تصمیم‌گیری است. کسانی که ایمان می‌آورند دل‌هایشان به سوی خدا آرامش پیدا می‌کند. «هان دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرد» گاهی اوقات یک اتفاقی می‌افتد و طرف کنترلش را از دست می‌دهد و گیج می‌شود و نمی‌تواند از فرصت‌ها درست استفاده کند. درست نمی‌تواند تصمیم بگیرد.

گاهی وقت‌ها انسان غافلگیر می‌شود. تنها چیزی که اینها را خرد می‌کند آرامش است. انسان مومن هم به خدا وصل است و خیالش راحت است. کسی نمی‌تواند به او پاتک بزند. اینقدر ایمانش محکم است که نمی‌ترسد.

[ویژگی دیگر اینکه] فارغ از اهداف مادی است. اول هم گفتیم اهداف پروژه‌ی ما مادی نیستند. ماده ابزار ما هست ولی هدف نیست. به خاطر همین پیامبران در مقابل ابلاغی که می‌کردند هیچ‌گونه مطالبه‌ای نداشتند.

گزینه‌ی بعدی دوری از حواشی بی‌جا است. گاهی اوقات انسان برای انجام دادن عملی سراغ حواشی می‌رود و اینقدر درگیر آن می‌شود که از متن دور می‌شود. خدا می‌گوید:

«ای مومنان از مسائلی سوال نکنید که اگر فاش گردد شمارا ناراحت می‌کند. خدا از این مسائل گذشته است.»^۱

این مسائل به پروژه کمک نمی‌کند. گاهی وقت‌ها انرژی شما را هدر داده و فرصت و زمان را از دست می‌دهید. گاهی وقت‌ها در جامعه‌ی ما هم مباحثی مطرح می‌شود که افراد ذهنشان به سمت دیگری منحرف می‌شود و نمی‌توانند جواب درست را پیدا کنند.

۸. ویژگی‌های تیمی

آخرین سرفصل ما ویژگی‌های تیمی است. حفظ اتحاد در جهت صحیح خیلی مهم است. خداوند می‌گوید:

«هرگاه دو گروه از مومنان با هم به جنگ پرداختند بین آن‌ها صلح برقرار کنید و با آن دسته که نپذیرفتند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردند.»^۲

اینجا می‌گوید با آن‌ها درگیر شوید و این، اهمیت اتحاد را نشان می‌دهد. پشتیبانی از عناصر مرزی نکته‌ی بعدی است. خداوند می‌فرماید:

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْتَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ شُكْرٌ وَإِنْ تُسْتَلَوْا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ» (مانده: ۱۰۱)

۲. «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَجَاتِلُوا آلَئِذٍ تَنْبَغِي حَتَّىٰ تَقِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ...» (حجرات: ۹)

«ای کسانی که ایمان آوردید شکیبایی برگیرید، استقامت و پایداری کنید و از مرزها

مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید تا اینکه رستگار شوید.»^۱

این مرزها خیلی مهم است. هر چیزی مرزی دارد. در هر پروژه و یا حرکتی عناصری هستند که هزینه می‌دهند و نوک فشار به آن‌ها وارد است. خدا می‌گوید برای اینها اهمیت قائل شوید و آن‌ها را حمایت کنید. اگر زندان رفت حواستان به خانواده‌اش باشد، اگر برایش اتفاقی افتاد او را تامین کنید تا آن عنصر حذف نشود و انگیزه برای بقیه از بین نرود. پس همیشه باید مواظب عناصر مرزی باشید.

اهل تاکتیک تیمی بودن هم مهم است:

«ای کسانی که ایمان آوردید احتیاط نمایید و آمادگی خود را حفظ کنید و دسته دسته یا

همگی با هم باشید.»^۲

یعنی ببینید تاکتیک چیست؛ ذره ذره بروید؟ تک تک بروید یا جمعی بروید؟ اهل تاکتیک باشید.

اهل رقابت مثبت و درون تیمی باشید. خدا می‌فرماید چنین کسانی در خیرات و حسنات مسابقه سرعت می‌دهند و از همدیگر پیشی می‌گیرند. این رقابت گاهی اوقات انگیزه می‌شود که فرد بیشتر تلاش کند و توان بیشتری در آن پروژه بگذارد. اهل مشورت با دیگران بودن هم برای اینکه درست تصمیم‌گیری انجام شود، مهم است.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

در نهایت اگر بخواهیم نتیجه را بگوییم، هدف و جهت شناخت بر انسان ایده‌آل استوار است. او با شناخت خود به عنوان کسی که قرار است کاری انجام دهد، پیرامون خود شامل منابع، فرصت‌ها، نیروهای هم‌جهت و یا مخالف و... می‌تواند به شناخت کاملی از موقعیت خودش دست پیدا کند. محاسبات مواد خام را کاملاً دارد. همواره در حال رصد وقایع برای درک واقعیت است. در سال‌های گذشته نمانده است.

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَبِرُوا وَرَابُطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران: ۲۰۰)

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثَابِتًا وَانْفِرُوا جَمِيعًا» (نساء: ۷۱)

او با استفاده از دانش الفبای لازم برای تحلیل را بدست می‌آورد. با بررسی تاریخ و تحلیل در امور حکمت لازم برای تصمیم‌گیری را بدست می‌آورد. حکمت و دانش دو مقوله‌ی جدا هستند. با استفاده از بررسی سیرهای زمانی وقایع یک دید منطقی پیدا می‌کند که این دید برای آینده به او کمک می‌کند.

انسان ایده‌آل با عمل به اصول اخلاقی مثبت در جامعه‌ی نرمال مقبول واقع می‌شود. مقبول واقع شدن برای این است که بتواند منابع انرژی انسانی را چه از درون و چه از بیرون جذب کند. استحکام اصول فکری انسانی باعث می‌شود که میزان انگیزه، امید، آرامش و اعتماد بنفس و تمرکز این فرد بسیار بالاتر از انسان معمولی باشد. همین باعث ثبات شخصیت در این فرد می‌شود. ثبات شخصیت باعث می‌شود شکستن او هم سخت‌تر شود. این انسان برای همکاری با عناصر دیگر وصول به هدف اصلی را ارزش قرار می‌دهد. یعنی هدف را انتخاب کرده و در آن چارچوب کار می‌کند و دارای تعامل مثبت با عناصر دیگر است. انسان ایده‌آل همواره در تلاش برای ایجاد اثر مثبت بر روی کیفیت عناصر پیرامون است. علاوه بر اینکه خودش حرکت می‌کند بقیه را هم دنبال خودش می‌کشد. چراغ هدایت است. با تحلیل دقیق مشکلات به طراحی بهترین تاکتیک برای مبارزه با مشکلات می‌پردازد. یعنی دارای دید است و کورکورانه جلو نمی‌رود.

در جمع‌بندی انسان اگر بخواهد رفتارش را بهینه‌سازی کند از چند مرحله باید بگذرد. یکی مرحله‌ی شناخت است؛ شناخت خودش، نعمت‌هایش (بعنوان ابزارش) فرآیندهای تغییر و نیروهای مخالف. این [شناخت] فرد را موقعیت‌شناس می‌کند که بفهمد کجای روزگار ایستاده است. مرحله‌ی بعدی داشتن قوه‌ی تشخیص است. یعنی علاوه بر اینکه داشته‌های خودش را دارد، با دانش مدون و تحلیل تاریخ قوه‌ی تصمیم‌گیری هم کسب می‌کند. مرحله‌ی بعد، تعیین استراتژی است. وقتی دانش و حکمت را به‌دست آورد، تصمیم‌گیری درست را شناخت، تحقیق کرد و فهمید استراتژی چیست، در مرحله‌ی اجرا می‌ایستد تا نتیجه‌ی دلخواهش را بگیرد.

سه مرحله‌ی اول بیشتر فکری و مرحله‌ی آخر عملی است. اگر سه مرحله‌ی اول به آخر نرسند بی‌ارزش خواهند شد. چون خروجی در مرحله‌ی آخر نهفته است. اگر مرحله‌ی چهارم نقض شود، مراحل قبل هم زیر سوال می‌رود. متشکرم.

هدی صابر: ممنون از زحمت دو جلسه‌ی اخیر دوست جوانمان. ان شاء الله بقیه‌ی دوستان مشارکت جدی‌تری در بحث‌ها داشته باشند. تعهد داریم که سالن را به موقع تحویل دهیم. فرصتی برای تبادل وجود ندارد. ان شاء الله هفته‌ی آینده تبادل خواهیم داشت. شب همگی بخیر.

نشست شصت و هشتم: تبیین: خدای منبع انرژی (۴)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. به نام خدا، با سلام و وقت بخیر، بحث را آغاز می‌کنیم. عنوان بحث:

«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌یگشا، نزد من آ»
ضرورت رابطه‌ی استراتژیک، مستمر، غیر تاکتیکی، غیر مناسبتی و صافدلانه با پروردگار
شصت و هشتمین نشست را برگزار می‌کنیم. عنوان عمومی بحث «تبیین ما» است؛
داشته‌های «او»، خدای منبع انرژی، شماری چهار. حدود ۲۲ ماه پیش وقتی بحث را
شروع کردیم از نقطه‌ای آغاز کردیم که طبیعتاً دیگر در آن نقطه نیستیم. آرام آرام جلو
آمدیم و طبیعتاً از نقطه‌ی آغاز تا الان سیری را طی کردیم. همزمان با ما، جهان سیرهای
متعدد و بی‌نهایتی را طی کرده است؛ ما هم یکی از آن سیرها هستیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال

سیر از

حس به سبب

ساده به عالی

مذهب؛

راه رفتن

سیرها: بخشی از راه

سیری که پیش آمدیم، یکی از حس به سبب بوده و جان‌مایه‌ی آن از ساده به عالی. اگر
تلقی از مذهب را که قبلاً مرور کردیم بپذیریم، مذهب راهی برای رفتن؛ ما هم راهی

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۱۵ تیر ۱۳۸۹ است.

برای رفتن به پیروی از سنت ابراهیم، انتخاب کردیم. وقتی ابراهیم در سه کنج قرار گرفت و آتش برایش مهیا کردند، خدا از آتش او را نجات داد، حس کرد که دیگر در آن مدار قادر به کار نیست. جمله‌ای گفت که مطلوب ما است و ما از آن جمله ترجمان و معنی مذهب را مرادف می‌کنیم؛ عنوان کرد: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينَ» (صافات: ۹۹)؛ یعنی من رونده هستم؛ راه می‌روم، پروژه‌ام را زمین نمی‌گذارم و مسیری را که انتخاب کردم فرو نمی‌گذارم؛ «إِلَى رَبِّي سَيِّهْدِينَ»؛ به سمتی که خدا من را هدایت می‌کند. یعنی پذیرفته بود که خدا هادی و کمک‌کار و استاد راهنمای پروژه است و خودش هم مذهبی است. مذهب و راه و صاحب راه که مجموعاً می‌شود استنباط کرد مذهبی که ما انتخاب کردیم راهی برای رفتن است نه راهی برای ماندن و درجا زدن و از فیکسیسم گریختن و به دینامیسم راه بردن است.

اگر بپذیریم مذهب راه رفتن است، سیری که ما در ۲۲ ماه گذشته طی کردیم، بخشی از این راه است. یعنی اگر باز به بحث‌های گذشته رجوع کنیم، همه چیز در راه شکل می‌گیرد؛ اندیشه در راه است، تمهید در راه است، انتخاب در راه است، تولید در راه است، ساخت‌وساز در راه است. ۲۲ ماه گذشته کاری که جمعی انجام دادیم بخشی از راه است. راهی که طی کردیم این بود که از حس به اسبابی برای خروج از وضعیتی که در آن قرار گرفتیم، رسیدیم. از حس به درک و بعد به تشخیص و بعد تمهید و نهایتاً دست به کار ساخت‌وساز اسبابی برای خروج از وضعیت شدیم.

نیل به سبب:

بهره از آماده

تولید آورده

برای اینکه به آن اسباب و متد خروج از وضعیت و بحران یا نیل به سبب، راه پیدا کنیم، دو کار انجام دادیم: از آماده‌ها بهره بردیم و سعی کردیم خودمان هم تولید یا آورده‌ی حداقل داشته باشیم. تولید آورده را اگر بخواهیم کنار بگذاریم، انسان آماده‌خور می‌شود. اگر انسان آماده‌خور بود، جهان به اینجا نمی‌رسید. می‌توان گفت خروج آدم اول از فردوس اول به منزله‌ی پیوستن به چرخه‌ی تولید بود. یعنی تاب نیاورد صرفاً در مرحله‌ی مشاهده و حظ بصر و حظ جسمی و خواب و خورد سر کند و مسیر جست‌وجو، اندیشه

و مرارت و محصول و ساخت و ساز را برگزید. به اعتباری، انسان از بازدیدکننده‌ی نمایشگاه اولی که خدا برایش ترتیب داده بود، خودش را با کمک خدا به سازمانده یک کارگاه مبدل کرد. سازمانده یک کارگاه خیلی فرق دارد تا اینکه ما دائماً به دنبال بازدید از نمایشگاه‌های مختلف باشیم و بازدیدکننده و حاشیه‌ای باشیم. لذا اگر صرفاً بخواهیم بهره از آماده ببریم، حرکت خیلی ارتجاعی است. یعنی به ماقبل آدم اول برگشتیم. آماده‌هایی مستقل از ذهن ما وجود دارد؛ اگر صرفاً بخواهیم به آن‌ها تکیه کنیم پس خودمان چه؟ ما برای چه آمدیم؟ تحلیل هزینه - فایده‌ی حیات مفید ما چیست؟ سعی بر این شد که از آماده‌ها بهره بگیریم و خودمان هم یک تولید حداقل آورده داشته باشیم.

سر مشق‌های «آماده» :

سیر میان دو مبنا

عبور از بحران - گذر از انسداد

آماده‌ها می‌شود گفت از دو جنس هستند که منبع آن واحد است. هر دو سر مشق هستند. ما دو سر مشق آماده داریم. یکی سر مشق آماده‌ی «او» که از همان ۶۰ آیه درآوردیم. سر مشق «او» که تابناک‌ترین سر مشق هستی است، سیر میان دو مبنا است. یک مبنا ما و یک مبنا هم «او» که بین دو مبنا حرکت کنیم و تبادلی صورت بگیرد و ستانده‌های کیفی بگیریم و داده‌های تا حد امکان کیفی به هستی و مبنای اول عرضه کنیم. سر مشق «او»، سیر میان دو مبنا، سر مشق بشر هم عبور از بحران و گذر از انسداد است. سر مشق اول بر اهمیت مبنا، تاکید می‌کند. هستی مبنای بسیط است. خود «او» مبنای نامحدود و ما هم یک مبنای کوچک هستیم. اگر این مبنای کوچک به مبنای کل پیوند بخورد، اتفاقات جدی و تاریخ‌سازی رخ می‌دهد، کما اینکه از اول رخ داده است. سر مشق دوم هم که سر مشق انسان است و آماده مقابل روی ما قرار گرفته، اهمیت گذر است؛ نیاستادن، اطراق نکردن. درنگ و نگاه به پشت سر جاهایی لازم است، ولی بالاخره در محل نباید ماند و منزل نباید گزید و با همان تلقی حرکت یا مذهب که ابراهیم پیش روی ما گذاشت ما هم گذر کنیم. کما اینکه ابراهیم هم در جایگاه اول خودش و در ایستگاه اول باقی نماند و حس کرد که جهان راه‌های دیگری هم دارد و شعار «بیا بگذریم از راه‌های بی‌نقشه»^۱ را پیش گرفت و آن شعار به انسان‌های امروز که ما هستیم رسیده است.

۱. جمله‌ای است که از چه‌گوارا مبارز آمریکای لاتین نقل شده است.

سبب: حاصل سه عمل اصلی
 فرآوردگی
 آوردگی
 ترکیب

اسبابی که ما سعی کردیم تهیه کنیم، حاصل سه عمل اصلی فرآوردگی، آوردگی و ترکیب بود. فرآوردگی، سطح اول و ساده است. یعنی قبلاً یک فرآورده‌ای تولید شده ما آن را تغلیظ می‌کنیم. فرآورده‌ها، یکی فرآورده‌ی خدا و دیگری فرآورده‌ی انسان بود. ما هم تا حد امکان و در حد فهم خودمان سعی کردیم با فرآورده‌های قبل از خودمان یا آماده‌هایی که از آنها صحبت کردیم، طی فرآیند تولیدی کنیم. عمل دوم آوردگی است. یعنی خودمان هم فرآیند تولیدی را طی می‌کنیم. عمل سوم هم ترکیبی است که حاصل فرآیند دیگران و محصول فرآیند خودمان را ترکیب کردیم. عمل اول ستانده‌ی ما از هستی - چه از «او» و چه از انسان‌ها - می‌شود؛ عمل دوم داده‌ی ما به هستی و عمل سوم هم ترکیبی است از داده‌های خودمان و ستانده‌هایی که از هستی به شکل آماده گرفتیم.

سبب مطبق:

پیشامتن	⇐	تا آستان
متن	⇐	پیوند
پسامتن	⇐	پروژه

جلوتر که آمدیم، چند جلسه صرف ساخت و ساز متد یا سببی شد که مطبق بود، شد. یک پیشامتن و یک متن و پسامتن داشت. پیشامتن مرحله‌ای بود که می‌خواستیم تا آستان «او» پیش برویم. متن مرحله‌ای بود که ما را به «او» پیوند می‌داد. دیگر از حاشیه بیرون آمده و به متن پیوستیم. پسامتن هم محصول پیوند ما با «او» است که پروژه است. پروژه‌های متعددی که بشر از ابتدا تا الان در جهان آفرینش کرده - بشر هم در حد خودش می‌تواند آفرینش کند - محصول پیوند خودش که در متن آمده با «او» است که همه‌ی متن هستی را در کنف اختیار دارد. پیشامتن قبل از تقاضاست؛ متن دوران تقاضاداری و بارداری ما است و پسامتن هم محصول این بارداری و حمالی است.

تقاضا - عرضه
احتیاج - اشتیاق
پروژه - داشته

فلسفه

ایفا نظام

چرخه

آرام آرام به بحث‌های چند جلسه قبل - فصل بهار به این سو - می‌رسیم. چند معادله درآوردیم. در صورتی که ما متقاضی بشویم «او» عرضه‌گر است. در صورتی که ما اعلام احتیاج کنیم، «او» هم مشتاق به برآوردن تقاضا و احتیاج ما است. اگر هم ما پروژه تعریف کنیم، «او» هم داشته‌هایی برای تزریق به پروژه‌ی ما دارد.

از این سه معادله (تقاضا - عرضه، احتیاج - اشتیاق، پروژه - داشته) درمی‌یابیم که هستی دوطرفه است. یعنی همه‌ی موجودات به‌ویژه انسان که به این هستی آمده‌اند، از اول بنا بوده که هم «او» با آن‌ها رابطه برقرار کند و هم ما با «او» رابطه برقرار کنیم. لذا یک مسیر یک‌طرفه‌ی مسدود حاکمیتی و پادگانی نیست. یک مسیر دو طرفه است که ما داده‌هایی عرضه می‌کنیم و از هستی و «او» ستانده‌هایی برمی‌گیریم.

ذیل این سه معادله نظام گسترده‌ای به نام نظام ایفا وجود دارد که فلسفه‌ای دارد. فلسفه‌ی خلقت آدم و پروژه‌ی آدمیت این است که انسان ایفاگر است؛ نقش حداقلی و کوچک خدا در این تکه از هستی که زمین است بشود. پس ایفا هم فلسفه دارد و هم نظام دارد؛ نظام مشارکتی که سهم به همه می‌رسد و کسی حذف نمی‌شود، هرکس می‌تواند پروژه تعریف کند. یک چرخه هم دارد. این چرخه می‌تواند تولید اندیشه، طراحی یا سازمانده‌ی باشد؛ شقوق مختلفی برای تولید می‌توانیم متصور باشیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما :

خدای داشته‌دار - داشته‌رینر

طراح مهندس

خالق

استراثر

مرحله‌بند
صاحب دید و تحلیل تاریخی
ایده‌پرداز
منبع الهام
منشاء عشق و امید

اگر ما از حاشیه به متن بیاییم و متقاضی شویم و اعلام موجودیت در صف متقاضیان کنیم، در آن وضعیت خدا یک مفهوم دیگری برای ما که در موضع تقاضا قرار می‌گیریم خواهد داشت. آن وقت خدا دیگر خدای داشته‌دار و داشته‌ریز است. اگر ما در مرحله‌ی ماقبل تقاضا باقی بمانیم، این مفاهیم برای ما خیلی معنادار نیست. در صورتی که ما به بارداران و تقاضاداران پیوندیم، خدا هم متعدد داشته‌دار که به دوران بارداری ما عرضه کند. اگر بی‌بار و بر باشیم، یعنی خدا را در همان حد خدای ساده‌ی ساده - در سطح خدای خالق اول ساده - پذیرفتیم. خدای خالق اول ساده هیچکدام از این ویژگی‌ها را نه دارد و نه می‌تواند به ما منتقل کند. ولی خدای عرضه‌کننده به ما که در موضع تقاضا قرار می‌گیریم داشته‌های متعددی را می‌تواند ارائه‌گر باشد. طراح-مهندس، خالق، استراتژ، مرحله‌بند، صاحب دید و تحلیل تاریخی، ایده‌پرداز، منبع الهام و منشأ عشق و امید است. یعنی همه‌ی عناصر اصلی که می‌شود یک پروژه را با آن‌ها تعریف کرد، سامان داد، طراحی کرد و عملیاتی کرد و پیش برد. به یک کلیدنشانه رسیدیم که همه‌ی معادلات را جواب داده و حلال همه‌ی آن معادله‌ها است:

یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله
به‌طور مستمر محتاج همه‌توانایی‌های «او»‌ئید.

یعنی اگر بخواهیم پروژه تعریف کنیم، «او» داشته‌هایی دارد که ما به دنبال آن‌ها باید بدویم.

تلقی جوهری دعوت جوهری
«روی» کرد

ذیل این کلیدنشانه که «به طور مستمر محتاج همه‌ی توانایی‌های «او» هستید»، بشر به یک تلقی جوهری رسیده و «او» هم یک دعوت جوهری کرده است. دعوت جوهری «او» چیز جدیدی نیست، قدیمی است و از اول به آدم اول دعوت کرده بود و الان هم ما را دعوت می‌کند که با ما به طور جوهری پیوند بخورید نه سَرسَری. بشر هم در سیر پرمراست و پر آزمون و خطای خودش به تلقی جوهری رسیده است. مخرج مشترک تلقی جوهری و دعوت جوهری، رویکرد می‌شود. هم خدا می‌گوید به من رویکرد جدی داشته باشید، هم انسان‌هایی که به ضرورت رویکرد به «او» رسیده‌اند، این را تجربه کرده‌اند و فرا روی ما قرار داده‌اند. از این منظر وارد بحث‌های یکی دو جلسه‌ی گذشته می‌شویم؛ خدای منشأ عشق و منبع انرژی.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال

هستی لبالب

هستی مبتنی بر

عشق

انرژی

پروژه‌داران مبتنی

عشق

انرژی

این هستی که ما در آن قرار داریم و تجربه می‌کنیم، هستی لبالب است که مشحون و مبتنی بر عشق و انرژی است. پروژه‌هایی را هم که انسان‌ها و پروژه‌داران تعریف می‌کنند، مبتنی بر همین دو عنصر عشق و انرژی است. یعنی هیچ پروژه‌ای را پیدا نمی‌کنید که بشر را پیش برده و مسائل بشر را رو به حل برده باشد و از این دو عنصر خالی باشد. پروژه‌های کلاسیک و بی‌روح نتوانستند بشر را خیلی پیش بیاورند. اما پروژه‌هایی که در کنار علم و ایده و سازمانده‌ی واجد، حائز و صاحب این دو هم بودند در تاریخ نقطه‌چین زده و ماندگار شدند.

خدای منبع انرژی؛ اصل‌های اصیل

اصل «عامل»یت عشق و انرژی: حرکت، پدیداری، رشد، پیش‌برد

اصل بقاء عشق و انرژی: بی‌انهدام، بی‌محو، بی‌حذف

اصل توحیدی یگانه منبع انرژی: پمپ دینامیک، دهش سیال

جلوتر که آمدیم در سه هفته‌ی گذشته به چند اصل اصیل رسیدیم. اصل اصیل، اصلی نیست که بشود از آن با بی‌اعتنایی گذر کرد و آن را محسوب نکرد. در پرش اسب چند مانع وجود دارد. اسب باید از همه‌ی اینها بپزد. بعضی از این مانع، مانع اصلی هستند؛ مثل مانعی که جلوی آن آب است. اگر اسب از مانعی که جلوی آب است نپزد، اصلاً هیچ امتیازی که در مراحل قبل به دست آورده، برایش محسوب نمی‌شود. این اصل‌ها هم اصیلند به این مفهوم که قابل صرفنظر کردن نیستند.

اصل اول، اصل عاملیت عشق و انرژی است. عامل حرکت، پدیداری یک پدیده، رشد پدیده و پیشبرد آن همین دو [عشق و انرژی] هستند. غیر از این دو عنصر، عنصر دیگری نیست. اگر این دو عنصر را فاکتور بگیریم حرکت ویژه‌ای، پدیداری پر تلاطوی، رشد و پیشبرد وجود ندارد. اصل دوم، اصل بقاء عشق و انرژی بود که این دو عنصر غیر قابل انهدام هستند. کسی نمی‌تواند آن‌ها را محو کند و قابل حذف نیستند. یک اصل توحیدی هم داریم. اصل توحیدی یگانه منبع انرژی است. منبع انرژی یگانه‌ای در جهان وجود دارد که همزمان هم پمپاژ دینامیک می‌کند و هم یک دهش سیال. یعنی پمپ دینامیک آن به همه‌ی ابناء و موجودات می‌رسد، دهش سیال «او» - با این بحث‌هایی که ما تا الان پیش آوردیم و به آن اعتقاد جدی داریم - به [سوی] کسانی که در موضع تقاضا و تعریف پروژه قرار می‌گیرند، سیال و جاری است.

یک نشانه اصیل: ۲۵۵ بقره

منشاء یگانه

حیات تام

انرژی مطلق

بی‌ترک و فترت

صاحب‌اریکه فراگیر

نگهدارنده جاوید

والای بزرگ

در بحث خدای منبع انرژی به یک نشانه‌ی اصیل رسیدیم که می‌شود گفت مادر آیاتی است که ما در بحث از آن کمک می‌گیریم: آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی بقره که آیه‌ی اول از آیات سه‌گانه آیت‌الکرسی است. انشاء این آیه هم از خود خدا به عنوان صاحب مکتوب است و قول بشر نیست. تاکید می‌کند بر اینکه منشأ جهان یگانه است، آن منشأ یگانه، حیات تام و تمام و محضی دارد. انرژی آن مطلق است. محصول حاصل از این انرژی، بی‌ترک و فترت است، فتوری در آن دیده نمی‌شود، انسجام محض است. «او» صاحب کرسی فراگیر است. خودش کلمه‌ی کرسی واسع را به کار می‌برد. [این کرسی واسع] در ادبیات ما اریکه یا چارچوبه‌ی فراگیری که همه ذیل آن تعریف می‌شوند، معنی شده است. صاحب این اریکه‌ی فراگیر، نگهدارنده‌ی جاوید این مجموعه‌ای است که بی‌ترک و فترت آن را خلق کرده است و نهایتاً مشرف بر همه و ولای بزرگ است.

انرژی: از موضوع به علم

از پی‌کاوی دینامیسم «مصنوع» منفرد

به رهیابی به دینامیسم «طبیعت» مجتمع

از حرارت ⇌ تبدیل ⇌ کار ⇌ محصول

به عشق ⇌ انرژی ⇌ کار ⇌ تغییر

جلسه‌ی گذشته بحثی مطرح شد تحت این عنوان که انرژی از موضوع و مناسبت سیری را طی کرد و به یک علم فراگیر تبدیل شد. پژوهشگران علم انرژی آمدند پی‌کاوی کردند که کیفیت دینامیسم یک مصنوع بشر را ببینند چگونه است. ماشینی را که با مکانیسم ترمودینامیک عمل می‌کرد و حرارت تولید می‌کرد و مصنوع بشر است - با مدل‌برداری از نیروهای انرژی‌دهنده‌ی طبیعت ساخته شده ولی مصنوع بشر است، مصنوع پروژه‌ی آدمیت است، در طبیعت شکل نگرفته است - [مورد بررسی قرار دادند]. آمدند بررسی کنند حرارتی که این ماشین مصنوع می‌گیرد چطور تبدیل به نیروی کار می‌کند. یک پژوهش نقطه‌ای، مناسبتی و موردی بود. اما آن طیف از پژوهشگران مثل بچه‌هایی بودند که بعد از ظهر تابستان به یک کوچه دومتري آمده و بازی می‌کردند. ولی به اعتبار اینکه به این میدان پژوهش وارد شدند، خدا یک میدان عریض و طولیلی مقابل دیدگان و میدان مشاهداتشان فراهم ساخت که از آن نقطه‌ی کوچک به دینامیسم طبیعت مجتمع

راه یافتند. اینطور درآوردن قانونی که در آن مصنوع بشر عمل می‌کند چیز جدیدی نیست؛ در طبیعت از اول بوده است. به دینامیسم ترمودینامیکی طبیعت به‌عنوان یک مجتمع بی‌نهایت رسیده است. لذا اگر در آن ماشین این قانون را درآوردند که تکاپوی مکانیکی ماشین ترمودینامیکی، حرارت را تبدیل به کار می‌کند و از آن کار محصول متصاعد می‌شود، بشر این را از طبیعت درآورد که عشقی در هستی بزرگ وجود دارد که هل‌دهنده، پشتیبان و لجستیک انرژی است. آن تبدیل به کار می‌شود و آن کار به تغییر تبدیل می‌شود. تغییری که بشر در جهان رقم زده خیلی مهم‌تر از محصولاتی است که خلق کرده است.

اینکه، انرژی از موضوع به علم تبدیل شد؛ از پی‌کاوای پژوهشی یک مصنوع ساخته‌ی بشر به راه‌یافتن به حقایق قانون‌گونه در طبیعت بزرگ و در هستی بیکرانه انجامید و از حرارتی که تبدیل به کار می‌شود و از آن محصول بیرون می‌آید به عشقی که از آن انرژی متصاعد می‌شود و کاری که منجر به تغییر می‌شود، رسیدند.

پژوهشگران علم ترمودینامیک یا علم انرژی‌تیک به این رسیدند که سیستم آن ماشین یک سیستم بیرون‌زا است. یعنی انرژی به آن ماشین داده می‌شود، ولی به هستی و موجودات هستی انرژی از بیرون داده نمی‌شود و به یک نظام درون‌جوش متصل هستند. اینکه مولوی گفت: «جوشی بنه در شور ما تا می‌شود انگور ما» یعنی خودمان یک نیروی درونی داریم، توهم نیروی ویژه‌ات را به ما اضافه کن تا فراوری که برای تبدیل انگور به می‌راه انداختیم، بتواند به حالت کیفی خودش رهنمون شود.

خدای منبع انرژی؛

کرسّی «او»

کلاف‌های فراگیر

کرسّی «انرژی»

پایه‌واحدها:

عشق

انرژی

خلق

در بحث دو هفته‌ی گذشته به دو کرسی رسیدیم؛ یکی کرسی «او» و دیگری کرسی عشق و انرژی. کرسی «او» توضیحی است که خودش در همان آیه‌ی اول آیت‌الکرسی - آیه‌ی ۲۵۵ [سوره‌ی بقره] به ما می‌دهد. کرسی عشق و انرژی را هم بشر به آن رسیده است. هر دو - هم کرسی «او» و همه کرسی عشق و انرژی که در پیوند با «او» است - کلاف‌های فراگیری هستند، اما پایه‌های آن‌ها واحد است. پایه واحدهای آن‌ها عشق و انرژی و خلق است.

خدای منبع انرژی؛

یافته‌ها:

نقطه مرکزی کریستال

میل: ازدواج عشق و انرژی

جان پروژه

بی نهایت مستند

بحث هفته‌ی گذشته را با چهار بیت از وحشی بافقی به پایان بردیم و جمع‌بندی‌ای که از نوع نگرش بافقی به دینامیسم جهان حاصل می‌شد؛

یکی میل است با هر ذره رقص

کشد هر ذره را تا مقصدی خاص

ز آتش تابد از باد تا خاک

ز زیر ماه تا بالای افلاک

همین میل است اگر دانی همین میل

حقیقت چیست خیل در خیل

غرض، این میل چون کر «قوی بی

شود عشق و در آید از رک و بی

آنچه می شود در چارچوب بحث خودمان از این شعر استفاده کرد، توضیح می دهد با همه ی ذرات جهان که رقصنده هستند و دینامیسم خاص خودشان را دارند و تا مقصد مشخصی متناسب با کشش و ظرفیتشان تا یک سطحی می توانند جلو بروند، جان مایه ی این رقص رقصنده ها و ذرات رقصنده، میل است. میل را که محصول ازدواج عشق و انرژی است می توان در همه ی پدیده های دینامیک هستی ملاحظه کرد؛ آتش و باد و خاک را هم در سطح پدیده های دینامیک می شود ملاحظه و مشاهده کرد و هم از بالا به پایین اگر به آن ها نگاه کنیم، از زیر ماه تا بالای افلاک.

بعد توضیح می دهد که جان جهان همین میل است که محصول انرژی و عشق است. اگر در پی حقیقت و فاکت های مستند و به دنبال مستندسازی بحثتان هستید، خیل در خیل و انبوه در انبوه و سیلو در سیلو برایش مستند وجود دارد. آخر هم می گوید غرض از این گزاره این است که اگر این میل تقویت شود و درون جوشی آن افزون شود، از رگ و پی می جوشد و عالم را دگرگون می کند. جمع بندی با چهار بیت وحشی تمام شد. به این صورت که نقطه مرکزی کریستالی در هستی وجود دارد که میل محصول ازدواج عشق و انرژی و جان پرورده است و بی نهایت مستند برای تحلیل آن وجود دارد.

تدقیقی بر حجم کار «او»

خدای منبع انرژی؛ صدر لوح: ۳۸ ق

به بحث امروز می رسمیم. در بحث خدای منبع انرژی تدقیقی بر حجم کار «او» می کنیم. اگر بخواهیم این کار را با متناسب با درک و دریافت های متوسط خودمان انجام دهیم، به یک صدر لوح نیازمندیم. صدر لوح، نشانه ی ۳۸ از سوره ی ق است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ

و مسلم آفریدیم آسمان ها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش هنگام و نرسید ما را خواب زدگی و خستگی.

تصریح می‌کند که مجموعه‌ی عالم امکان را که سماوات و زمین و تمام پدیده‌هایی که مابین آن‌ها هستند و از حوزه‌ی شناخت ما خارج است، در شش مرحله و شش هنگام آفرینش کردیم و ما مشمول خستگی و خوابزدگی نشدیم. خواب و خستگی به ما نرسید و در ما نفوذی نتوانست بکند. در بحث انسان، خوابزدگی و خستگی جلوه‌های آنتروپیک، کهولت، مسن شدن و پیری هستند. ولی خدا تصریح می‌کند که ما مشمول آنتروپیک نیستیم. اگر ترمودینامیک یک اصل بقای انرژی درمی‌آورد و اصل دوم آن اصل آنتروپیک همه‌ی پدیده‌ها است، یک استثنا دارد که «او» از شمول آنتروپیک خارج است و خودش توضیح می‌دهد: «ما را نرسید خوابزدگی و خستگی.» آن شش مرحله هم نشان‌دهنده‌ی شش هنگام یا شش فاز یا شش دالان پمپاژ انرژی است. برای اینکه کل هستی از سماوات و اراض و آنچه که بین آن‌هاست بتوانند به تحقق و عینیت برسند. این آیه، نشانه‌ای کلیدی است که برای اینکه تدقیقی کنیم بر حجم کار «او»، این اصل را که گزاره و انشاء «او» است ما می‌پذیریم.

خدای منبع انرژی؛

غلغله

آغاز

ولوله

میانه

زلزله

پایانه

این هستی یک آغاز، یک میانه و یک پایانه‌ای دارد که هنوز به آن نرسیدیم. «او» پایانه را برای ما ترسیم کرده است، کسی این پایانه را ندیده است. آغاز به تعبیر مولوی^۱ غلغله‌ای است که جوششی بوده و همه می‌جوشیدند و از آن جوشش‌ها و غلغله‌ها هستی شکل می‌گیرد. میانه‌ی آن ولوله و پایانه‌ی آن هم زلزله است. آنچه از قرآن درمی‌آید هم همین است. یعنی ابتدای آفرینش غلغله‌ای بوده از ساخت و ساز و آفرینش و کارگاه بی‌کرانه‌ای که در داخل آن کارگاه متعدد کارگاه‌های دیگر تعبیه شده است. میانه‌اش ولوله‌ای است که خود ما هم در جامعه و تاریخ و هستی، آن را تجربه می‌کنیم. پایانه هم زلزال و دگرگونی‌های پرتکانه و اساسی است.

۱. «آغاز عالم غلغله پایان عالم زلزله / عشقی و شگری با گله آرام با زلزال‌ها»

خدای منبع انرژی؛ حجم کار

آموزه	اندیشیدن
هدایه	طرح در انداختن
کتابه	مهندسی کردن
نظاره	آفریدن
محاسبه	تجدیدیدن
معادله	پاییدن

آغاز

میانه

پایانه

حجم کار را می‌توان در آغاز، میانه و پایانه - که [در لوح فوق] در وسط قرار گرفته - در آن دو ردیف [چپ و راست] مشاهده کنیم. یک وجه کار اندیشیدن و طرح انداختن و مهندسی کردن و آفریدن و تجدیدیدن و پاییدن است. یعنی پروسه‌ی خلق است. اندیشه‌ی محوری، طراحی مرکزی، مهندسی کردن - با تعبیری که قبلاً از آن صحبت کردیم به مفهوم فراخوان دادن متناسب با مزیت و ظرفیت همه‌ی پدیده‌ها برای ساخت‌وساز است - آفرینش که سرگل هستی است و تجدید آفرینش. فصل امتحانات هم هست، تجدید در ادبیات ما به این معنی است که در انجام یک پروژه نتوانستیم موفق باشیم و آن پروژه در آستانه‌ی مردود شدن قرار گرفته است؛ یک فرصت دیگر به ما می‌دهند که درس تجدید شود. ولی تجدیدیدن خدا با این تلقی که در ادبیات ما وجود دارد نیست. تجدیدیدن یعنی بنا کردن مجدد بر مبنای اولیه. خلق مدام تجدید و تجدید و تجدید و از نو می‌شود. نهایتاً نظام پایش؛ اگر اندیشه از طرف «او» یک نظام است، طراحی، مهندس و آفرینندگی یک نظام گسترده‌ی گسترده‌ی گسترده است، پایش هم یک نظام است. یعنی «او» متعدد نظام را برای آفرینش و برپا نگاه داشتن این هستی طرح انداخته است.

از این طرف هم «او» یک موظف و مسئول است. در ادامه‌ی بحث‌ها ان‌شاءالله یک تیتراژ هم تحت عنوان خدای موظف و مسئول خواهیم داشت. کسی برای «او» وظیفه طراحی نمی‌کند، بلکه خودش برای خودش وظیفه تعریف می‌کند. در کادر تعریف وظایف و مسئولیت‌ها، آموزه، هدایه، کتابه، نظاره، محاسبه و معادله است. اندیشیدن و طرح در انداختن و مهندسی کردن و آفریدن و تجدیدیدن و پاییدن همه فعل است با جان‌مایه‌ی استمرار و نه جان‌مایه‌ی گذشته؛ اینطور نیست که یک بار اندیشید و جهان را خلق کرد؛ یک بار طراحی کرد؛ یک بار مهندسی کرد؛ نه اصلاً این‌طور نیست. همه‌ی اینها استمراری است.

حرف «ه» هم که آخر [واژگان ستون سمت چپ] آمده، هم در فارسی و هم در عربی نشانه‌ی استمرار است. آموزه یعنی یک نظام آموزشی مستمر؛ هدایه یعنی یک نظام هدایت مستمر؛ کتابه یعنی یک نظام مکتوب کردن مستمر؛ نظاره یعنی یک نظام نظارت بی‌پایان؛ محاسبه یعنی یک نظام حساب و کتاب دقیق گریزناپذیر و نهایتاً معادله به این مفهوم که آخر سر یک عدلی در کار است. از اول عدلی در کار است و آخر هم آن عدل به عنوان پایان آن محاسبه است.

این طرف را ببینید: اندیشه، طرح، هندسه، آفرینش، تجدید آفرینش مستمر، پایش. آن طرف هم وظایف: آموزش، هدایت، کتابت، نظارت، محاسبه و عدل مبتنی بر اینها. «وه» در ادبیات زبان ما واژه‌ی کوتاه تعجب است. اینجا در ذهن به این می‌رسیم که وه چه مصرف و چه انرژی و چه مهر و عشقی و چه سازوکاری در این جهان است. حجم کار «او» غیرقابل تخمین و ارزیابی است.

خدای منبع انرژی؛ رحمن: لوح ۵۵

کتاب

آفرینش

آموزش

گردش پر حساب

بوته

درخت

آسمان

ترازو

زمین

میوه

دانه

عطر

انسان

در ادامه‌ی بحث خدای منبع انرژی، اگر بخواهیم به حجم کار «او» پی ببریم سراغ گزارش خود «او» در کتاب آخر می‌رویم. سوره‌ی رحمن است که پر حکمت است؛

[رحمن] یعنی عنصر دارای سرریز مستمر. لوح ۵۵ [سوره‌ی] رحمن است. سوره‌ی رحمن را در فرهنگ ما زمان پایان پیدا کردن حیات و فوت یک نفر می‌خوانند؛ در حالی که خود این سوره مشحون از حیات است. خدا یک فهرستی در آیات نخستین سوره‌ی رحمن می‌دهد. تاکید می‌کند کتابی را آوردیم - این کتاب عطف به کتاب اصلی و اول و لوح محفوظ است که همه‌ی کتاب‌ها ذیل آن هستند - آفرینشی، آموزشی، گردش پرحسابی. بعد هم موجوداتی که ما می‌توانیم آن‌ها را لمس کنیم: بوته‌ای، درختی، آسمانی، ترازویی - به مفهوم نظام عادلانه - زمین، میوه، دانه، عطر و انسان. از کتاب بزرگ - لوح محفوظ - نهایتاً به انسان می‌رسد؛ اول کتاب، آخر انسان. فهرستی از عمل حکیمانه و پرمغزانه و پرکارانه. یعنی این هم باز محصول مابه‌ازای قبلی است. اندیشه و طرح و هندسه و آفرینش و تجلید و پایش و آموزه و هدایه و کتابه و نظاره و محاسبه و معادله، همه‌ی اینها به نوعی در گزارش لوح ۵۵، سوره‌ی رحمن، هست. کتاب آفرینش و آموزش و گردش پرحساب که همان طراحی مهندسانه است و بوته و درخت و آسمان تا انسان همه مابه‌ازا و جلوه‌های «او» و دوبازویی است که بین آغاز و میانه و پایانه قابل طراحی است.

خدای منبع انرژی؛ ملک: لوح ۶۷

صاحب ملک

قادر بر هر پدیده

آورنده حیات و مرگ

خالق هفت آسمان طبقه طبقه

آفرینش بی‌خلل و خدشه

سوره‌ی بعد، سوره‌ی ملک، لوح ۶۷ است. خدا توضیح می‌دهد که صاحب ملک، قادر بر هر پدیده، آورنده‌ی حیات و مرگ، خالق هفت آسمان طبقه طبقه و آفرینشگر بی‌خلل و خدشه است. این ملکی که خدا خلق کرده خودش صاحب آن است. یک زمان حاکمیتی ممکن است یک جایی را تصرف کند و صاحب آن شود. اینجا خلقی نکرده و پروسه‌ی کسب صلاحیتی برایش طی نکرده است؛ فقط آن را تصاحب کرده از نوع تجاری که ما می‌بینیم. خدا اهل تصاحب نیست. خودش خلق کرده است. این خلق انرژی برده و انرژی بی‌پایانی مصروف آن شده است. خدا صاحب ملک و قادر بر هر پدیده است.

اگر بخواهید بر یک مجموعه احاطه برقرار کنید مثلاً پژوهشی را سامان بدهید و بخواهید بر آن پژوهش احاطه پیدا کنید، لمس می‌کنید که چه انرژی‌ای می‌برد. آورنده‌ی حیات و مرگ است که ما آن را تجربه نکرده‌ایم و نمی‌توانیم به این مفهوم حیاتی ایجاد کرده و مرگی را رقم بزنیم یا از مرگ حیاتی را خلق کنیم؛ این امر در حوزه‌ی تجارب بشر نیست. خالق هفت آسمان است. آنجا شش مرحله را به کار برد، یعنی شش بار پمپاژ انرژی کرد. اینجا هم خلق هر طبقه از آسمان که خودش می‌داند ساختارش چگونه است و ما نمی‌توانیم به آن راه ببریم، هفت بار پمپ انرژی است. نهایتاً این انرژی‌ها چنان توفنده و سامان‌یافته و سازمانده‌ی شده است که آخر می‌گوید این آفرینش بی‌خلل و بی‌خدشه و محصول کار خدای قوی و عزیز است. عزیز هم به مفهوم پر عزت و هم مظهر انسجام محض است. چیزی که مظهر انسجام محض است یعنی یک انرژی حداکثری نامحدود در آن بکار رفته است.

خدای منبع انرژی؛ غاشیه: لوح ۸۸

کیفها، چگونگی‌ها

دقت مشاهداتی بر کیفیت ِ

خلق شتر

برافراشتن آسمان

نصب و برپایی کوه‌ها

تسطیح و گسترش زمین

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ: پس یادآوری کن، توتنها یادآوری

یادآوری کیفیت تصاعد انرژی

بعدی، سوره‌ی غاشیه لوح ۸۸ است. یک گزاره‌ی تحلیلی را خدا با محمد باز می‌کند. محمد را وادار بر تحلیل کیفیت هستی می‌کند و به او مأموریت می‌دهد کیفیت تصاعد انرژی در ساخت و ساز هستی را ذکر و یادآوری کند. لوح ۸۸ بسیار بسیار آهنگین است و بدون ساز هم خودش ریتم دارد. در آیات ۱۷ به بعد محمد را دعوت می‌کند که دیگران را به دقت و مشاهداتی و کیفیت خلق فرا بخواند.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلَاقِ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ* وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ
*وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ

به طور مداوم «کَيْفَ» می‌آورد؛ یعنی چگونگی و کیفیت تحقق. تاکید دارد بر اینکه انسان‌ها آیا دقت مشاهداتی دارند در کیفیت و چگونگی خلق شتر، برافراشتن آسمان‌ها، نصب و برپایی کوه‌ها، تسطیح و گسترش زمین؟ جالب است مرادف خلق، افعال و واژگان دیگری آورده که همه‌ی آن‌ها مستلزم مصرف یک گونه از انرژی هستند. خلق شتر؛ برپاداشتن و برافراشتن آسمان که بسیار بسیار انرژی‌بر است؛ نصب و قرار دادن و برپایی کوه‌ها با همه‌ی حجم و سنگینی و یلگی آن‌ها؛ تسطیح و گسترش زمین. در این چهار مورد، انواع افعال کیفی که انرژی برایشان مصرف شده [مطرح شده‌اند]: برای آفرینش و خلق شتر - موجود جنبه‌ی زمینی که ما آن را می‌بینیم؛ برافراشتن آسمان، نصب و برپایی کوه‌ها به‌عنوان میخ‌های تعادل‌بخش بلند زمین که خدا واژه‌ی اوتاد را برای آن‌ها به کار می‌برد؛^۱ تسطیح و گسترش زمین. یعنی از فرش‌پراکنی تا نصب، برافرازی و خلق شتر، گونه‌های مختلفی از افعال مرادف با خلق را در این گزاره‌ی کیفی و انرژی‌های متعدد و متنوعی را که مصروف این گونه از آفرینش‌ها شده بیان می‌کند. در آیه‌ی آخر این گزاره به محمد می‌گوید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»؛ «پس یادآوری کن، تو، تنها، یادآور هستی.» چه چیز را باید یادآوری کند؟ یادآوری کیفیت تصاعد انرژی در هستی. از چه مجرای؟ از مجرای دقت مشاهداتی بر کیفیت‌ها.

این سوره از سوره‌های تبیینی - هستی‌شناسانه است. خدا بآبی را با توجه به استعداد بشر باز می‌کند که آمادگی ورود به لایه‌های عمیق‌تر بحث‌ها را دارد. اینجا می‌گوید بشر در سرفصلی قرار گرفته که می‌تواند دقت مشاهداتی بر کیفیت‌ها داشته باشد و کیفیت تصاعد انرژی‌ها را یادآور شود.

خدا در آفرینش این انرژی را مصرف کرده است و در پایش هم این انرژی که ما می‌توانیم لمس کنیم، [صرف کرده است]. ما انرژی‌ای که خدا صرف آفرینش اول کرده را ندیدیم. اما انرژی‌ای را که خدا مصروف آفرینش‌های جدید می‌کند، می‌بینیم و خودمان لمس می‌کنیم. خلق جدید «او» را می‌توانیم در تجربه‌ی خودمان تا حد امکان و فهم خودمان لمس کنیم.

۱. «وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا»؛ «و کوه‌ها را [چون] امیخ‌هایی [نگذاشتیم]؟» (نبا: ۷)

خدای منبع انرژی؛ چند تعریض، یک تمثیل، یک تصریح

از کتاب آخر که کتاب گزارش است، بخشی از گزارش هم گزارش چگونگی مصرف انرژی در هستی است. این گزارش بی نهایت جلوه و زاویه و طول و عرض و بعد دارد. از این کتاب برای پیشبرد بحث خدای منبع انرژی استفاده کنیم. چند تعریض، یک تمثیل و یک تصریح وجود دارد که به پیشبرد بحث ما کمک می کند.

به این تعریض کمتر توجه کردیم. تعریض اول بر امکان ارزش عرضه ی گزارش عملکرد بی انتها تاکید می کند. از یک طرف خدا در موضعی نیست که بخواهد به کسی گزارش عملکرد بدهد. ولی واقعاً این کتاب آخر، گزارش عملکرد «او» است. یک گزارش عملکرد واقعی خدا است. معمولاً در پروژه های پژوهشی یا سیکل های اداری، یک پروژه ای که کلید می خورد و از ابتدا به انتها می رسد، آخر سر برایش یک گزارش عملکرد می دهند. ولی ویژگی گزارش عملکرد خدا این است که کاملاً داینامیک است؛ پروژه پایان پیدا نکرده است. بخشی از حقایقی را که در عمل خدا متعین است، به ما منتقل می کند.

چند تعریض:

امکان عرضه ی گزارش عملکرد بی انتها: ۲۷ لقمان

آیه ی ۲۷ سوره ی لقمان [اولین تعریض است]. صحبت کردیم سوره ی لقمان، سوره ای کیفی است و گزاره های تحلیلی و تبیینی در آن است، مثل خود لقمان که فردی تحلیلی و تبیینی است:

وَلَوْ أَنِّي فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمْلُؤُ مِنْ بَعْدِي سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات [و گزاره های] خدا پایان نپذیرد. مسلم خداست که مشجّم محض و شکست ناپذیر است.

اگر بپذیریم که کتاب آخر که در اختیار ما است و از آن استفاده می‌کنیم، گزارش فشرده‌ی فشرده‌ی فشرده‌ی فشرده است، خدا تاکید می‌کند که اگر امکان آزاد کردن انرژی بی‌پایان نوشتاری وجود داشت - یعنی بی‌نهایت قلم و درخت و بی‌نهایت مرکب از هفت دریا هست؛ یک دریا را ترسیم کنیم؛ شش دریا هم به آن متصل شود - [امکان گزارش عملکرد خدا را نداشتند]. یعنی کم و کاستی در کار نیست. خدا می‌تواند یک نظام انتشار حداکثری و نامحدود را سامان بدهد. پس در کنار خلق، این توان وجود دارد که یک نظام انتشاراتی و نشر حداکثری و بی‌پایان را خدا سازمانده‌ی کند. آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی لقمان بر این امکان عرضه‌ی گزارش عملکرد بی‌انتها تاکید می‌کند.

چند تعریض:

آسانی دانایی و احاطه‌ی محض: ۷۰ حج

تعریض دوم، بر آسانی دانایی و احاطه‌ی محض تاکید می‌کند. آیه‌ی ۷۰ سوره‌ی حج:

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
آیا ندانسته‌ای که خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟ اینها [همه] در کتابی [مندرج] است. به حقیقت این بر خدا آسان است.

در این گزاره‌ی تعریض دوم، بر نظام حداکثری دانایی و احاطه تاکید می‌کند. یعنی دانشی نسبت به همه‌ی پدیده‌ها و احاطه‌ی مبتنی بر دانش وجود دارد. اگر تاکید اول تصریح و تاکید بر نظام حداکثری انتشار بود، اینجا تاکید بر نظام حداکثری دانایی و احاطه است.

چند تعریض:

کتابت و ثبت و ضبط تام؛ ۱۲ یس

در سومین [تعریض] بر کتابت و ثبت و ضبط تام و تمام تاکید می‌کند. آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی یاسین:

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ

آری؛ ما می‌که مردگان را حیات می‌بخشیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند، با آثار او نقطه‌چین‌هاشان درج می‌کنیم، و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن احصا کرده‌ایم و برشمرده‌ایم.

در این تعریض سوم هم بر نظام حداکثری شمارش و احصاء تاکید دارد؛ شمارش یعنی شمردنی که دربرگیرنده است و هیچ چیز از قلم نمی‌افتد و از چشم عبور نمی‌کند. نظام حداکثری ثبت و شمارش که دربرگیرنده است. اینها را با انرژی‌های یک واحد انسانی مقایسه کنیم. خود ما یک واحد انسانی هستیم. می‌خواهیم یک مقاله را منتشر کنیم، دانشی کسب کنیم یا یک ثبت و ضبط آماده‌ی کوچکی را اگر بخواهیم سامان بدهیم، بینیم از یک واحد ما - به عنوان یک واحد انسانی - چقدر انرژی می‌گیرد؛ این را تیراژ بی‌نهایت بدهیم که این کتابت و ثبت و ضبط و نظام حداکثری انتشار و نظام حداکثری پایش چه انرژی‌ای را مصروف به خودش کرده است. این سه نکته در آن تعریض اهمیت استراتژیک در شناسایی‌های ما دارد.

یک تمثیل: سوره‌ی قدر

یک تمثیل هم خدا در سوره‌ی قدر آورده است؛ به ماه رمضان هم نزدیک هستیم، سوره را هم همه حفظ هستیم:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳)
تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذُنُ رَبَّهُمْ مَنْ كُلُّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)
ما [قرآن را] در شب تقدیر و اندازه‌گیری نازل کردیم. (۱) و از کیفیت شب قدر، چه آگاہت کرد. (۲) شب قدر از هزار ماه برتر و ارجمندتر است. (۳) در آن [شب] فرشتگان، باروح، به فرمان پروردگارشان، برای هرکاری که مقرر شده است [افروند آیند] (۴) آن شب [تادَم ضُج، صلح است و سلام. (۵)

این فشرده‌ای از بحث انرژی است. یعنی شب، شب کیفی است. همه‌ی کیفیت‌ها فشرده و آکاردئونی شده و خودش را در یک شب پیدا کرده و متبلور و متحقق می‌کند. به اعتبار این فشرده‌گی از کیفیت، این شب از هزار ماه برتر، ارجمندتر و عزیزتر است.

آن شب هم از ابتدای تاریکی تا سرمنزل فجر صلح و سلام است؛ صلح و سلام دو واژه‌ی رساننده‌ی کیفیت فشرده هستند. مولوی هم تصریح می‌کند:

ز تو هر صباح عیدی ز تو هر شب قدری

ز چو قدر عامیان که شبی بود مقرر

مولوی در این بیت شناخت عامیانه از قدر را نقد می‌کند. می‌گوید اینگونه نیست که در یک شب خدا یک کار کیفی را سامان می‌دهد و یک شب را شب تقدیر قرار می‌دهد. هر صبح از طرف تو می‌تواند این کیفیت را داشته باشد - که دارد - و [هر صبح] عیدی است. «عید» هم نشانه‌ی نو شدن، محصول جدید، انگاره‌ی جدید و سازماندهی جدید است. هر شب هم شب کار کیفی و شب قدر است.

اینجا وقتی خدا بحث نیروهای طبیعی را مطرح می‌کند، می‌گوید نیروهای طبیعی یا ملائک یا فرشتگان در آن شب، به رخصت پروردگارش یک دینامیسم حداکثری دارند. پروردگار صاحب منبع یگانه انرژی است. این استفاده را به نیروهای طبیعی داده که در این یک شب دینامیک، حداکثر مصرف انرژی را از منبع انرژی داشته باشند. سوره‌ی قدر یک کمک کار است که حداکثر کیفیت و حداکثر گزاره‌های کیفی در یک شب از یک منبع انرژی و به اذن صاحب منبع انرژی ساطع شده است.

یک تصریح: ۷۴ حج:

یک تصریح هم هست که کمتر به آن دقت شده است؛ در آیه‌ی ۷۴ سوره‌ی حج:

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

قدر و اندازه‌ی خدا را چنان که در خور اوست نشناختند. در حقیقت، خداست که نیرومند عزیز است.

یعنی توان آفرینش «او» و به اعتباری، توان انرژی‌ای که در آفرینش مصرف کرده مورد شناسایی بشر قرار نگرفته است. جالب است آخر همه آیاتی که در بحث از آن‌ها استفاده کردیم، «قَوِيٌّ عَزِيزٌ» آمده است. قوی یعنی نیرومند که نشان‌دهنده و شاخص انرژی

است. کسی که می‌گوییم نیرومند است، انرژی متراکمی را در درون خودش ذخیره کرده است. عزیز هم یعنی انسجام محض است. یعنی این قدر انرژی مصرف انسجام «او» شده که آن انسجام، هیچ ترک، روزن و منفذی ندارد. اینجا خدا تصریح می‌کند: «ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ قدر و اندازه‌ها، ظرفیت‌ها و داشته‌های خدا را چنانکه در خور «او» ست نشناختند. پس در کنار گزارش ما می‌توانیم از سه تعریض، یک تمثیل و یک تصریح در جمع‌بندی پایانی بحث خودمان استفاده کنیم.

سوگند به ویژه فعالان میانه

۱ بروج: سوگند به آسمان آکنده از برج.^۱

۳-۱ طارق: سوگند به آسمان و به شب درآیند/ و چه دانی چیست شب درآیند/ آن ستاره شبگرد تابند.^۲

۶-۱ شمس: سوگند به خورشید و پرتوش/ و ماه چون که از پی آن برآید/ و به روزگاهی که تابناکش سازد/ و به شب‌گاهی که بپوشدش/ و به آسمان و آنچه ساختش/ و به زمین و آنچه گسترش.^۳

۵-۱ عادیات: سوگند به اسبان دوند ملتهب/ پس آتش افروزان به نواختن سم‌ها بر زمین/ پس تازندگان بامدادی/ پس برانگیزند بدان ردی/ پس درآیند در میان گروهی.^۴

۱-۲ سوگند به انجیر و زیتون.^۵

۱. «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»

۲. «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳)»

۳. در سرتیتر مباحث و سخنرانی «ضحی» ذکر شده که با توجه به آیات قرائت شده، سوره‌ی شمس مدنظر است.

۴. «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) وَالَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَعْنَاهَا (۶)»

۵. «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَنْثُنَ بِهِ نَقَمًا (۴) فَاسَطَنَ بِهِ جَمْعًا (۵)»

۶. در سرتیتر مباحث و سخنرانی، زیتون طرح شده است.

۷. «وَالثِّينِ وَالزَّيْتُونِ»

یک کلید دیگر هم خدا به ما می‌دهد. خدا متعدد قسم یاد کرده است؛ نه از نوع قسم‌های ما. نوع قسم‌های ما برای اثبات خودمان و بحثی که مطرح می‌کنیم یا اطلاعی که به جمع یا دیگری می‌دهیم است؛ برای اینکه مورد تردید قرار نگیریم قسمی یاد می‌کنیم؛ حال یا قسم داوطلبانه یاد می‌کنیم یا از ما می‌خواهند که قسم یاد کنیم. ولی سوگندهایی که خدا یاد می‌کند به این مفهوم نیست. سوگندهای خدا به اعتبار کیفیت و پشتوانه‌ی انرژی آن پدیده است. مهم است سوگندهایی که خدا یاد می‌کند همه به ویژه فعالان این میانه است. یعنی این جهان یک آغاز و یک پایانه‌ای دارد. سوگندهایی که خدا یاد می‌کند به فعالان این میانه است. فعالان میانه یا پدیده‌های طبیعی انرژی یا موجودات انرژی یا انسان‌های انرژی هستند که یک به یک بررسی می‌کنیم.

سوگند اول، آیه ۱ سوره بروج است. سوگند به آسمان آکنده از برج می‌کند که نشان‌دهنده‌ی یک انرژی سرشار و مشحون برای طراحی‌اش است.

آیات ۱ تا ۳ سوره طارق؛ «سوگند به آسمان و به شب‌درآینده و چه دانی چیست شب‌درآینده؟ آن ستاره‌ی شبگرد تابنده.» چیزی که در شب بخواهد دریابد انرژی بسیار بسیار طوفانی مصروفش شده که شب را بتواند تابناک کند. مفهوم «و چه دانی چیست شب‌درآینده» این است که از کیفیت آن چه می‌دانی و از انرژی‌ای که صرف تصاعد این کیفیت شده چه می‌دانی؛ «آن ستاره‌ی شبگرد تابنده».

آیات ۱ تا ۶ سوره شمس: «سوگند به خورشید و پرتوش و ماه چون که از پی آن برآید و به روز، گاهی که تابناکش سازد و به شب، گاهی که بپوشدش و به آسمان و آنچه ساختش و به زمین به آنچه گسترده‌اش.» یعنی سوگند یاد می‌کند به جلوه‌ها و پدیده‌های واقعاً موجود هستی که از آن‌ها انرژی و حرکت و تابانی متصاعد می‌شود.

جلوتر که می‌آید بحث‌ها را زمینی‌تر می‌کند. حال ما که داخل خورشید نبودیم که ببینیم چه اتفاقاتی می‌افتد یا در این گردش ماه جای خورشید را می‌گیرد و بالعکس. ما از دور فقط ناظریم. ولی این پدیده‌هایی را که در ادامه اشاره می‌کند، از نزدیک ناظریم. آیات ۱ تا ۵ سوره عادیات: «سوگند به اسبان دونده ملتهب». اسب در ذهن ما دینامیسم را تداعی می‌کند. دونده و ملتهب هم هست. «پس آتش افروزان به نواختن سم‌ها بر زمین».

در حالی که می دود از اصطکاک سم بر زمین چنان دینامیکی را حمل می کند که جرقه و آتش زنه قابل مشاهده است. «پس تازندگان بامدادی، پس برانگیزند^۱ بدان ردی، پس درآیند در میان گروهی.» گروهی را با دینامیسم خودشان در بر می گیرند. اینجا به اسب که سمبل جنبدگان است [سوگند یاد شده است].

مهم است، همه جای جهان هم هست، در ایران هم هست که یک جنبدۀ ای مثل اسب هم کورس بهاره و هم کورس پاییزه دارد. در بهار که همه جان دارند و شاید خیلی به نظر نیاید؛ ولی در جایی که همه به خواب می روند، این هنوز بیدار و جهنده است و بی خستگی می دود و می دود. دهه ی ۴۰ یک کتاب زیبایی به نام «اسب می تازد» منتشر شده بود. حدود ۲۰۰-۳۰۰ صفحه بود. ۲۰۰ صفحه اول آن نوشته شده بود: «تیکوب، تیکوب،...». یک کتاب جیبی هم سال ۱۳۶۷ منتشر شده بود که [جلد آن] قرمز خیلی قشنگی بود. عنوان کتاب این بود: «آنچه که مردان درباره ی زنان می دانند» این کتاب هم ۲۰۰ صفحه بود که باز می کردید، خالی خالی بود. یعنی مردان هیچ چیز درباره ی زنان نمی دانند! کتاب اسب قشنگ تر بود. یعنی دویست صفحه «تیکوب، تیکوب،...»؛ تمثیل حرکت اسب است از اول که به این جهان آمده بدون خستگی می تازد. هم بشر را جلو می برد، هم پروژۀ و هم درشکه را جلو می برد. با آن کورس پاییزی و بهاری سامان می دهند. خدا هم احترام آن را نگه می دارد و پنج آیه ی صدر سوره ی عادیات - عادیات هم خودش یک کلمه ی داینامیک است - را به اسب جهنده اختصاص می دهد.

آیه ی ۱ سوره ی تین را هم اختصاص می دهد به دو گیاهی که انرژی در خودشان متراکم کردند و به خورندگان نشان این انرژی را منتقل می کنند؛ به انجیر و زیتون سوگند می خورد.

۵- نازعات: سوگند به آنان که به سختی جان ستانند / و سوگند به آنان که به گونه ویژه رهسپار می شوند / و سوگند به آنان که شناکنان شناورند / پس در پیشی گرفتن سبقت گیرند / پس در کار تدبیر می کنند [گره گشایند].

در سوره‌ی نازعات آرام آرام سراغ انسان می‌آید. یعنی ویژه فعالان که اول خورشید است و بعد در سطح پایین تر اسب و در سطح لمس کردنی، ما زیتون و انجیر را می‌جویم و لمس می‌کنیم، اگر سوار اسب نشدیم ولی همه زیتون و انجیر را خورده‌اند؛ اینجا سراغ انسان می‌آید. آیات ۱ تا ۵ سوره‌ی نازعات که سوره‌ی انحصاری آقای طالقانی در تفسیر است. واژگانی که به کار رفته را اول بار آقای طالقانی به این شکل به کار برده است. «سوگند به آنان که به سختی جان ستانند، سوگند به آنان که به گونه‌ی ویژه رهسپار می‌شوند» یعنی خودشان اصلاً یک روش حرکت هستند. خیلی قشنگ است. «سوگند به آنان که شناکنندگان شناورند.»

اولین بار آقای طالقانی «سباح» را به شناوری معنی می‌کند. انسان‌هایی که شناکان غوطه‌ورند. «پس در پیشی گرفتن سبقت گیرنده‌اند.» اینجا اصل پیشتاز درمی‌آید که خدا پیشتازی را به یحیی و همسرش، زکریا و همسرش در قرآن منتسب می‌کند که در خیر از همه پیشی می‌گیرند.^۱ اینجا به انسان‌های کاملاً زمینی می‌رسد که ما هم می‌توانیم جزو آن‌ها باشیم. حال اگر ما سبقت گیر و پیشی گیر و غوطه‌ور نیستیم، اما «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا» پس گره‌گشایان، سازمان‌دهندگان، استراتژها در کار تدبیر می‌کنند؛ به همه‌ی کسانی که در این هستی [فعالند، سوگند یاد می‌کند]. خدا اهل سانسور و حذف نیست؛ این خیلی مهم است. از خورشید که در بالا رخشانی می‌کند تا سطح بعدی که ماه و بروج و آسمان‌ها و کهکشان‌ها و همه‌ی عناصر داینامیک دست‌اندرکار هستی که انرژی مصرفشان شده و خودشان هم انرژی متصاعد می‌کنند، به اعتبار ژن و ساختار و فعالیت و بی‌کار نبودنشان در هستی خدا سوگند یاد می‌کند. یک بیکاره ندیدید که خدا به او اعتنا کند، به یک بیکاره قسم بخورد، به کسی که پروژه‌ای تعریف نکرده اعتنا کند. خدا خودش مظهر کار است. اینجا هم به خورشید، ماه، بروج، زیتون، انجیر، اسب و انسان‌هایی که مشی و مرام و منش ویژه دارند - تاریخ با مشی و مرام و منش آن‌ها جلو آمده - خدا سوگند یاد کرده است. به کسانی [سوگند یاد می‌کند] که اهل سباح و

۱. «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَاهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِغُونَ فِي الْحَيَاتِ وَيَدْعُونَ رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ»؛ «پس [دعای] او [زکریا] را اجابت نمودیم، و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته‌او آماده‌حل [کردیم، زیرا] آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند و ما از روی رغبت و بیم‌ی خواندند و در برابر ما فروتن بودند.» (انبیاء: ۹۰)

شناوری هستند، این تلقی را از هستی دارند که آمده‌اند غوطه بخورند و پروژه را در این غوطه‌وری پیش ببرند، به کسانی که اهل سبقت گرفتن و پیشتازی هستند، در کارها تدبیر می‌کنند، استراتژی طراحی می‌کنند، مرحله‌بندی می‌کنند و گره‌گشا هستند.

پرده‌ی آخر

۶-۷ نازعات: ۱. آن روز که لرزند بلرزد/ و از پی آن لرزه‌ای [دگر افتد].

۷-۱ تکویر: ۲. آن گاه که خورشید به هم در پیچد/ و آن گاه که اختران همی تیره شوند/ و آن گاه که کوه‌ها به رفتار آیند/ وقتی شتران ماده وانهاده شوند/ و آن گاه که وحوش را همی گرد آرند/ دریاها آن گاه که جوشان گردند/ و آن گاه که جان‌ها به هم در پیوندند.

۴-۱ انفطار: ۳. آن گاه که آسمان ز هم بشکافد/ و آن گاه که اختران پراکنده شوند/ و آن گاه که دریاها از جابرجایی گردند/ و آن گاه که گورها زیر ویز شوند.

۱ قمر: ۴. نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.

۴-۱ زلزله: ۵. آن گاه که زمین به لرزش خود لرزاید شود/ و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند/ و افسان گوید: «[زمین] را چه شل است؟»/ آن روز است که [زمین] اخبار خود را حدیث کند.

به پرده‌ی آخر می‌رسیم. پرده‌ی اول که آفرینش بود - آغاز که از گزارش خدا برای اینکه بینیم چقدر انرژی مصرف آن شده استفاده کردیم؛ نه این تخمین بزنیم، [بلکه] درک کنیم که چه انرژی‌ای مصرف آن شده است. در آن میانه که ولوله‌ای هست و در این میانه ما هم می‌توانیم در ولوله‌های تغییردهنده و عبور از وضع موجود به وضع مطلوب مشارکت داشته باشیم.

۱. «يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ» (۶) تَبْنِيهَا الرَّادِفَةُ (۷)»

۲. «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ (۱) وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (۳) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (۴) وَإِذَا الْوُحُوشُ خْشِرَتْ (۵) وَإِذَا الْبُحَارُ سُجِّرَتْ (۶) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (۷)»

۳. «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ فَجُورَتْ (۳) وَإِذَا النَّبُورُ بُعْثِرَتْ (۴)»

۴. «اَفْتَرَيْتَ السَّاعَةَ وَاشْتَقَى الْقَمَرَ»

۵. «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالًا (۱) وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالًا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا (۴)»

پایانه را هم خدا به گونه‌ای ترسیم می‌کند که نشان می‌دهد چه انرژی وحشتناکی بنا است در آن روز آزاد شود. انرژی‌ای که ما نمی‌توانیم به کنه آن پی ببریم، می‌توانیم با این گزارش سینماتیک که خدا از پایانه داده، آن را ترسیم کنیم.

آیات ۶ تا ۷ سوره‌ی نازعات: «آن روز که لرزنده بلرزد و از پی آن لرزه‌ای» یعنی یک نظام زلزله و لرزش و پس لرزه.

آیات ۱ تا ۷ سوره‌ی تکویر: «آنگاه که خورشید به هم در پیچد، آنگاه که اختران همه تیره شوند، آنگاه که کوه‌ها همه به رفتار آیند، وقتی شتران ماده وانهاده شوند، وانگه که وحوش را همی گرد آورند، دریاها آنگه که جوشان گردند و آنگاه که جان‌ها به هم در پیوندند.»

در فصل آفرینش، سیر انرژی‌ای را که مصرف این پدیده‌ها شده توضیح داد. در میانه به این پدیده‌های انرژی یک قسم یاد کرد، در پایانه چگونگی افول را توضیح می‌دهد. «آنگاه که خورشید به هم در پیچد» قبلاً خدا به خورشید سوگند یاد کرده است. خورشید که می‌توانیم بگوییم یک پدیده‌ی حداکثری در ذهن همه‌ی موجودات است - همه‌ی نباتات درک کردند که این خورشید یک جلوه‌ی حداکثری خدا است؛ به امید او از شب عبور کرده و به صبح می‌رسند؛ جنیدگان و انسان هم که یک جنبه‌ی پیشرفته و سازمان‌یافته است هم به همین ترتیب. یعنی خورشید برای همه محترم است و اعتبار دارد. این عنصر برای همگان محترم و معتبر آخر سر «به هم در پیچیده» است، به افول می‌رسد، در چارچوب بحث ترمودینامیک هستی‌شناسانه مشمول آنتروپی می‌شود. «اختران همی تیره شوند» قبلاً خدا به آسمان‌های آکنده از بروج احترام گذاشته و این اختران به تیرگی می‌گیرند. «آنگاه که کوه‌ها به رفتار آیند.» از حرکت باز می‌ایستند. «وقتی شتران ماده وانهاده می‌شوند.» بسیار زیباست. یعنی شتر ماده در جامعه‌ی اشتران هیچ وقت وانهاده نیست. همیشه دورش خیلی از شتران نر هستند. می‌گویند در آن زلزله دیگر شتر نری فرصتی ندارد که به این شتر ماده توجه نشان بدهد و تقریبی پیدا کند. شتران ماده به حال خودشان وانهاده هستند. «وانگه که وحوش را همی گرد آورند.» در فیلم‌ها نشان می‌دهد وقتی بوفالوها می‌آیند زمین می‌لرزد. وحوشی که زمین لرزه راه می‌انداختند، جمع می‌شوند و در فسنی در آن روز قرار می‌گیرند. «دریاها آنگه که جوشان گردند و آنگاه که جان‌ها به هم در پیوندند.»

آیات ۱ تا ۴ سورهی انفطار: «آنگاه که آسمان ز هم بشکافد، آنگاه که اختران پراکنده شوند، آنگاه که دریاها از جا پرکنده گردند و آنگاه که گورها زیر و زبر شوند.»
آیهی ۱ سورهی قمر: «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.»
آخر سر خدا به انسان می‌رسد. آیات ۱ تا ۴ سورهی زلزله: «آنگاه که زمین به لرزش خود لغزانیده شود و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند.» یعنی آخرسر زایمان زمین است. ببینید چه انرژی‌ای صرف زایمان می‌شود! آن فریادهای زیر زایمان محصول مصرف انرژی است. «انسان گوید زمین را چه شده است؟ آن روز که زمین اخبار خود را حدیث کند.» زایمان زمین برون داد آن چیزی است که از مجتمع انسانی و جنبدگان دیده و بیرون می‌ریزد.

پرده‌ی آخر:

انرژی انفجاری و که چه دگرگونی

پرده‌ی آخر که خدا ترسیم می‌کند، پرده‌ای انفجاری است. اگر از گزارش خدا در آفرینش رسیدیم به اینکه «وه چه انرژی‌ای مصرف شده» اینجا مقابلش «وه که چه دگرگونی‌ای رقم می‌خورد و چه انرژی‌ای مصرف این دگرگونی می‌شود.» همه فکر می‌کنند انرژی فقط مصرف ساخت و ساز می‌شود. ولی بالاخره یک انرژی انفجاری هم مصرف دگرگونی انفجاری پرده‌ی آخر هم می‌شود. بلندمرتبه‌هایی که در فیلم‌ها با دینامیت در سه ثانیه منفجر می‌شوند، این دینامیت چه انرژی‌ای دارد که آن را بر پایه‌های بتنی حداکثری شلاق می‌زد و سه ثانیه فرو می‌ریزد.

یک مرتبه در بحث تاریخ^۱ مطرح شد، در المپیک ۱۹۷۶ برای اولین بار بود که ۱۰۰ و ۲۰۰ متر سرعت را که همیشه در اختیار سپاهان بود یک سفید روسی - والری برزوف^۲

۱. مجموعه مباحث «هشت فراز، هزار نیاز» که توسط شهید هدی صابر در تبیین تاریخ معاصر ایران ارائه شده است.

۲. Valeriy Pylypovych Borzov: متولد ۱۹۴۹ و اصالتاً اوکراینی که به نمایندگی از اتحاد جماهیر شوروی در المپیک ۱۹۷۲ مونیخ موفق شد قهرمان مسابقات دو ۱۰۰ و ۲۰۰

- فتح کرد. روی این والری برزوف آزمایشی انجام داده و به این رسیده بودند که انرژی‌ای که او صرف رسیدن به خط پایان می‌کند، خیلی کمتر از آن است که از والری برزوف روی پیست ریخته شده بود. حجم انرژی‌ای که روی پیست ریخته شده بود، قابل مقایسه با انرژی صرف‌شده توسط والری برزوف برای اینکه از نقطه‌ی اول خیز به نقطه‌ی آخر برسد، نبود. آخر کار - آخرت - هم به نظر می‌رسد یک اتفاق این‌چنینی رخ خواهد داد. انرژی‌ای به طور انفجاری آزاد خواهد شد که همه‌ی جلوه‌های انرژی جهان - مثل ماه و خورشید و ... - را در بر گرفته و منکوب و مغلوب می‌کند.

آغاز عالم غلغه
پایان عالم زلزله
مابین این دو ولوله

بحث را به پایان می‌بریم؛ تا یکی دو هفته‌ی آینده بحث خدای منبع انرژی را جمع کنیم. مولانا یک بیت دارد و جهان را ترسیم می‌کند. فشرده‌ترین جهان‌بینی مولوی در این [بیت] نهفته است:

آغاز عالم غلغه، پایان عالم زلزله
عشقی و شکری با گد آرام باز زلال؛

در جهان‌بینی او آغاز عالم - که هنوز انسانی در کار نبوده - غلغه و نظام جوشان بوده است. هر پدیده‌ای جای خودش را پیدا می‌کرده، خدا هم که فراخوان داده؛ ذرات بیانند که بناسست ساخت و سازی صورت بگیرد. در این فراخوان همه به طوع می‌آیند. طوع در ادبیات ما یعنی اطاعت کورکورانه به خصوص وقتی که تشکیلاتی می‌شود. ولی طوع در ادبیات خدا به مفهوم پیوستن داوطلبانه است. طوع یعنی با یک میل درون داوطلبانه به یک پروژه پیوستن است. همه با طوع می‌آیند و کسی که با طوع می‌آید معلوم است

متر شود. وی در دو ۱۰۰ متر رکورد ۱۰/۱۴ ثانیه را از خود بر جای نهاد. در المپیک ۱۹۷۶ مونترال وی موفق به کسب مدال برنز در دو ۱۰۰ متر و ۴*۱۰۰ متر شد (به نقل از مدخل انگلیسی دانشنامه‌ی ویکی).

انرژی‌ای در درون دارد. «آغاز عالم غلغله» مولوی درست است؛ «پایان عالم زلزله». «عشقی و شکری با گله آرام با زلزال‌ها» وسط غلغله و زلزله را اختصاص به انسان می‌دهد. انسان در مابین غلغله و زلزله، عشقی می‌ورزد؛ عشق به آفرینش او و عشق به پروژه‌هایش است که در انرژی‌ای که مصرف می‌کند، متعین و متحقق می‌شود. «شکری می‌گذارد» به این مفهوم که با ادبیات حنیف‌نژاد از امکانات پیرامونش استفاده می‌کند. حنیف‌نژاد در کتاب «راه انبیاء» تصریح می‌کند که شکر به مفهوم تسبیح انداختن و سبحان‌الله گفتن نیست. شکر به مفهوم استفاده‌ی حداکثر از امکانات پیرامون است. مولوی هم تأیید حنیف‌نژادی را قرن‌ها قبل پذیرفته و با ادبیات خودش تنویریه کرده است؛ شکری می‌کند انسان. یعنی از امکانات استفاده می‌کند، همراه با گله و غر زدن. غرولند و شکوه‌ای هم انسان با خدا دارد. اما عشق و شکر و گله آرام تا سرفصل زلزال‌ها پیش می‌روند. آخر عالم هم که زلزله است. پس درست است:

آغاز عالم غلغله، پایان عالم زلزله

عشقی و شکری با گله آرام با زلزال؛

یعنی آنچه از این گزارش آخر و از مولوی درمی‌آوریم و از تجربه‌ی خودمان هم می‌توانیم تشخیص بدهیم این است که آغاز عالم غلغله و پایان زلزله است؛ مابین این دو هم ولوله است. ولوله‌ای که ما هم در آن می‌توانیم مشارکت بجویم. دورانی که فیکس است و اتفاقی نمی‌افتد معلوم است که ولوله‌ای در کار نیست. ولی ما با پروژه‌هایی که تعریف می‌کنیم، با منبع انرژی بی‌پایانی که درون ما به ودیعه نهاده شده، برخورد فعال کرده و استفاده کنیم، ما هم با تزریق انرژی به پروژه می‌توانیم ولوله‌ای در ایرانی که به نظر می‌رسد از ولوله تهی شده است - ولی این چنین نیست - مشارکت بجویم. تگه‌ی دوم جلسه، بحث در اختیار یکی از دوستان است؛ بیشتر از یکی دو هفته روی آن کار کرده است. ان‌شاءالله بمانیم و بحث را گوش کنیم. خیلی ممنون از توجه‌تان.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده: سهم ساختار خلقت در انرژی‌بخشی و انگیزه‌بخشی به انسان در پیشبرد پروژه‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. عنوان بحث «سهم ساختار خلقت در انرژی‌بخشی و انگیزه‌بخشی به انسان در پیشبرد پروژه‌ها» است. قبل از آغاز بحث، به چند دلیل باید عذرخواهی کنم. اول اینکه بیش از یک سال و اندی است که بحثی ارائه ندادم و به خاطر آن عهدی که از ابتدا داشتیم، عذرخواهی من از این کم‌کاری را بپذیرید. دوم اینکه آن خطا را نمی‌خواستم با خطای تازه‌ای جبران کنم و با خطای تازه وضعیت را بدتر کنم. بحث الان را سعی کردم تکمیل و منسجم کنم. ولی به هر حال ضعف‌هایی هم دارد؛ ولی بر من بپذیرید که ارائه‌ی بحث را ترجیح دهم.

اگر یک نگاه اجمالی به دغدغه‌های آغازین بحث «باب بگشا» داشته باشیم، می‌بینیم که ما از حیرانی شروع کردیم که توصیف وضعیت ما در آن روز آغازین بود. این حیرانی را محصول این می‌دانستیم که خدا در میدان غایب بود. ما در برقراری رابطه با «او» بحران داشتیم. به دلیل فاصله‌ی زیاد با مبدا هستی از سازوکارها و دینامسیم هستی دور افتاده بودیم. به همین اعتبار عضو فعال هستی نبودیم. در پی آن به دنبال متدی برای خروج از این بحران بودیم. با تاکید ویژه بر «باب بگشا» و این تلقی که اگر حرکتی را آغاز کنیم که قانونمند باشد، یاری‌گر همراهی هست که ما بتوانیم به واسطه‌ی مددجویی از آن بحران را سپری کنیم.

در مرحله‌ی تبیین، داشته‌های خدا مورد بررسی قرار گرفت و سعی بر آن شد که سهم هر کدام از داشته‌های خدا در حل بخشی از بحران‌ها معلوم شود. بحث خدای منبع انرژی از اینجا حائز اهمیت است. مسئله‌ی ما این بوده و است که نسل ما پروژه‌ای را آغاز نمی‌کنیم. کاری را شروع نمی‌کنیم. چند صباحی است که نسل ما کاری هم کرده ممکن است نیمه‌تمام بگذارد و بعضاً در ذهن خودشان تمام شده تلقی کنند. چه کنیم؟ چگونه می‌توان این انگیزه و انرژی را با خود حمل کرد تا پروژه‌ها را به پایان ببریم؟ این درحالی است که خدای مبدا هستی برعکس این ویژگی را دارد. مضافاً اینکه اصرار دارد انسان‌ها را به عزم‌داری، اراده‌مداری و صبر و استقامت مجهز کند. خیلی از آیات مرتبط با اثبات این جدیت و عزم‌داری خداوند را آقای صابر را گفتند.

من سه نمونه را برایتان می گویم که یکی از آن‌ها مشترک است و دو مورد تفاوت دارد. بعد از این روی ساختار خلقت و انسجامی که خدا به خلقت داده و نقش آن ساختار در ایجاد انگیزه و انرژی صحبت می کنیم. آیه ی ۳۸ سوره ی ق خوانده شد:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسْتَأْذِنُ لُغُوبٍ»

واژه «لُغُوبٍ» مطلق خستگی را می رساند. در جلد ششم قاموس قرآن بحث مفصلی دارد که آنجا می گوید خستگی شدید منظور نیست، هیچ خستگی وجود ندارد؛ حتی ملالت و رنج ساده هم برای خدا وجود ندارد. این اوج انرژی است. آیه ی ۱۷ سوره ی مومنون:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ»

آنجا هم باز دقت های ادبی که روی لغات شده «سَبْعَ طَرَائِقَ» به این تاویل می توان حساب کرد که خداوند برای خلق و خلق جدید برو و بیایی در آسمان ها به راه انداخته که قبلاً بحث آن شده و هیچ وقت هم از خلق خودش غافل نبوده است. آیه ی بعدی که می توان به آن اشاره داشت، آیه ی ۲۹ سوره ی رحمن است:

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»

همه ی این خلقت از خدا مسئلت دارند و می خواهند مشکلاتشان حل شود و خداوند به آن ها پردازد. خدا هر روز در انجام کاری نو است. اینجا کلمه ی «شَأْنٍ» بار معنایی عمیقی دارد که به خاطر کمبود وقت از آن عبور می کنم.

آنچه می توان گفت این است که خدا انرژی عظیمی را صرف کرده و عزم خاصی را در پشت پروژه ی خلقت نهفته داشته است. حال اگر ما بخواهیم رنگ و صبغه ی الهی به خودمان بگیریم و در تعیین رابطه با «او» به رفع این نقیصه در خودمان پردازیم [باید به هدفمندی خلقت توجه کنیم]؛ چون من خودم را مرور کردم؛ در انواع و اقسام کارها نقیصه در ما خیلی جدی است - در کارهای اقتصادی، فرهنگی، فعالیت های دانشجویی. اگر به این نقیصه نپردازیم، در آینده به مشکلات جدی بر می خوریم. این دغدغه ی بنده هم بوده که روی آن تمرکز کرده و بحث را آماده کردم.

حال ببینیم خدا در ساختار خلقت چه ویژگی هایی را ایجاد کرده که بر اساس آن ها، این انرژی نه به صورت مقطعی، بلکه به صورت مداوم به انسان منتقل شود.

یکی از آن‌ها هدفمندی خلقت است. یک دسته از آیات، آیاتی هستند که در ارتباط با هدفمندی کل هستی می‌باشند. سپس آیاتی که اثبات هدفمندی در ارتباط با انسان را مطرح می‌کند. آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی ص:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»

یعنی به بطلالت و بیهوده نبوده است. آیه ۸۵ سوره حجر:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»

یعنی یک حقیقتی هست. آیات مشابه و متعدد زیاد است. اینکه هدف خلقت دقیقاً چیست به نظر من در وهله‌ی دوم و اهمیت آن در مرتبه‌ی دوم است. مهم این است که اساساً هدفداری باشد؛ این را در جمع‌بندی توضیح می‌دهم. مسئله‌ای که هست اگر ما بخواهیم هدفی داشته باشیم در ساختاری که بی‌هدف باشد، ما هم قطعاً به پوچی و عبث می‌رویم. خیلی مهم است در ساختار هدفمند می‌توان هدف تعریف کرد. این هدفمندی بزرگترین عامل برای انتقال انرژی است.

هدفمندی خلقت در رابطه با انسان در آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی مومنون خیلی مشهود است:

«أَلْحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»

یا آیه‌ی ۳۶ سوره‌ی قیامت:

«أَلْيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»؛ «آیا انسان گمان می‌کند به حال خود رها شده؟»

بحث اهداف خلقت به خاطر این بود که ما آنجایی می‌توانیم هدف و پروژه تعریف کنیم که ساختار خلقت هم هدف داشته باشد. اینجا دو نکته است. اولاً باید اهداف خلقت را به درستی فهم کنیم. دوم اینکه هدفی که انسان برای خودش اتخاذ می‌کند باید در چارچوب آن اهداف خلقت باشد تا معنی‌دار باشد.

مطلب دوم، قانونمندی هستی است. آیات زیادی در این مورد هست. یک دسته از آیات بیانگر قوانین طبیعی و نظم طبیعت هستند:

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»

و یا آیه‌ی ۳ سوره‌ی لیل:

«وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى»

آنچه در بحث قانونمندی طبیعت مطرح است اصراری است که خدا در بهره‌مند ساختن انسان از نظم و قوانین طبیعت دارد. آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی جاثیه:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی ملک:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا»

در سوره‌ی نحل بیش از ده آیه به طور کامل به این بحث می‌پردازد و در همگی ارتباط بحث را با بهره‌مندی انسان بیان می‌کند. یک دسته از آیات تحریک انسان به کشف قواعد است؛ آیه‌هایی که «کیف» دارد. بخشی از این قواعد، اجتماعی و بخشی از آنها قواعد خلقت هستند.

«وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رَفَعَتْ* وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ* وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»
(غاشیه: ۲۰-۱۸)

آقای صابر کاملاً بحث آن را مطرح کرد. دسته‌ای از آیات زمان‌مند بودن و محدوده‌داری را مطرح می‌کند که باید دید چه سهمی در انگیزه‌بخشی به انسان دارند. معتقدم باید رصد کرد آیا این قانونمندی جایی هم اثر گذاشته و باعث پیشبرد پروژه‌ها و رشد شده است. جایی که به خوبی می‌شود آن را دنبال کرد، علم است. علم محصول باور به نظم واحد جهان و قوانین طبیعی است. در کتاب علم و دین، نوشته ایان باربور، ترجمه‌ی آقای خرماشاهی، یک نقطه‌ی وصلی را بین رنسانس و دوران تسلط کلیسا مطرح می‌کند و معتقد است که یاری‌های دین باعث برآمدن علم شده است. نقل قول‌های مختلفی هم عنوان می‌کند. می‌گوید:

«یکی را اگر بتوان نقطه‌ی مشترکی و خط وصلی بین قرون وسطی و رنسانس پیدا کرد، آن اعتقاد به قابل فهم بودن طبیعت و سامان‌مندی و انتظام جهان می‌باشد و در بررسی‌های مختلف ... [از قول وایتهد می‌گوید] نظر من این است که ایمان به امکان علم از دیرباز در تکمیل و تکامل نظریه‌ی علمی جدید دخیل بوده است. این اقتباس ناخودآگاهانه از الهیات قرون وسطایی بود.»

چرا من این را مطرح می‌کنم؟ به خاطر اینکه اگر ما بیابیم گزاره‌هایی را مرتب پشت سر هم ردیف کنیم و مدعی باشیم که اینها در انرژی تاثیرگذار هستند و ما می‌توانیم پروژه‌ای را تعریف کنیم، بدون اینکه ردپایی از این تاثیرگذاری داشته باشیم، بحث ما خیلی به جان نمی‌نشیند.

آقای مهندس میثمی در شماره‌ی ۲۷ نشریه‌ی چشم‌انداز مقاله‌ای تحت عنوان «قرآن و علم‌آفرینی» دارد. از قول اقبال می‌گوید قرآن گویش آفرینش است. در سیر مقاله به این می‌رسد که معتقدم باید به متن واقعیت رفت و قوانین خلقت را بیرون کشید. از همین اتخاذ و استخراج قوانین بود که علم زاییده شد.

طرح بحث علم‌آفرینی و اینکه فهم و پذیرش قانونمندی در طبیعت بسیار انگیزه‌بخش است، باز یک سوال را در کتاب «علم به کجا می‌رود» [نوشته‌ی ماکس پلانک] مطرح شده با هم مرور کنیم که بحث در این نقطه و برای این بخش کامل شود. آنجا پلانک می‌گوید که اگر دانشمندی شش مرحله‌ی علم را کامل طی کند و به نقطه‌ی اوج برسد و تجربه‌ی او به یک اصل تبدیل شود، اگر کاخ علم آنجا فرو ریخت و اگر نظریه‌ی او مردود اعلام شد آیا باید مایوس شود؟ آیا دیگر نمی‌تواند کار کند؟ آیا موتور علم می‌خواهد؟ آنجا می‌گوید قطعاً این‌گونه نیست. اینکه علم رشد یافته و هیچ دانشمندی از مردود شدن نتایج کشفش مایوس نمی‌شود به این دلیل است که دانشمند هم به عنوان بشر به نظم و واحد جهان ایمان و اعتقاد دارد. راه علم با این موتور متحرک ایمان به نظم واحد جهان ادامه پیدا می‌کند.

اما به غیر از این قوانین، یکسری قوانین اجتماعی هم وجود دارد که باید به آن‌ها پرداخت. آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی یونس از سنن اجتماعی سخن می‌گوید:

وَلَا يَسْتَفِيدُونَ

آیات مشابه هم هست. آیه‌ی معروف سوره‌ی قصص - آیه‌ی ۵:

«وَوَرِّدُ أَنْ تَمُنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَهُمْ أَمْنَةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

این قوانین در رابطه با انسان و اعمال انسان هم یک شکل و شمایل خاصی به خودش می‌گیرد. قانونمندی نتیجه‌ی اعمال:

«جَزَاءُ بِمَا كَلُوا يَعْمَلُونَ»،

«السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» اینجا شکل می‌گیرد. به خاطر وجود چنین قانونی است. یک زمان نتیجه و بازخورد عمل من را خدا می‌خواهد ترکشی به من داشته باشد یک سری آنجا به خاطر سبقت‌گیری در اعمال خیر اقدام می‌کنند. آیه‌ی ۲۸۶ سوره‌ی بقره:

«لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَوْسَعَهَا لَهَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»

دستاوردها این است که هرکس به نفع خودش است. این قانونمندی‌ها است که انگیزه و انرژی و امیدواری برای طی طریق به آدم می‌دهد. اما جمع‌بندی بخش اول بحث این است که انسان وقتی می‌تواند انگیزه‌مند شود و انرژی لازم برای انجام کار و تمرکز بر کار داشته باشد که احساس کند تلاش‌هایش به ثمر می‌نشیند و عملی که انجام می‌دهد به شرط رعایت قوانین و قواعد، منتج به نتیجه است.

یک سوال که سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ در دانشگاه مطرح بود این بود که می‌گفتند تلاشهایی که در دانشگاه انجام می‌شود به چه نتیجه‌ای می‌رسد؟ همه دنبال نتیجه بودند. بزرگترین عامل سرخوردگی همین بود. یک بار من درگیر این مباحث بودم. بعد از اینکه امتحانات سال ۱۳۸۲ عقب افتاده بود، در دانشگاه بحث سر این بود که اعمال ما هیچ فایده‌ای ندارد و باید این را کنار گذاشت و کار فرهنگی کرد و باید کتاب خواند. تمام این دیالوگ‌ها را با خودم مرور می‌کردم که وارد خوابگاه شدم. ورودی خوابگاه سالن بدنسازی بود. یکی از هم‌اتاقی‌های من در سالن بدنسازی وزنه خیلی سنگینی را بلند کرده و عریده می‌کشید و خیلی شاد بود. من طعنه‌ای زدم و به او گفتم چه لزومی دارد چنین وزنه سنگینی برداشتی؟ گفت تو نمی‌فهمی! جلوی آینه ایستاد و فیگور گرفت. او دنبال نتیجه بود. چون نتیجه را می‌دید انگیزه داشت و وزنه‌های سنگین بلند می‌کرد. هر روز اقدام جدید و تکنیک جدید را تمرین می‌کرد. پیش خود گفتم ما چرا این‌طور نبودیم؟ ما نمی‌دانستیم کجا باید نتیجه‌ی اعمالمان را ارزیابی کنیم. قانونمندی را اصلاً نه می‌شناختیم و نه به آن می‌پرداختیم. تصور من این است که اگر به اندازه‌ی کافی به بحث هدفمندی و قانونمندی بپردازیم، هدفی تعریف کنیم و ضوابط را رعایت کنیم آنجا دیگر دنبال نتایج نیستیم. اگر دنبال نتیجه به معنای هزینه - فایده هم نباشیم، باز می‌دانیم کجا ارزیابی کنیم که دستاوردهای عمل ما کجاست.

برای اینکه اثر قانونمندی خلقت را حس و لمس کنیم، من قسم‌های قرآن را که با بحث آقای صابر انطباق هم دارد، در جزء سی بررسی می‌کنم. قسم‌های انسان بیشتر برای اصرار است؛ ولی من معتقدم قسم‌های خدا برای استدلال یا مبنای استدلال است. استدلال چه؟ یکی اینکه تمام قسم‌ها رابطه محکم محتوایی با ادامه‌ی آیات در سوره‌ها دارند و تمام زوایای ذهنی که انسان به لحاظ ذهنی معتقد می‌شود که راه مسدود است و بن‌بست است و نمی‌شود رفت، این‌ها را می‌شکند. من سه سوره را بررسی می‌کنم.

به این می‌پردازیم که جزء سی چیست؟ نکته‌ی اول درباره جزء سی و تکرار این گونه از قسم‌ها، این است که جزء سی آیات مکی است. ما می‌خواهیم لمس کنیم قوانین تأثیری هم دارد یا خیر. آیات کوتاه است، حرارت دارد، لحن دارد، دعوت به اصول بنیادین است و دقیقاً در شرایطی است که مسلمانان کم هستند و قرار است راه پرمسئله و پرمصیبتی را دنبال کنند. خدا می‌خواهد ابتدای راه برای انسان‌ها انگیزه ایجاد کند با قسم‌هایش شروع می‌کند. در سوره‌ی فجر به صورت محکم می‌گوید:

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حُجْرٍ»

یعنی آیا خردمندان در این مواردی که به آن‌ها قسم خوردیم ارزش قسم خوردن را حس می‌کنند؟ اگر دوستان فرصت داشته باشند، جاهایی که در قرآن قسم هست، ارتباط آن را با سوره بررسی کنند. من سه مورد را انتخاب کردم. سوره «والعصر» همه‌خوانده‌ایم، بحث خسران مطرح است؛ به دلیل از دست رفتن زمان خسران مطرح است. این زمانی که دارد از دست می‌رود، ارزشی دارد و لایق قسم خوردن است. اگر از همین زمان استفاده شود و عمل صالح انجام بگیرد، همین عصر و زمان هنر کیمیاگری دارد و زمان‌مندی در خلقت یک قانون است و بستر رشد آدم‌ها می‌باشد. سوره‌ی فجر می‌گوید:

«وَالْفَجْرِ* وَلَيَالٍ عَشْرٍ* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ»

ادامه‌ی سوره به اینجا می‌رسد که سیاه‌ترین حالت‌ها و سیاه‌ترین حاکمیت‌ها را تغییر دادیم و شرایط را به گونه‌ای دیگر کردیم. دقت کنیم به فجر که یک قانون و ضابطه الهی است و اینکه تعریف آن هم به معنی وجود صبح صادق و سپیدی بعد از هر سیاهی است. انتظار خدا در ادامه‌ی سوره این است که انسان سیاهی‌های درون خودش و بیرون خودش را با اتکا به این قانون و با پذیرش و فهم این قانون بزدايد. اینکه قانونی هست که در پس هر سیاهی، یک سپیدی طلوع می‌کند و فجرى داریم. اگر این قانون را بپذیرید ضرورتاً سیاهی‌ها را هرچقدر تار و سیاه باشد، به نبرد با آن‌ها برمی‌خیزید. در ادامه‌ی قسم‌ها می‌گوید: «وَلَيَالٍ عَشْرٍ» یعنی اگر زمان صرف کنید و وقت بگذارید. «وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ» و اینکه اگر جفت جفت و گروه گروه و تک تک - که هر کدام از اینها موثر است - و به هر وسیله‌ای اقدام کنید.

سوره ی بعدی، سوره ی والشمس و الضحی است که بحث آن اینجا مطرح شد. آخر آیات «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا» است که اگر دقت کنید و بعداً به سوره مراجعه کنید می بینید شمس و اوج نورانیت خورشید را با ماه و اوج نورانیت و جلوه گری ماه را کنار هم آورده است؛ اوج جلوه گری روز و شب را و بعد به اینجا می رسد: «فَاللَّهُمَّاهُ فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». هر دوی این اوج ها در انسان وجود دارد. «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا» ؛ «أَفْلَحَ» واژه ای خیلی کلیدی است. اگر چیزی را می خواهید بشکافید و تغییر بدهید به واسطه ی همان مناسبات است. قصه، قصه ی آسمان، زمین، خورشید و ماه است. چینش اینها تعیین کننده است که روز و شب می شود. چیزی خارج از این معادلات نداریم. «أَفْلَحَ» می گوید قصه، قصه ی انسان و تقوا است و چینش اینهاست که تعیین کننده ی رستگاری یا شقاوت است.

در بخش اول بحثم اصرار داشتم بگویم همین قدر که خدا خلقت را هدفمند خلق کرده و قوانین گذاشته و این قوانین را به ما معرفی کرده و در قالب قسم ها استدلال کرده برای اینکه ما به آن ها پردازیم و قفل های ذهنی خود را بشکافیم و مسیرهای مسدود را طی کنیم، بعد از آن ما در انتخاب یک هدف و کسب نقشه ی راه باید دید چه ضمانتی هست در پس کسب نقشه ی راه که ما تمام قواعد را رعایت کنیم؟ اینجا سهم انسانی، تشویقات و تاکیدات الهی است و آیات مختلفی است. ولی سهم انسان در ادامه ی راه بسیار موثر است و اینکه ما با مسائل و مشکلات دست و پنجه نرم کنیم.

واژه ی صبر و استقامت را واکاوی می کنم و عواملی که باعث صبر در انسان می شود می گویم. استقامت در جمع بندی نهایی به معنای استدعای ظهور همه ی آثار و منافع است. استقامت انسان در امری آن است که شخص قیام به آن امر و اصلاح آن را از خود طلب کند، به گونه ای کامل شود و فساد و نقص در آن راه نیابد. صبر بیشتر به معنای حبس، نگهداری، بردباری در ناملایمات است. از صبر به عنوان نقیض جزع یاد شده است. صبر بیشتر جنبه سلبی دارد، استقامت ویژگی اثباتی دارد. صبر در عمل است، استقامت در بعد فکری و عقیدتی و البته در بعد عمل هم است. صبر در امور مادی و استقامت در امور معنوی است.

اما چه عواملی صبرساز و استقامت ساز هستند؟ انتخاب هدف به شرط اینکه این هدف در چارچوب اهداف خلقت معنی بدهد. این معنی دگماتیسم و نگاه خشک به خلقت

نیست. یک سری اعمال اساساً نمی‌توانند هدف باشند. هر چیز که تعیین‌کننده‌ی رشد و تکامل انسان باشد هدف است. متدّداری که قابلیت ارزیابی و سنجش را به ما بدهد و آگاهی و شناخت در تعیین هدف مهم است. آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی کهف:

«وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»

یعنی چگونه در برابر اموری که هیچ آگاهی نداری می‌خواهی شکبیا باشی؟ ابعاد آگاهی را شناخت مسیر و موانع، آگاهی نسبت به قوانین و سنن تاریخی معنی کردند. آیات ۱۲۸ تا ۱۳۰ سوره‌ی طه موارد را به خوبی باز کرده است.

نکته‌ی چهارم که جزو عوامل صبرساز است، بحث اراده‌ی قوی است. خدا در قرآن چهار مورد را از انسان می‌پرسد. یک جا می‌گوید:

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»

یعنی صبر را نتیجه‌ی عزم در امور و اراده را تقویت‌شدنی می‌داند. انتظار خدا از انسان و انتظار دین از انسان تقویت این اراده است که به تبع آن، تقویت صبر هم است. یک مطلب دیگر استغفار از گناه است. گناه واژه‌ای است که وقتی می‌شنویم احساس می‌کنیم یک واژه‌ی فقهی است و در دالان تاریکی از فاصله با آن قرار می‌گیریم. گناه را من هر خطایی می‌دانم که با هدف و جهت‌گیری اصلی تضاد دارد. هر عملی هرچند ریز که با هدف اصلی ما تضاد داشته باشد و دو سویی‌ی متفاوت داشته باشد خطا و گناه است. آیه‌ی ۲۸۶ سوره‌ی بقره بسیار زیبا است:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنَّا نُسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا* رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرَٰكُمَا حَمَلْتُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا* رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْهُمَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ*وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا»

«(إصر)» یعنی کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می‌دارد. در سیر آیه یکسری اقوام بوده‌اند که اشتباهاتشان اینقدر تلنبار و دست‌وپا گیر شده که اساساً امکان حرکت رو به جلو را نداشتند. هنر استغفار این است که خطاپوشی که خودت شروع می‌کنی و با خدا در میان می‌گذاری و سعی می‌کنی تمام آثارش را از وجودت محو کنی، انگیزه‌ی دوباره‌ای می‌دهد. خطا باعث می‌شود که انسان حقارت خودش را به چشم ببیند. وقتی که حقارت به رخ کشیده شد، اگر ما اراده را به صورتی که در ذهن انسان شکل می‌گیرد بررسی کنیم، یک تصور و تصدیق شوق است؛ حقارت مانع ایجاد شوق است و انگیزه را در وجود انسان می‌کشد برای اینکه عزمش را جزم کند و کاری را انجام دهد. چون

خودش را حقیرتر می‌داند و اعتماد به نفس لازم را برای انتخاب هدف، درون خودش کشته است. برای همین است که استغفار مهم است. در مقابل اگر انسان تمام حرص و طمع و هراس و هوس خودش را کمتر مشاهده کند و بیشتر توانایی‌ها و غلبه بر آن‌ها را درونش حس کند، بسیار راحت‌تر می‌تواند صفت صبر را درون خودش نهادینه کند. نکته‌ی دیگر در بحث صبرسازی، اعتقاد و باور به معاد است. آیات زیادی در این زمینه وجود دارند. معتمد که در معاد دگرگونی و انفجار وجود ندارد. معتمد ساختار و چینش جدید خلقت است. در آیات هم دقیقاً جایی که می‌خواهد انسان را بررسی کند می‌گوید ما تمام اعمال را به رویت می‌آوریم. یعنی علم کامل به آنچه کردید پیدا می‌کنید. از آنجا شروع می‌کند که می‌گوید ساختار خلقت را به هم ریختیم. می‌گوید: «هنگای که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فراداد و شایسته است که فرمان او را پدیدد. هنگای که زمین وسیع شود و هر چه درون دارد برون ریزد و به فرمان خدا گوش فرادهد. ای انسان البته با هر رنج به سوی پروردگارت می‌آیی.»^۱

در ادامه می‌گوید محاسبه‌ی اعمال تو است. به چه واسطه این محاسبه امکان‌پذیر است؟ وقتی می‌گوید هر عمل تو حتی کوچکترین ذره‌ی اعمال محاسبه می‌شود؛ هر جا ردپایی در خلقت داشته باشی. آنجا قرار نیست خود انسان صحبت کند؛ در آیات تصریح شده که بقیه‌ی اجزاء و هستی شهادت می‌دهند که چنین کاری را انسان کرده یا نکرده است. در این چینش جدید، من معتمد انرژی فوق‌العاده از انرژی خلقت بیشتر است. در سوره‌ی انفطار هم باز همین است و نقطه عطفی هم دارد:

«هنگای که آسمان شکافته شود و هنگای ستارگان فرو ریزد و هنگای که آب

روان گردد و هنگای که از قبرها برانگیخته شوند هر شخصی هر چه مقدم و موخر

انجام داده است بداند.»^۲

۱. «إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (۲) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (۳) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۴) وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (۵) يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَذَّابٌ مُلَاقِيهِ (۶)» (انشقاق)

۲. «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ (۱) وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انشَثَرَتْ (۲) وَإِذَا الْجِبَالُ سُجِرَتْ (۳) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (۴) عَلِمْتَ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (۵)»

یعنی «عَلِمْتُ نَفْسُ مَا قَدَّمْتُ وَ آخَرْتُ». این امکانپذیر نیست مگر با چینش جدیدی در ساختار خلقت. این خودش تاثیرگذار است. در همان قوانین هم دیدیم اگر باور ما این باشد که هر جا قدم می‌گذاریم ردپایی هست و این تاثیر در شخصیت ما می‌گذارد و بعد محاسبه می‌شود، به شدت انگیزه‌بخش خواهد بود و صبر و استقامت را در وجود انسان افزایش می‌دهد.

به صورت تیتروار نکات را می‌گوییم: دید تاریخی داشتن، توجه به بی‌منطق بودن نیروهای بازدارنده، مطیع بودن در مقابل قواعد و قوانینی که خودمان به عنوان هدف انتخاب کردیم. آیهی «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» (قلم: ۴۸ و انسان: ۲۴) را اگر رب را فقط پروردگار تعریف نکنیم، هر چه خود انسان آن را هدف قرار دهد، خاکسار اهدافش کند و تمام حکمش را رعایت کند، هم خود این مرتبه‌ای از صبر است و هم صبرساز است. نهایتاً تزریق وقت به پروژه از عوامل ایجاد صبر است.

ببخشید که ارائه‌ی من خیلی پراکنده و بدون انسجام بود. از شما هم متشکرم. جمع‌بندی و عصاره‌ی بحث در ذهن خودم یک جمله شکل گرفت: صبر اوج فهم و احترام نسبت به قوانین و اوج اشتیاق به ربوبیت خدا است. آیات متعددی در سیر دستاوردهای صبر و عواملی که صبر را از انسان می‌گیرد، نقاط کلیدی آن قاعده‌مندی و فهم آن قاعده‌مندی و پذیرش ربوبیت خدا است. تصور من این است که این جمله‌ی پایانی گویای تمام مطالب است که صبر اوج احترام و فهم قوانین است و اوج اشتیاق به ربوبیت خداوند است.

هدی صابر: خیلی متشکر از همه.

نشست شصت و نهم: تبیین: خدای منبع انرژی (۵)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با سلام و عصر بخیر بحث را شروع می‌کنیم:

«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»

ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا

عنوان کلی بحث ذیل تیتیر ثابت و اصلی و همیشگی جلسه «تبیین ما» است. به داشته‌های «او»، خدای منبع انرژی، شماره‌ی پنج رسیدیم. در دو سال گذشته با همراهی جمع از منزل و سرآغازی شروع کردیم و جلو آمدیم تا به وضعیت کنونی رسیدیم و می‌پذیریم وضعیت کنونی هم ثابت نیست، جهان در گردش و حرکت است، ما هم در حد خودمان در حال حرکت هستیم و مسیری که پیش گرفتیم در حد توان ادامه می‌دهیم. طبیعی است که ما به این منزل اکتفا نمی‌کنیم و مسیر ادامه خواهد داشت.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال

طی سیرها

بخشی از راه

راه:

مصرف عشق

مصرف انرژی

در جلسات اول به این رسیدیم که مذهب که از مصدر رفتن می‌آید، راهی برای پیمودن و آگاهانه سیر کردن است. مسیری که ابراهیم [آن را] بنیان گذاشت. طی سیرها هم بخشی از راه است و در راه نیز، عشق و انرژی مصرف می‌شود. بحثی که چند هفته‌ی گذشته آن را تعقیب کردیم.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۸۹ است.

سیری که ما طی کردیم، سیری بود که از بحران آغاز کردیم و آرام آرام جلو می‌رویم تا ببینیم چگونه می‌توانیم از این وضعیت و این بحران که همه‌گیر است و هم جامعه و هم نیروهای روشنفکری و هم ما را که جزئی از نیروها هستیم در بر گرفته، خارج شویم. دو سال قبل که بحث‌ها را آغاز کردیم، شرایط ویژه بود و دوسه سالی از سال ۸۴ فاصله گرفته بودیم. جامعه به یک خمودگی و افسردگی رسیده بود و ما همه در درون حس می‌کردیم مشکلی با خودمان حمل می‌کنیم. این حس را عمومی و باز و مطرح کردیم و سعی کردیم بعد از این حس به یک پی‌کاوی راه ببریم. آن پی‌کاوی نشان داد وقتی از جامعه‌ی بزرگ حرکت کردیم، حاکمیت، جامعه‌ی کلان، نیروها، دانشگاه، نیروهای روشنفکری و همین جمع کوچک خودمان را که آن زمان یک جمع هفتاد-هشتاد نفری بود نظاره کردیم، احساس عمومی این بود که به یک بحران مبتلا شده‌ایم. کمی که کنکاش کردیم از آن احساس به درکی رسیدیم. درک کردیم اوضاع‌مان، اوضاع روان و روغن کاری‌شده‌ای نیست. از درک به این تشخیص رسیدیم که فعل و انفعالاتی در درون ما به وجود آمده که موجب شده است رابطه‌ی ما با «او» و هستی به اختلال برسد. وجه دیگر تشخیص این بود که مشخص شد که ما فعال هستی نیستیم و پروژه‌ای تعریف نکردیم، در این جهانی که موجودات غیرانسانی هم پروژه‌هایی برای خودشان تعریف می‌کنند و بر اساس تاریخشان و پروژه‌شان جلو می‌آیند، ما در دستور کارمان پروژه‌ی تعریف‌شده‌ای نداریم و از سیرها باز ماندیم و کاروان در حال حرکت است و ما منفعل باقی مانده‌ایم.

جلوتر که آمدیم به ضرورت خروج از وضعیت رسیدیم. برای این خروج از وضعیت، نیاز به تجهیز داشتیم. یک وجه از تجهیز، حس و درک و تشخیص بود که تجهیز معرفتی بود؛ به این معرفت و شناسایی رسیدیم که وضعیت ما بحرانی است و باید از آن خارج شویم. اما این میزان از تجهیز برای خروج کافی نبود و همان‌طور که سنت بشری نشان می‌دهد و «او» هم توصیه می‌کند، اسلوب و متد و روشی دارد.

به ضرورت اتخاذ یک روش و اسلوب برای خروج از وضع رسیدیم. به طور طبیعی با توجه به این که هستی، گردان است و انسان هم افتان و خیزان است [مسیر جدی و پرمراتی پیش رو است]. نه خدا از روز اول برای انسان فرش قرمز پهن کرد، نه خود انسان به آن فرش مخملینی که موقتاً در فردوس اول برایش پهن شده بود، اکتفا کرد. خواست از سنگلاخ عبور کند و تجربه‌ی پرمراتی از سر بگذارند و در پروسه‌ای به

ساخت و ساز برسد. این خیلی اهمیت داشت. لذا این مسیر از فرش مخملین به سنگلاخ آمدن (۱) مسیر داوطلبانه است؛ (۲) آزمون و خطایی و (۳) پرمارت است. مذهب را هم اساساً ما این گونه می بینیم. تفاوت اساسی که تعریف ما از مذهب و تعریف رسمی حاکمیت از مذهب می تواند داشته باشد این است که تعریف حاکمیت وادادن و تن دادن به مرجعی است که ربطی به مبدا و منبع هستی ندارد و پذیرفتن یک ولایتی که در کنه خودش می تواند به شرک بینجامد. این مسیر [ترسیم شده توسط مذهب حاکمیت]، مسیری ساده است؛ مسیر تکلیف است. یعنی خودت، موجودیات و ظرفیت هایت را به دست منبعی بسپاری که معلوم نیست به کجا اتصال دارد و بعد هم خودت را راحت کنی که تکلیف است، این چنین گفت، او چنان گفت. اما [در تعریف ما] این مسیر تکلیفی نیست و بشر هم موجود تکلیفی نبوده است. اگر موجود تکلیفی و تمکینی بود، در همان فردوس اول مانده بود و بنا نبود هبوط صورت بگیرد و این سیر را داشته باشد. لذا تلقی ما این است که راه بشر پرمارت است و راه مذهب هم پرمارت است و راهی نیست که از تکلیف بگذرد و راهی است که از نسبت دوری و نزدیکی ما با مبدا اصلی هستی می گذرد، نه با هیچ مبدا دیگری. اینکه، طبیعتاً مذهب هم مانند مسیر خود هستی پرمارت و مایه گذارانه است.

این معرفت شناسی هم که ما در حد خودمان طی می کنیم بخشی از راهی است که به آن اعتقاد داریم. راه تلکیفی نیست، بلکه راه پژوهشی است. منتها به حقیقتی که از پژوهش می رسیم، پایبندیم و آن حقیقت دستمایه ی ما می شود و نمی شود با آن بازی و شوخی کرد.

از خانه ی اول تا خانه ی حال؛ ساخت و ساز؛

بخشی از راه

گونه ای از مصرف

بهره گیری ها

فرآوری ها

تولیدها

ترکیب ها

جلوتر که آمدیم به ضرورت ساخت‌وساز رسیدیم. به نسبتی که انسان از بحران و از اختلالی که در آن قرار دارد، خارج می‌شود به مسیری می‌رسد که از داخل آن تولید و ساخت‌وساز بیرون می‌آید. این ساخت‌وساز و تولید هم بخشی از راه و گونه‌ای از مصرف انرژی است که بحث آن را می‌کنیم.

برای رسیدن به آن اسلوب و روشی که [می‌خواهیم توسط آن] از بحران خارج شویم، گزینه‌هایی پیش روی ما بود. بهره‌گیری‌هایی کنیم از آنچه آماده و فراوری ما است؛ فرآوری‌هایی صورت بدهیم از آنچه آماده است و خودمان هم تولید کنیم و در نهایت ترکیب کنیم. ما هم سعی کردیم هم از امکان آماده‌ها استفاده کنیم و روند بهره‌گیری را طی کنیم؛ هم روی مواد و مصالح آماده فرآوری‌هایی در حد فهم خودمان صورت دهیم و در نهایت خودمان هم به جرگه‌ی تولید پیوندیم و از آماده‌هایی که برای ما گذاشته شده و ما سعی کردیم آن‌ها را فرآوری کنیم و با تولید خودمان، ترکیبی درست کنیم و در نهایت به یک چارچوب رهایی‌بخشی برسیم.

توضیح این است که در سرفصل بهره‌گیری‌ها، ما از توصیه‌های «او» در آن شصت آیه^۱ و از تجربه‌ی بشر استفاده کردیم. سعی کردیم با لک‌ولک و همهی کاستی‌های خودمان فرآوری‌های حداقلی روی توصیه‌های «او» بکنیم. «او» هم انتظار ندارد آنچه را که سرمشق می‌دهد ما تکلیفی اجرا کنیم. همین که تصریح می‌کند «بدترین جنبندگان جنبدگانی هستند که کر و کور روی آیات می‌افتند»^۲، توصیه‌های «او» هم یک نشانه برای عبور از وضعیت است. «او» انتظار دارد با توصیه‌هایش هم برخورد فعال کنیم.

یک جا با حضرت محمد این‌طور برخورد می‌کند که اگر تردید داری از پژوهشگران و راسخون بپرس^۳؛ کسانی که به عمق حقیقت نفوذ دارند. رسیدن انسان به حقیقت برای خدا اهمیت ویژه‌ای دارد. حتی برای انبیا که صاحب بار و رسالت هستند و به سطحی بسیار برتر از سطح عرفی جامعه به شناسایی و معرفت رسیده‌اند، معهدا به آن‌ها نیز

۱. آیات ۱۲۰ تا ۱۸۰ آل عمران که به جمع‌بندی شکست احد می‌پردازد.

۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ» (انفال: ۲۲)، «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يُخَوِّا عَلَيْهِمْ وَأَعْمِيَاناً» (فرقان: ۷۳)

۳. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳)؛ «فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» (یونس: ۹۴).

می‌گوید برای عبور از تردید و تشکیک و وسواس‌ها راه پژوهش پیش بگیرید. ما هم با این رهنمودی که خود «او» به ما می‌دهد، می‌توانیم روی گزاره‌هایی که سرمشقی است و به ما اعطا کرده است در حد فهم خودمان حداقل فراوری‌هایی بکنیم. وجه دیگر بهره‌گیری، بهره و استفاده از ذخیره و پس‌انداز نوع بشر است. نوع بشری که پذیرفته از آن فرش مخملین فردوس اول پایین بیاید، در سنگلاخ حرکت کند، کف پایش زخمی شود و دستش در اثر پروسه‌های لمس و اصطکاک زبر شود و خون بیرون بزند. بشری که این سختی را پذیرفته، تجاربش هم قابل اعتنا است. همچنان که توصیه‌ی پروردگار بسیار قابل اعتنا و غیرقابل صرف‌نظر کردن است و یک دستمایه و سرمایه‌ی مستمر و استراتژیک است؛ تجارب بشر هم که سرشار از سایه‌روشن و آزمون و خطا و چه‌کنم چه‌کنم و افتان و خیزان است، طبیعتاً آن هم دستمایه است. پس وقتی ما از توصیه‌ی «او» بهره می‌گیریم یعنی شناخت حداکثری خالق و پروردگار در آن توصیه هست و ما از آن بهره می‌بریم. از تجربه‌ی بشر هم بهره‌گیری و استفاده می‌کنیم و خودمان هم یک تولید کوچکی داریم. در آخر هم یک عمل ترکیب انجام می‌شود، تا ببینیم به کجا می‌رسد.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ محصول ما:

نیل به سرمشق‌ها:

سیر میان دو مبنا

عبور از بحران - گذر از انسداد

درک ایفا

محصولی که ما از بهره‌گیری‌ها و فراوری‌ها و تولیدها و ترکیب ناشی از آن حاصل کردیم نیل به سرمشق‌ها بود. در محصول ما دو سرمشق وجود دارد: یکی «میان دو مبنا سیر کنید» که سرمشق اصلی خدا برای انسان بحران‌دار و در بن‌بست و انسداد قرار گرفته است. عبور از بحران و گذر از انسداد هم توصیه‌ی ناشی از تجربه‌ی پرمارت بشر است. این دو سرمشق را جمع کردیم؛ نه جمع جبری بلکه جمع داوطلبانه و تولید خودمان هم این بود که ما به این درک نائل آمدیم که به این جهان آمده‌ایم که ایفاگر باشیم. «ایفاگری» تولید پژوهش ما بود. دو محصول هم که سرمشقی بود به ایفاگری خودمان اضافه کردیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ محصول ما:

پیشامتن	⇐	قبل از تقاضا
متن	⇐	تقاضا (بارداری)
پسامتن	⇐	محصول تقاضا

نهایتاً از این امتزاج و آلیاژ و فراوری‌ها و اینکه این‌ها را همه در میکسر ریختم و به هم زدیم به یک متد سه طبقه رسیدیم؛ ابتدای آن پیش‌نیاز و پیشامتن، وسط آن و مدار گسترده‌اش متن است و خروجی هم پسامتن است. در واقع پیشامتن، دوران قبل از تقاضا است؛ متن دوران تقاضا و بارداری و آبستنی کیفی است و پسامتن هم دوران حمل و به سلامت زمین گذاشتن بار و پروژه را به یک سرفصلی رساندن است. پیشامتن قبل از تقاضا یعنی وقتی فردی یا جمعی در انفعال‌اند و روابطشان با پیرامونشان مختل شده، طبیعتاً به پروژه‌ای نرسیده‌اند و پروژه‌شان یک پروژه‌ی پیش‌نیازی حل بحران‌های خودشان بود.

وقتی این پروژه را پشت سر می‌گذارند و از این پروسه عبور می‌کنند، از حاشیه به متن می‌آیند و به سرفصل تقاضا می‌رسند. اعلام موجودیت کردند و به خدا می‌گویند ما هم هستیم. حضور و غیاب خدا کیفی است و اگر کسی بگوید ما هم هستیم، طبیعتاً خدا آورده‌ی او را طلب می‌کند. اگر هستیم با چه آورده‌ای است؟ آورده یا تقاضای کیفی، اعلام ظرفیت برای تعریف پروژه و طی پروسه است. این‌جا انسان متقاضی می‌شود و پروژه را که تعریف می‌کند، به بارداران و حمل‌کنندگان هستی می‌پیوندد.

پیشامتن ما سنگ وا کردن با سه سطح بود؛ با خودمان، با هستی و درنهایت با «او». وقتی این سنگ‌ها را وا کردیم، محصول پژوهش و کنکاشمان این بود و به این رسیدیم که جهان، جهان مشارکتی و هستی، هستی گردشی است. هر موجودی یک آورده‌ای دارد و پروژه‌ی بزرگ هستی از آن خداست. اما ذیل آن پروژه‌ی بزرگ، انسان‌ها هم می‌توانند پروژه‌های کوچک و متوسطی تعریف کنند و هستی ناشی از دینامسیم پروژه‌ی اصلی که پروژه‌ی «او» است و پروژه‌های خرد و متوسط که پروژه‌های ابناء و آحاد انسان هستند. با این تلقی ما هم می‌توانیم به سرفصل تقاضا برسیم. اگر به این سرفصل برسیم «او» هم با ما به گونه‌ای دیگر برخورد خواهد کرد.

با این پیش نیازهایی که ما طی کردیم و یا هرکسی که این پیش نیازها را طی کند، اگر از سطح پیش نیاز عبور کند، هر فردی و جمعی و توده‌ای یا هسته‌ای می‌تواند به صلاحیت تبیین برسد. تبیین متناسب با سیری که طی کرده است. ما هم از جلسه‌ی دهم به بعد به مدار تبیین رسیدیم. به نسبتی که وضع خودمان و هستی را درک می‌کنیم و رابطه‌ی خودمان با «او» را عمیق می‌کنیم، به سرفصل تبیین می‌رسیم. تبیین یعنی بیان کیفی و بیانی که پشتوانه‌ای دارد؛ بیان ساده نیست، محصول انگاره نیست، محصول گمانه‌زنی نیست. تبیین از گویش خیلی سنگین‌تر است؛ به اعتبار این که در پس خودش پشتوانه‌ای دارد؛ لجستیکی دارد که ناشی از عبور از پیش نیاز و پیشامتن است. ما هم به تبعیت از این قاعده می‌توانیم در حد فهم و اندازه‌های خودمان به تبیین برسیم.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما: هستی دو طرفه

تقاضا عرضه

احتیاج اشتیاق

پروژه داشته

طراح مهندس، خالق

استراتژ، مرحله‌بند

صاحب دید و تحلیل تاریخی

ایده‌پرداز، منبع الهام

منشاء عشق و امید

تبیین ما که نشان‌دهنده‌ی بیان کیفی ما و شناختمان از پیرامون است این است که هستی دو طرفه است؛ یعنی خدا نه کوچه‌ی یک سر بن بست ساخته، نه کوچه‌ی دو سر بن بست از نوع کوچه‌ای که جمهوری اسلامی در این سی سال برای مردم ترتیب داده است. در کوچه‌ی دو سر بن بست، دو سر زیان است. اگر قدرت را تمکین کنی و تکلیف‌هایی را که از قدرت ساطع می‌شود بپذیری؛ دیگر نه بنده‌ی «او» هستی و نه می‌توانی با «او» رابطه تعریف کنی و نه می‌توانی استقلال داشته باشی و پروژه‌ی مستقل پیش ببری. این، یک سر بن بست است.

سر دوم بن بست این است که اگر کسی بخواهد پروژه تعریف کند، با دیوار بتنی این‌ها مواجه می‌شود. پس هستی کوچی دو سر بن بست است که حاکمیت‌هایی از نوع جمهوری اسلامی با غلظت ایدئولوژیک خاص خودشان ترتیب می‌دهند نیست. کوچی یک سر بن بست هم نیست؛ بلکه شاهراهی است که خدا آن را سامان داده و سازمانده‌اش را به عهده گرفته است. این هستی، هستی دوطرفه است. یعنی انسان به نسبت درک و آورندگی‌اش و به نسبت این که پروژه‌ای تعریف می‌کند، در موضع تقاضا قرار می‌گیرد و «او» هم در موضع عرضه قرار می‌گیرد. برای این که بشر متقاضی شود و «او» هم عرضه‌کننده داشته‌های سرریز خودش شود، یک فرمولاسیون وجود دارد. بشر طبیعتاً به موضع احتیاج می‌رسد و «او» هم در موضع اشتیاق است؛ «او» در موضع احتیاج نیست. یعنی بشر اگر حاجتی را مطرح کند، «او» هم شوق پاسخگویی به انسان را دارد. «او» شایق و انسان هم در سرفصل نیاز است.

خروجی احتیاج، «پروژه» و خروجی اشتیاق هم «داشته» است. اینجا مهم است هم انسان پوست انداخته و عوض شده و دیگر آن انسان تکلیفی نیست که به هستی وارد شود و بخواهد بر در هستی کارت بزند و درگیری ایجاد نشود و بخواهد اصطکاکی با کسی نداشته باشد و روی سنگلاخ نرود و دستش مانند دست روحانیون که به هیچ‌گونه زبری برخورد نکرده و مانند دست یک نونهال است؛ این گونه نیست! اگر بخواهی پروژه تعریف کنی و راه پرمراتی طی کنی و به جرگه‌ی چرخندگان این هستی بپیوندی، «او» هم از سطح و مدار خدای خالق و خدای ساده و حداقلی بیرون می‌آید و خدای پروردگار می‌شود، خدای استاد راهنما می‌شود و خدایی می‌شود که در طراحی - مهندسی‌ها می‌تواند کمک‌مان کند.

خدایی که خودش خالق است می‌تواند به ما ویژگی خلق اعطا کند. خدایی که استراتژی دارد و طراحی‌های بلندمدت و درازافق می‌کند، می‌تواند کمک کار استراتژیک ما شود. می‌تواند همچنان که به موسی مرحله‌بندی استراتژی را آموزش داد، به ما هم بیاموزد. هم‌چنان که می‌تواند برای محمد کلاس خصوصی ترتیب بدهد و علاوه بر قرآن، برخوردهای خصوصی با او بکند، سمت و سیر تاریخ و ملزومات تحول تاریخی و تغییر را آموزش دهد، می‌تواند این رابطه‌ی خصوصی را با تک‌تک ما هم داشته باشد. محمد متقاضی وقت‌گذاری خصوصی خدا بود و خدا هم برای «او» وقت گذاشت؛ ابراهیم

هم به همین ترتیب و همه‌ی ما هم به همین ترتیب. اگر ما بخواهیم پروژه‌مان را پر و پیمان کنیم، «او» می‌تواند در ایده‌پردازی‌ها به ما کمک کند، می‌تواند در اول راه و ضمن راه به ما الهام ببخشد و منبع الهام ما باشد و نهایتاً می‌تواند ما را شارژ و دوپینگ غیرمصنوعی کند.

این خدا، خدای همه‌کاره و همه‌جانبه است. خالق اول، خالق جدید، کمک‌کار، دارای رهنمودهای ویژه و تیماردار صاحبان پروژه است که ما هم می‌توانیم در ردیف این صاحبان پروژه قرار بگیریم. بنابراین انسان از سادگی اولیه در می‌آید و از حالت موجودی که صرفاً آمده در این جهان سیر کند و از در دیگر جهان بیرون برود، این‌گونه نیست. انسان اعلام موجودیت می‌کند. «منم» و «هستم»ی را اعلام می‌کند و متناسب با این اعلام موجودیتش، پروژه‌ی خودش را هم وسط می‌گذارد و برای پروژه‌اش آورده‌ای می‌آورد؛ به این اعتبار خدا جلوه‌های دیگری دارد و مرحله به مرحله خودش را کامل‌تر - این‌که کامل نیست - به این نوع انسان که در موضع تقاضاست معرفی و شناسایی می‌کند.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال؛ تبیین ما: مواجهه‌ی دوطرفه

امید - «روی» کرد
دعوت - اجابت

در این هستی دوطرفه، یک مواجهه‌ی دوطرفه‌ای هم وجود دارد. مجموعه کسانی که این درک از هستی را قبول دارند و در سمت تغییر جهان تکاپو و تلاش کردند، (۱) از ابتدای کار تا انتها یک امیدی دارند و یک رویکردی.

شاعر که می‌گوید «خواهد آمد، خواهد آمد» در پس‌پیشانی همه‌ی تعریف‌کنندگان پروژه در هستی بوده است. هم «خواهد آمد» و هم «درخواهد آمد». به قول مولوی «درخواهد آمد» مهم‌تر از «خواهد آمد» است. «درخواهد آمد» یعنی خدا نقوش چندوجه را به عهده می‌گیرد؛ یعنی راهنمایی می‌کند، در استراتژی کمک می‌کند، در مرحله‌بندی مددکار است و الی آخر. خدا ابراهیم و ایوب^۱ را به عنوان انسان‌هایی از این

۱. در سخنرانی یعقوب ذکر شده است؛ با توضیحی که در ادامه مطرح می‌شود، ایوب مدنظر است.

نوع مثال می‌زند؛ که این ابراهیم و ایوب در امروز ما هستند و صرفاً منظورش ابراهیم و ایوب تاریخی نیستند. ابراهیم یعنی فردی که سیر شناخت آزمون و خطایی را طی کرده و برخوردش با خدا خیلی ساده است و شناختش از خدا شناخت روان و ساده‌ای است. یعنی معتقد است اگر تشنه شوم خدا به من آب می‌دهد و سقایم است. اگر گرسنه شوم غذارسان است و می‌گوید من به «او» طمع می‌کنم.^۱ خیلی ساده و به قول جامعی ما خیلی لری شناختش را از خدا مطرح می‌کند و خدا هم جز این نیست که ابراهیم مطرح می‌کند. ایوب هم خیلی ساده با خدا مطرح می‌کند که من آسیب دیدم^۲ و به قول فرهنگ ما می‌گوید من گرفتارم. بعد هم به خدا هم نمی‌گوید کمکم کن! می‌گوید خدایا تو الرحم‌الراحمین هستی؛ یعنی تو سرریزدارترین سرریزدارانی. خدا انتظارش این است که بشر به چنین درکی برسد؛ به موضع رویکرد برسد. اگر بشر به موضع رویکرد برسد، خدا هم با موضع دعوت و اجابت از انسان پذیرایی خواهد کرد.

دعوت به اجابت، «فرایم خوانید»^۳ یعنی مرا به پروه‌ها و پروژه‌هایتان فراخوانید. خدا هم تاکید می‌کند با من این‌گونه برخورد کنید، رویکرد داشته باشید، وجه و صورت محتوایی‌تان رو به من باشد؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» (روم: ۳۰). در این همه چیز هست، یعنی ایستادن و برپاشدن مقابل خدا هست؛ یعنی برپایی، روی آوردن و در متن بودن و پاک فطرتی پیشه کردن. آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی نحل^۴ بود که بر روش و متد آیین ابراهیم حق‌گرا تاکید دارد. در سوره‌های دیگر که قبلاً در جلسات گذشته بر روی آنان بحث کردیم «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا»^۵ بر هر سه عنصر تاکید می‌کند: برپا باشید، روی به سوی من بیاورید و از متن و فطرت دور نشوید.

۱. «الَّذِي خَلَقَنِي فَهَوَّيْهِدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹) وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)» (شعراء).

۲. «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَقْنَطَرٌ إِنَّهُ لَوَدِدْتُ كَفًّاً لِّرَبِّهِ لَأُعْطِيَنِي بِهِ رَحْمَةً مِنْ رَبِّهِ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ (۸۴)» (انبیاء)

۳. «وَقَالَ رَبُّكَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» (غافر: ۶۰)

۴. «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

۵. این گزاره با عبارت «وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» در آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی یونس هم آمده است.

«حنیف» کسی است که هم روی متن می‌ایستد و هم روی فطرت. این مواجهه هم به تعاقب آن هستی دوطرفه، مواجهه‌ای دوطرفه است. به نسبتی که بشر در رویکرد به «او» پیش می‌آید، «او» هم جدی‌تر و همه‌جانبه‌تر و مسئولانه‌تر برخورد خواهد کرد.

خدای منبع انرژی

تبیین ما: اصول اصیل

عاملیت عشق و انرژی

بقاء عشق و انرژی

یگانه منبع انرژی

در ادامه‌ی تبیینی که مجازیم که در پی‌آیند آن پیش‌نیازها انجام دهیم به سرفصل خدای منبع انرژی می‌رسیم. در بحث خدای منبع انرژی به چند اصل اصیل رسیدیم. همچنان که می‌گویند متن متین که جاذب‌ترین است و مگنت و مغناطیسش از نوعی است که خواننده را به خود جذب می‌کند؛ این اصول هم اصول کاملاً اصیل و چسبنده‌ای هستند که قابلیت صرف‌نظر کردن ندارند. اصل اول عاملیت عشق و انرژی است، اصل دوم بقای این دو عنصر [عشق و انرژی] است و اصل سوم هم اصل توحیدی یگانه منبع انرژی است.

اصل اول - عاملیت عشق و انرژی - را در سه جلسه قبل بحث کردیم. یعنی هر پدیده‌ی در حال حرکتی را در این جهان ببینیم و هر پروژه‌ای را که انسان جنبنده تعریف می‌کند نگاه کنیم، عاملی که این پدیده‌ها را پدیدار می‌کند، پیش می‌برد و به یک سرانجام می‌رساند، همین دو عنصر عشق و انرژی هستند که عاملیت اصلی را در هستی به عهده دارند. همین دو عنصر هم از قرآن قابل استخراج هستند و هم از پژوهش بشر حاصل می‌شود که عناصری غیر قابل انهدام و غیر قابل حذف و غیر قابل محو هستند. در این جهان حضور حداکثری دارند؛ ممکن است افت کنند، اما این افت به منزله‌ی از بین رفتنشان نیست، بلکه در جای دیگری ظهور و بروز جدی خواهند داشت. بقای کامل دارند و محو نمی‌شود. در تکنیک‌های فیلم‌برداری یک تکنیک است که تک‌منبع نور [نام دارد]. نورپردازی به گونه‌ای است که نور صرفاً از تک‌منبع به سوژه یا لوکیشن ساطع می‌شود. هستی هم همین‌طور است؛ اگر دو عاملیت و بقا را بپذیریم این هم جوف و جنب آن است؛ یگانه منبع انرژی.

خدای منبع انرژی؛

انرژی؛

از موضوع به علم

از مصنوع به طبیعت

اصول تجربی:

حرارت منجر به محصول

عشق منجر به تغییر

در بحث انرژی که جلو آمدیم، دیدیم بشر اهل کندوکاو اهل پژوهش از موضوع کیفیت و چگونگی عمل انرژی به علم رسید. از یک ماشین ساده حرارتی که حرارت را به کار و کار را هم به محصول تبدیل می‌کرد، به این پی برد این قاعده بسیار بسیار فراتر از حد یک ماشین حرارتی و ترمودینامیکی است. این قاعده در کل هستی ساری و جاری است. قاعده‌ی کل هستی این است که همانطور که در ماشین ترمودینامیکی حرارت تبدیل به کار می‌شود و از کار محصول بیرون می‌آید؛ در این هستی هم عشق جای حرارت است و عشق تبدیل به انرژی و انرژی تبدیل به تغییر می‌شود. یک قانون عام و همه‌شمول بیرون آورد که حتی آن ماشین را هم که مورد پژوهش موردی و نقطه‌ای بود در بر می‌گیرد. اصل تجربی بشر این بود که حرارت منجر به محصول و عشق هم منجر به تغییر است.

خدای منبع انرژی؛ میل

از دواج عشق و انرژی

همراه با هر «ذره رقااص»

بهل تا «مقصودی خاص»

دو هفته‌ی گذشته، بحثمان را با یک چهاربیتی از وحشی بافقی جمع کردیم و به سرفصل و پایان رساندیم و از آن چهاربیت وحشی بافقی که تبیین او از جهان بود، سه رگه‌ی اصلی درمی‌آمد. بافقی با کلام آهنگینش این حقایق را به ما منتقل کرده است که «میل»، جان جهان است، محصول ازدواج و هم‌آغوشی عشق و انرژی است، همراه با هر ضربه‌ی رقااص است. کل جهان را دینامیک و مشحون از ذراتی می‌بیند که رقص آگاهانه‌ای می‌کنند و وجد آگاهانه‌ای دارند و جهان هدفدار است؛ و هرکدام از ذرات متناسب با کشش‌شان تا مقصدی خاص پیش می‌روند.

با این تبیین به خدای منبع انرژی رسیدیم و در حد فهم و درک خودمان به حجم کار «او» نظاره کردیم. او یک توضیح عام می‌دهد:

و مسلم آفریدیم آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش هنگام و نرسید ما را خواب زدگی و خستگی^۱

خیلی خلاصه توضیح می‌دهد ما کل عالم امکان را مشمول آفرینش کردیم و تحقق بخشیدیم. سیر از ایده به عینیت را مشمولشان کردیم؛ در شش مرحله؛ که آن شش مرحله را هم خودش می‌داند که چقدر زمان برده است. اما قدر مسلم آن شش مرحله انرژی‌ای را به پروژه تزریق کرده که اعجاب‌آور است و برای ما قابل تصور نیست. در بند پایین‌تر توضیح می‌دهد که به‌رغم این آفرینش حداکثری و تزریق این انرژی «ما را نه خستگی فراگرفت و نه خواب زدگی». به تعبیری اگر همه‌ی جنبندگان مشمول کهولت و آنروپیک می‌شوند، ولی خدا مشمول کهولت و آنروپیک نمی‌شود؛ نکشی هم به «او» وارد نمی‌شود. نه خواب سبک او را فرامی‌گیرد، نه چشمش گرم می‌شود، نه چرت می‌زند و نه خواب سنگین زمستانی خرگوش‌گونه [او را فرامی‌گیرد] و خستگی هم به «او» راه پیدا نمی‌کند.^۲

خدای منبع انرژی؛ حجم کار

آموزه	اندیشیدن
هدایه	طرح در انداختن
کتابه	مهندسی کردن
نظاره	آفریدن
محاسبه	تجدیدیدن
معادله	پاییدن
آغاز	
میان	
پایان	

اگر بپذیریم این هستی یک آغاز و میانه و پایانه‌ای دارد؛ برای آغازش حجم غیر قابل تصویری از انرژی مصرف اندیشیدن به این آفرینش و طرح در انداختن و مهندسی کردن آن قبل از آفرینش شده است.

۱. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ» (ق: ۳۸)

۲. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ...» (بقره: ۲۵۵)

خود آفرینش هم که یک پروسه و پروژه‌ی جدی است؛ تجدید آفرینش (تجدیدیدن) و نهایتاً پایش آفرینش - اندیشیدن و طرح درانداختن و مهندسی کردن و آفریدن و تجدیدیدن و پاییدن. این یک وجه جهان و هستی است؛ از طرف دیگر هم موجودات که به این جهان وارد شدند - چه انسان و چه بقیه‌ی موجودات - آموزش و هدایت و کتابت و نظارت و محاسبه‌ای بر عملکرد و نهایتاً پایانه‌ای می‌خواستند. پس آن سمت دیگر هم شامل میانه و پایانه می‌شود. این سیر را ما در دوهفته‌ی پیش طی کردیم.

خدای منبع انرژی: آغاز و میانه

گزارش‌ها: لوح ۵۵، لوح ۶۷

از کهکشان تا انسان تا عطردانه

از حیات تا مرگ

دعوت‌ها: لوح ۸۸

تدقیق در کیفیت ِ

خلق

برافراشتن

نصب

تسطیح

خدا آغاز و میانه را در کتاب آخر که قرآن است، در لوح ۵۵ (سوره‌ی الرحمن) و لوح ۶۷ (سوره‌ی ملک)، این‌گونه گزارش می‌دهد. در گزارش اول از کهکشان تا به انسان و تا عطر و دانه می‌آید. در آیات آغازین سوره‌ی الرحمن توضیح می‌دهد که کتاب - کتاب اصلی و نه کتاب آخر - آفرینش، آموزش، گردش پر حساب جهان، بوته، درخت، آسمان، ترازو، زمین، میوه، دانه، عطر و انسان را آوردیم. در سوره‌ی ۶۷ - سوره‌ی ملک - هم تصریح می‌کند که قادر به پدید آوردن هر پدیده‌ای است. آورنده‌ی حیات و مرگ است، خالق هفت طبقه‌ی آسمان است و آفرینش «او» بی‌خلل و بی‌نکث است. همه‌ی این آفرینش از کهکشان تا انسان و تا عطر و دانه، محصول انرژی و عشق بی‌پایان است و از حیات تا مرگ هم به همین ترتیب است.

در لوح ۸۸ [سوره‌ی غاشیه] هم توضیحی که می‌دهد، انسان را به تدقیق در کیفیت دعوت می‌کند. دعوت می‌کند که حال که ما این گزارش را در کل کتاب آخر به شما دادیم و در لوح ۵۵ و لوح ۶۷ جلوه‌هایی از آن را باز کردیم و توضیح دادیم، اکنون شما هم در کیفیت تدقیق کنید؛ کیفیت خلق، کیفیت برافراشتن آسمان. خلق را خلق شتر مثال می‌زند و برافراشتن آسمان را مدنظر قرار می‌دهد، نصب کوه‌ها و تسطیح زمین. ما را و می‌دارد بر کیفیت‌ها و چگونگی‌ها تدقیق کنیم و دقت بورزیم؛ [اینکه] منشا خلق چه بوده و پروسه‌ی خلق چه بوده و در انرژی و توان مصرف شده برای خلق تدقیق کنیم. «كَيْفَ خَلَقْتُ» که به خلق برمی‌گردد؛ «كَيْفَ رُفِعْتُ» که به برافراشتن آسمان معطوف می‌شود؛ «كَيْفَ رُفِعْتُ» که به برافراشتن آسمان برمی‌گردد؛ «كَيْفَ نُصِبْتُ» که نصب به کوه و «كَيْفَ سَطَّحْتُ» هم به تسطیح و گستراندن زمین معطوف است. مهم است که در این چهار آیه از لوح ۸۸ انواع آفرینش را مطرح می‌کند؛ چه خلق شتر و چه آفرینش در ارتفاع و چه آفرینش معطوف به نصب و چه آفرینشی که معطوف به گستراندن و فرش پهن کردن معطوف می‌شود. خدا انتظار دارد ما هم انرژی مصرف کنیم و در کیفیت خلق‌های متنوع و متعدد تدقیق کنیم.

خدای منبع انرژی؛ میانه

امکان عرضه گزارش عملکرد بی‌انتها ۲۷ لقمان
نظام دانایی - احاطه‌ی حداکثری ۷۰ حج
نظام ثبت و شمارش فراگیر ۱۲ یس

این‌جا هنوز در میانه‌ایم. میانه یعنی بعد از خلق این اتفاقات صورت می‌گیرد. خدا تعریضی هم در آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی لقمان و نشانه‌ی ۷۰ سوره‌ی حج و آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی یس پیشاروی ما قرار می‌گیرد که تصریح می‌کند امکان عرضه‌ی گزارش - عملکرد بی‌انتها وجود داشت. همه‌ی درختان قلم شوند و هفت دریا مرکب شوند، این در توان ما بود که گزارشمان را مبسوط کنیم و بسط دهیم. تاکید دیگر بر توانایی پایش خدا و نظام دانایی و احاطه‌ی حداکثری بر همه‌ی پدیده‌ها و نهایتاً نظام ثبت تحولات و شمارش فراگیر همه‌ی موجودات است. یعنی تاکید می‌کند فقط خلق نیست که انرژی بر است، بلکه پایش هم بعد از خلق مشمول انرژی است.

خدای منبع انرژی؛ میانه
 سوگندهای معنادار به ویژه فعالان:
 آسمان
 شب در آینده تابنده
 شید
 مه
 اسبان دونده ملتهب
 انجیر و زیتون
 شناوران
 سبقت گیرندگان
 تدبیرکنندگان در کار

نهایتاً به مجموعه پدیدارهای فعال در میانه‌ی هستی سوگند یاد می‌کند. به ستاره‌ها، به خورشید، به ماه که همگی جلوه‌ای از انرژی و تراکم و حرارت و نورافشانی هستند. از آسمان پایین‌تر می‌آید و در سطح موجودات غیرانسان به اسبان دونده‌ی ملتهب قسم می‌خورد؛ در سطح گیاهان و نباتات به انجیر و زیتون که مقوی‌اند و مغذی بودنشان ناشی از مقوم‌ها و دینامیسم درونی آن‌هاست. سر آخر هم به انسان‌های شناور و غوطه‌وری که در مسیر تحول پروژه‌شان سر از پا نمی‌شناسند، به سبقت‌گیرندگانی که ضمن اینکه ماراتن آرام می‌روند در سر پیچ‌ها از دیگران پیشی می‌گیرند و نهایتاً «فَالْمُذَبِّرَاتُ أَمْرًا»؛ به تدبیرکنندگان در امور [سوگند یاد می‌کند].

خدای منبع انرژی؛ پایانه

خورشید در هم پیچیده	جان‌های به هم پیونده
اختران تیره	آسمان شکافته
کوه‌های به رفتار آینده	گورهای زیر و زبر شده
ماده‌شتران وانهاده	ماه قاچ‌خورده
وحوش جمع‌شونده	زمین لرزنده
دریا‌های جوشنده	زمین خبردهنده

پایانه را هم که ترسیم می کند پایانه ای است که انرژی از سر و روی آن می ریزد. خورشید در هم می پیچد، اختران تیره می شوند، کوه ها به رفتار درمی آیند، ماده شتران وانهاده می شوند، وحوش همه یک جا جمع می شوند، دریاها جوش و خروش دارند و تابه ی دریا مشتعل است، جان ها به هم می پیوندند، آسمان ترک می خورد، گورها زیر و زبر می شوند، ماه قاچ می خورد، زمین لرزان می شود و زمین انرژی ای را برای ارانه ی گزارش نهایی مصرف می کند.

خدای منبع انرژی؛

آغاز عالم غلغله

پایان عالم زلزله

مابین این دو ولوله

یعنی اول عالم مصرف بی پایان انرژی، وسط عالم هم به همین ترتیب، آخر عالم هم آبخاری از انرژی متراکم است. پس آن گونه که مولوی می گوید آغاز عالم غلغله است؛ رویش ها، اعلام موجودیت ها و اینکه همه ی پدیدارها جای خاص خودشان را پیدا کنند. پایان عالم هم که زلزله است؛ تسطیح کامل زمین است. مابین این دو هم ولوله است. ولوله را هم ما می توانیم اضافه کنیم. که این ولوله هم متوجه «او» است و خلق جدید «او» و ادامه ی هدایتش و هم متوجه انسان است که در این گوشه از هستی با پروژه های خودش در هستی مشارکت می کند و در این ولوله به سهم خودش سهیم است.

خدای منبع انرژی؛ بی حدی - بی اندازگی: ۷۴ حج

آخر سر هم این گونه خدا جمع بندی می کند که بی حد و اندازه هستم و انرژی و عشقم هم بی حد و اندازه است. و قدر و اندازه ی خدا را چنانکه در خور اوست شناختند. در حقیقت خداست که نیرومند عزیز است.

خدای منبع انرژی؛ رو به انسان

حال به بحث خودمان بیایم و به انسان رو کنیم و بحث را قدری زمینی‌تر کنیم. ببینیم در کادر انرژی و عشق این انسان چه موجودی است و خدا چه رویکردی به انسان دارد. به سنت جلسات گذشته سعی کردیم از همه‌ی کمک‌درسی‌ها استفاده کنیم. یک بیت است که می‌تواند سرباب بحث امروز ما باشد:

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم

تا به اقلیم وجود این به راه آمده‌ایم

اینجا زبان حال خود بشر است. شاعر به نمایندگی از بشر تصریح می‌کند؛ در مصراع اول عشق و در مصراع دوم «این همه راه» کلمه‌ی «این همه» گویای مصرف انرژی است. «این همه راه آمده‌ایم»؛ این همه راه پشت سر گذاشته‌ایم، نشان‌دهنده‌ی مصرف انرژی است. پس در سطر اول عشق مجتمع است، در سطر دوم هم انرژی متراکم است. این ایده یا فرمولاسیونی که ما به آن رسیدیم که در هستی و در انسان، عشق لجستیک انرژی است - اگر عشق نباشد انرژی چگونه به حرکت دربیاید؟

درست است که انرژی خودش راه خودش را باز می‌کند ولی بالاخره یک پمپاژی هم می‌خواهد. شاعر هم همین تلقی ما را دارد. شاعری که در دوردست‌ها زندگی می‌کرده، با آن امکانات و تکنولوژی که محدودتر نسبت به این دوره‌ی زندگی ما و با درک محدودتر از جهان، او هم به گزینه‌ی ما رسیده یا ما هم به گزینه‌ی او رسیده‌ایم، نشان‌دهنده‌ی این است که هستی حقیقت واحدی است و نشانه‌های واحدی هم می‌توانیم از آن استخراج کنیم. او هم معتقد است عشق مقدم بر انرژی و لجستیک انرژی است. این مهم است که انسان قبل از آمدن به جهان - سیر نطفه را تا اعلام موجودیت و تولد که در نظر بگیریم - دینامیسم خودش را دارد و حرکت می‌کند. این‌جا اعلام می‌کند تا ما به اقلیم وجود برسیم، این همه راه آمده‌ایم. به هر حال ماقبل هستی هم انرژی متراکمی را مصرف کرده‌ایم. با این طلوعه، آرام‌آرام به متن بحث بیایم.

خدای منبع انرژی؛ روبه انسان

تاریخ بشر: سیر مصرف عشق و انرژی

تحول	-	ضدتحول
تغییر	-	ضد تغییر
انرژی	-	ضدانرژی

رو به انسان اگر بحثمان را تعقیب کنیم - قبلاً هم سیر هشت فراز، هزار نیاز را در ایران طی کردیم، اینقدر هم دانش نداریم که بر سیر موازی با سیر ایران در تاریخ مسلط باشیم. اما این را می‌توانیم درک کنیم، چه در ایران خودمان و چه بیرون از دیوارهای ملی خودمان به طور خلاصه، تاریخ بشر چیزی نیست به جز سیر مصرف عشق و انرژی. یعنی کل این مسیری را که انسان جلو آمده با مصرف آن عشق که لجستیک است و انرژی که امکان داپنامیک است، تاریخ را رقم زده است. اگر از این تاریخ این دو عنصر را بیرون بکشیم، چیزی برای تعریف باقی نمی‌ماند.

از همان اول اگر سیر بشر را از زمانی که بشر اول پا به زمین گذاشت تا الان را بخواهیم تحلیل کنیم یک مشاهده‌ای داشته - اول شاید این مشاهده غیر فعال بوده ولی بعداً به یک مشاهده فعال می‌رسد - آرام‌آرام با هستی هم‌فضا می‌شود. یک دوران هم دوران حیرت است. اینکه هستی چه هست؟ من کجای هستی هستم؟ چه کسی این هستی را به وجود آورده؟ چگونه خلق شده؟ دوران حیرانی است. همانطور که جزء سی‌ام که آغاز قرآن است با حیرانی شروع می‌شود، خدا هم با همین روش، اول بشر را به حیرت وامی‌دارد. مهم است که خدا برای خودش متدی دارد. این‌گونه نیست که متد را بشر خلق کرده باشد. «او» هم متدی دارد. بشر را در جزء سی‌ام حیران می‌کند. بعد به ضرب‌آهنگ‌ها می‌رسد. تلنگر می‌زد. حال می‌گوید از این حیرت بیرون بیا به «کیف‌ها» می‌رسیم. بر روی چگونگی‌ها، چگونگی‌ها، چگونگی‌ها فکر کن، تدقیق کن. بشر خودش این سیر را پیش می‌رود: مشاهده‌ی غیرفعال، مشاهده‌ی فعال، هم‌فضایی اولیه با جهان، حیرانی و بعد از حیرانی دیگر راه می‌افتد؛ کنجکاو، لمس و مشاهده‌ی بسیار فعال و آرام‌آرام به دوره ترتیب دادن و از کادر بیرون زدن، دوره‌ی شکار، دوره‌ی شبانی و... می‌رسد. این سیرها را طی کرده و بالا می‌آید و نهایتاً به قرون اخیر و به مهارکردن و تسخیر زمین می‌رسد. بعد از تسخیر زمین به سراغ کرات هم می‌رود.

این سیری را که نگاه کنید - سیر کیفی تاریخ - از همان اول که مشاهده می‌کند و بعد حیران می‌شود و بعد مشاهده‌ی فعال و لمس و اصطکاک، در حال بروز دادن تمایل است و یک عشقی به این شناسایی‌ها دارد و نهایتاً انرژی مصرف می‌کند. تاریخ بشر، جدا از این‌که سیر مصرف عشق و انرژی است، آوردگاه دو نیرو و دیدگاه هم هست. بشر از ابتدا مایل به تحول بوده، هنوز هم مایل به تحول است. مایل به یک‌جانشینی نیست. مایل به عبور از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب است. این میل را هم این‌گونه که وحشی بافقی ترجمه کرد، ترجمه می‌کنیم؛ میلی که یک عنصر آن انرژی و یک عنصر آن هم عشق است. ازدواج عشق و انرژی است. نیروهای ضد تحول هم حاضر بودند. انسان مایل به تغییر است، نیروهای ضد تغییر هم حاضر بوده‌اند. انسان انرژی‌یک‌پیش‌برنده با همان سبک و سیاق ماشین ترمودینامیک که حرارت را می‌گیرد و تبدیل به کار می‌کند و محصول می‌دهد، این هم عشق را می‌گیرد و پشته‌های انرژی قرار می‌دهد و از آن به دنبال تغییر است. بشر را هم می‌توانیم با این Close Up در تصویر ترسیم کنیم.

خدای منبع انرژی؛ رو به انسان:

میزان احتیاج

درجه عطش

ضریب طلب

اندازه و کیفیت فعالیت

قوی‌تر

دامنه دارتر

طول‌دارتر

پراصطکاک‌تر

پرپژواک‌تر

ماندگارتر

انگیزاننده‌تر

کماکان رو به انسان هستیم. میزان احتیاج، درجه‌ی عطش - دوز عطش - و ضریب طلب را در نظر بگیریم؛ این سه، اندازه و کیفیت فعالیت را رقم می‌زنند. یعنی یک فرد به

نسبتی که محتاج تر است - دوز تقاضایش بالاتر است - به نسبتی که برای تحقق پروژه اش ملتهب و عطشان است و به نسبتی که طالب است، اندازه و کیفیت فعالیتش متفاوت تر می شود. حال این اندازه و کیفیت فعالیت به نسبتی که احتیاج و عطش در آن است و ضریب طلب به آن تزریق شده، در تجربه ی بشر قوی تر است، با پمپاژ جدی تر پیش می رود، دامنه دارتر است، نقطه ای نیست و بسیط است، طول دارتر است، پراضطکاک تر است، یعنی با موانع جدی تر درافتاده است، پرپژواک تر است، ماندگارتر و انگیزاننده تر است. به طور مثال پروژه ی ابراهیم را ببیند، در پروژه ی ابراهیم یک احتیاج حداکثری، عطش حداکثری و ضریب طلب حداکثری وجود دارد.

در دوران جدید هم دهخدا چهل سال وقت روی چهل جلد لغت نامه می گذارد؛ یا فردوسی تصریح می کند که سه دهه وقت برای شاهنامه گذاشته است؛ یا مولوی می گوید که من شش منزل را طی کردم تا به دفتر ششم مثنوی رسیده ام؛ آخر هم می گوید مثنوی تمام شد، آنچه من انرژی داشتم در تولید، شکل بخشی، شمایل بخشی و شالوده بخشی به مثنوی سرآمد، ولی ظرفیت او در طراحی دیوان شمس ادامه دارد. این که چه کسانی رمان خلق کردند، سه دهه وقت برای یک رمان گذاشتند یا کسانی که وقت برای یک دیوان گذاشتند، برای لغت نامه گذاشتند و چه امام حسین که می بینیم در یک دوره ی کوتاه میزان احتیاج، درجه ی عطش و ضریب طلبش در رقم زدن عاشورا حداکثری بود. لذا حرکت به رغم اینکه خیلی کوتاه بود، اما پر دامنه است، ما را هم در بر می گیرد، طول دار است و از آن ۱۳-۱۴ قرن پیش به امروز رسیده و نقطه چین آن کماکان ادامه دارد؛ اصطکاک آن با موانع پیش رو جدی است؛ پر پژواک تر، ماندگارتر و انگیزاننده تر است.

تا به پروژه هایی که ایدئولوژیک و سیاسی نیستند مثل پروژه ی ورزشی می رسیم [همین قاعده را می بینیم]. سال ۱۳۴۶ یک اتفاق افتاد. باشگاه شاهین منحل شد. باشگاه شاهین، یک باشگاه مردمی بود. بنیانگذار آن آقای دکتر اکرامی^۱ بودند. فراتر از باشگاه، به یک مجموعه فرهنگی می اندیشید، به اخلاق، ازدواج، کار و درس بچه ها بهای ویژه

۱. عباس اکرامی مقدم با نام اصلی عباس شیر خدا بنیانگذار مکتب شاهین از شخصیت های مهم فوتبال ایران است که عمر خود را به پرورش و تربیت جوانان با اخلاق سپری نمود.

می داد. این باشگاه به دلیل این که گرایش های ملی هم داشت، سال ۱۳۴۶ منحل اعلام شد. یک اتفاقی آنجا افتاد. این اتفاق را یک نفر رقم زد. خیلی ها شاهینی بودند. شاهینی ها هم بسیار متعصب اند. اگر فرزند پسر دارند، اسمشان شاهین است. از افرادی که شما می شناسید، مثلاً اسم پسر آقایان همایون بهزادی و رضا وطن خواه، شاهین است. حتی اسم پسر دکتر اکرامی هم شاهین است. در مجموعه ی شاهینی ها فقط یک نفر از آن بزنگاه استفاده کرد. آن یک نفر هم آقای پرویز دهداری^۱ بود. ایشان یک خوزستانی بسیار کیفی و اخلاقی بود.

انحلال شاهین را همه غیر از پرویز دهداری پذیرفتند. شاهین آن زمان چند تیم نونهال و نوجوان به نام های پرستو، رعد، پولاد و کولاک داشت. این خیلی مهم است. جمهوری اسلامی اجازه دارد همه ی احزاب را منحل کند، جمهوری اسلامی اجازه دارد همه ی N.G.O ها را منحل کند، جمهوری اسلامی اجازه دارد همه ی وبلاگ ها را جمع کند، جمهوری اسلامی اجازه دارد همه ی فعالان را به سه کنج ببرد و از آنها اعتراف جنسی و اخلاقی بگیرد و با پلیدترین شکل ممکن فرد را مجاله کند و بیرون بیندازد. ولی آیا هستی این اجازه را به جمهوری اسلامی می دهد؟ هستی به خسروانی^۲، رئیس وقت سازمان تربیت بدنی که باشگاه شاهین را منحل کرد، اجازه داد که کل شاهین را منحل کند؟ نه! اجازه نداد. پرویز دهداری چه کار کرد؟ آمد از بچه های پرستو، رعد، پولاد و

۱. پرویز دهداری (۱۳۷۱-۱۳۱۲) بازیکن و مربی سابق فوتبال ایران، یک الگوی ورزشی و اخلاقی در ورزش ایران به حساب می آید. در سال ۱۳۵۰ در سن ۳۸ سالگی سرمربی تیم ملی شد و در بازیهای مقدماتی المپیک مونیخ با موفقیت توانست تیم ملی را به رقابت های المپیک برساند. از جمله کسانی بود که اخلاق را بر ورزش مقدم می دانست و همین خلق و خو بود که اهالی ورزش او را معلم اخلاق خطاب می کردند. او بارها هدایا و جوایز دولتی را رد کرد و پیشکش هایی نظیر خانه و اتومبیل را نمی پذیرفت (به نقل از دانشنامه ی ویکی).

۲. پرویز خسروانی (۱۳۹۴-۱۳۰۱) سومین رئیس سازمان تربیت بدنی است که یکی از امیران ارتش شاهنشاهی ایران بود. در کابینه ی هویدا به مدت پنج سال به معاونت نخست وزیری و سرپرستی سازمان تربیت بدنی رسید. خسروانی علاوه بر مناصب دولتی، مؤسس و رئیس هیئت مدیره ی سازمان ورزشی و فرهنگی تاج (باشگاه استقلال فعلی) نیز بود. به همین لحاظ همواره با علی عبده صاحب بولینگ عبده مدیر باشگاه پرسپولیس رقابت داشت.

کولاک کیفی‌ترین‌ها را گزینش کرد. سی نفر از آن‌ها را گرفت. سال ۱۳۴۶-۱۳۴۷ با حداقل امکانات آمد یک تیم به نام گارد درست کرد. همه‌ی نوجوانان تیم گارد ۱۶-۱۷ ساله بودند. تیم گارد را از دسته‌جات پایین تهران آرام‌آرام بالا آورد. برایش اسپانسر پیدا کرد. اسپانسر آن هم هواپیمایی ملی هما شد. اسم تیم هما را آورد روی تیم گارد گذاشت. تیم هما به لیگ تخت‌جمشید آمد. در لیگ تخت‌جمشید فوتبال آرام‌آرام در حال حرفه‌ای شدن بود. تنها تیمی که قرارداد سفید امضاء می‌کرد، تیم هما بود. در تیم هما کسانی که شناخته‌شده‌تر باشند، آقای خیبری^۱ - زمان صفایی فراهانی نایب رئیس فدراسیون فوتبال بود - بودند. خیبری می‌گوید آقای دهداری ما را سال ۱۳۵۱ به این حسینیه می‌آورد. خیلی مهم است. بهترین ازدواج‌ها را آن بچه‌ها کردند، سالم‌ترین‌ها آن‌ها بودند، دهه‌ی شصت اعدام هم دادند. حبیب خیبری^۲ از همان بچه‌ها بود که اعدام شد. حبیب خیبری از پاک‌ترین فوتبالیست‌های تیم ملی بود که سال ۱۳۶۴ اعدام شد. پس در اینجا هم همین‌طور است. میزان احتیاج، درجه‌ی عطش و ضریب طلب پرویز دهداری با بقیه‌ی شاهینی‌های آن دوره خیلی متفاوت بود. همه انحلال شاهین را پذیرفتند. اما بالاخره یکی هم پیدا می‌شود که انحلال را نمی‌پذیرد. مگر هستی منحل می‌شود که شاهین منحل شود؟ نه.

لذا اگر رو به انسان باشیم - یعنی رو به خودمان باشیم - خودمان را Close Up ببینیم، خودمان هم این تجربه را کردیم. به نسبتی که برای پیشبرد پروژه - چه پروژه‌ی تحصیل،

۱. محمد خیبری عضو هیات علمی دانشگاه تهران، عضو سابق کمیته اجرایی کنفدراسیون فوتبال آسیا، عضو مجمع عمومی و کمیته فوتسال فدراسیون جهانی فوتبال و از بنیانگذاران دانشکده تربیت بدنی و علوم ورزشی دانشگاه تهران و رشته مدیریت و روانشناسی ورزشی در ایران است.

۲. حبیب خیبری مدافع سابق تیم ملی فوتبال ایران است. وی سابقه بازی در باشگاه فوتبال هما را دارد. وی سابقه ۱۸ بازی و ۲ گل ملی نیز در کارنامه دارد. از سال ۱۳۵۵ با سازمان مجاهدین آشنا گردید. پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ارتباط مستقیم با سازمان قرار گرفت. به خاطر عضویت در سازمان مجاهدین وی را در سال ۱۳۵۹ از تیم ملی فوتبال ایران حذف نمودند. پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به زندگی مخفی روی آورد. در سال ۱۳۶۱ دستگیر شد و در ۳۱ خرداد ۱۳۶۳ اعدام شد (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

چه ازدواج، چه کار، چه کار سیاسی، چه کار تشکیلاتی - خودمان را نیازمندتر حس کردیم، عطشان بودیم و ضریب طلب جدی‌تری داشتیم، آن هم ماندگارتر و تبدیل به دستمایه‌ی ما شده است.

خدای منبع انرژی؛ روبه انسان: علم و شناسایی:
محصول کشش و علاقه انسان به خارج از خود با مصرف انرژی

کنجکاوی

گردش

مشاهده

لمس

پژوهش

آزمایش

تحلیل

یافته

حال روبه انسان؛ اگر از حوزه‌ی تاریخ بیرون بیایم و به حوزه ماقبل تاریخ برسیم. ماقبل تاریخ و موازی با تاریخ، علم و شناسایی‌ها است. یعنی بشر مقدماً عنصر شناسا و بعد عنصر تغییر بوده است. عنصری کنجکاو بوده، گردش کرده، مشاهده کرده، لمس کرده، پژوهیده، سعی کرده به یک حقیقت برسد، آزمون و خطا کرده، آزمایشگاه درست کرده - چه در طبیعت و چه آزمایشگاه مسقف - محصولانش را تحلیل کرده و به یافته رسیده است. پس بشر از کنجکاوی تا رسیدن به یک یافته، انرژی و عشق مصرف کرده است. پس شناسایی هم که مقدم بر تغییر و تحولات تاریخی و اجتماعی است، محصول کشش و علاقهِی انسان به خارج از خودش با مصرف عشق و انرژی است.

یعنی آن چهاربیتی که وحشی ترسیم می‌کند و ما سه استخوان بزرگ از درونش بیرون می‌آوریم که میل، محصول ازدواج عشق و انرژی است، همه جا صادق است. هم در پرویز دهداری و فوتبال صادق است، هم در ماندلا صادق است، هم در تیم اسپانیا صادق است. در تیم اسپانیا شش نفر کاتالان هستند. از ۱۱ نفر شش نفر پرچم کاتالان را حمل می‌کردند. کاتالان با تیم رئال مادرید خیلی فرق دارد. تیم بارسلون با تیم رئال

مادرید خیلی فرق دارد. تیم رئال مادرید، تیم بورژوازی سلطنت طلب طرفدار فرانکو در اسپانیا بود که محله‌ی اعیان نشین شامارتین را دارند و سانتیاگو برنابو که خودش یک فرانکوئیست و سرمایه دار بود که تیم رئال مادرید را درست کرد. اما بعد از کودتای فرانکو، چپ‌های اسپانیا آمدند و با عشق و انرژی پزوتا، پزوتا، پزوتا^۱ جمع کردند و استادیوم نیوکمپ را ساختند. استادیوم نیوکمپ با استادیوم سانتیاگو برنابو خیلی فرق دارد. استادیوم سانتیاگو برنابو را یک نفر با سرمایه‌ی آلوده ساخت. ولی همه چپ‌های اسپانیا - آن‌جا چپ الزاماً مارکسیست‌ها نبودند، یعنی هرکس که تمایل ملی مقابل فرانکو و مقابل سرکوب ۱۹۳۷ تا ۱۹۷۴ داشت - هر شنبه و یکشنبه در استادیوم‌ها جمع می‌شدند. پیراهن ارغوانی - سرخی را که همان پیراهن بارسلون است تن می‌کردند. حال همین کسانی که پرچم کاتالان را هوا کردند، همین‌ها به جام جهانی آمدند و برنده شدند. پس اصل بقای عشق و انرژی این است. فرانکو سرکوب کرد، ولی این‌ها در آمدند؛ دو شب پیش اینها جشن گرفتند. خیلی مهم بود. یعنی ما فقط نباید اصل بقای عشق و انرژی را در حنیف‌نژاد و چه‌گوارا ببینیم. در پرویز دهداری و پویول^۲ هم می‌شود دید. پویول یک عنصر «دابه» یعنی جنبنده که خدا می‌گوید است. می‌بینی کل ۹۰ دقیقه جنبنده است. یک دفاع آخری است که می‌آید گل هم می‌زند. پروازهای او را نگاه کنید، این پروازهای او ابتدا عمودی است و سپس افقی می‌شوند. این پرواز عمودی به افقی خیلی انرژی مصرف می‌کند. هشتاد کیلو هیکل را از زمین بکنی، عمودی کنی و بر فراز یک دفاعی که ۲۵ سانتی متر از خودتان بالاتر است سر بزنید. سر به گل برود و گل هم تیم را به فینال ببرد. در فینال هم باز هم داشت چنین گلی می‌زد. لذا این کلمه‌ی «دابه» که خدا می‌گوید باید همه جا ببینیم. این انسان هم در حوزه‌ی ایدئولوژیک و هم در حوزه‌ی تشکیلاتی و هم حوزه سیاسی - چه نامدار باشد و چه بی‌نام - در همه حوزه‌ها انرژی و عشق را مصرف می‌کند.

۱. واحد پول اسپانیا.

۲. کارلس پویول ایسافورکادا (به کاتالان: Carles Puyol i Saforcada) فوتبالیست اسپانیایی است که در تیم فوتبال بارسلونا و تیم ملی اسپانیا بازی می‌کرد. از او به عنوان یکی از بهترین مدافعان تاریخ فوتبال یاد می‌کنند. او در فصل ۲۰۱۳-۲۰۱۴ آخرین بازی‌های فوتبال خود را انجام داد و پس از آن دستیار مدیر ورزشی بارسلونا یعنی زوبی زاراتا شد.

خدای منبع انرژی؛ روبه انسان: ربط انسان با منبع انرژی کهولت انسان

۶۸-۶۶ یس: ولونشاء

حال ببینیم مواجهه‌ی خدا با انسان چگونه است؟ ربط انسان با منبع انرژی و بحث کهولت انسان را ببینیم. چهار آیه در سوره‌ی یاسین است. یاسین سوره‌ای خیلی کیفی و تبیینی است. با یاسین هم جامعه‌ی ما مثل قرآن برخورد کرده است. مثلاً ما که بچه بودیم در اغلب خانه‌ها یک حلقه‌ی پارچه‌ای به نام حلقه‌ی یاسین وجود داشت. سوره‌ی یاسین را روی این پارچه نوشته بودند و هرکس می‌خواست به سفر برود باید از حلقه یاسین رد می‌شد. فکر می‌کردند حلقه‌ی یاسین را اگر در پروسه‌ی دینامیک به کار نندازیم جواب می‌دهد. ولی جواب نمی‌داد. ممکن بود که فردی که از حلقه‌ی یاسین عبور کند، در سفر تصادف کند و کشته هم بشود. خدا انتظار دارد با تبیین یاسین برخورد کیفی کنیم. بخشی از تبیین سوره‌ی یاسین به بحث ما می‌خورد.

و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگان‌شان می‌گیریم...

و اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود مسخ می‌کنیم...

و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار نکس وافت می‌کنیم. آیا نمی‌اندیشند؟^۱

«آیا نمی‌اندیشند» بحث ما است و این گزاره‌ای را که خدا مطرح می‌کند می‌توانیم به استخدام بحث خودمان در بیاوریم. «وَلَوْ نَشَاءُ» هم می‌آورد. یعنی می‌گوید منشاء ما هستیم. یعنی یک ربط کلیدی، انسان و انرژی انسان با منبع انرژی دارد. «اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگان‌شان می‌گیریم. اگر بخواهیم هر آینه ایشان را در جای خود می‌خکوب می‌کنیم» یعنی انرژی‌شان را از آن‌ها سلب می‌کنیم. «و هر که را عمر دراز دهیم او را در خلقت دچار کهولت و آنروپیک می‌کنیم. آیا نمی‌اندیشند؟»

۱. «وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸)»

یعنی (۱) آیا نمی اندیشند که انرژی و وجود آن‌ها با یک منبعی اتصال کیفی دارد؟ (۲) آیا نمی اندیشند این انرژی که به آن‌ها دادیم می‌توانیم از آن‌ها پس بگیریم؟ (۳) آیا نمی اندیشند این انرژی «هرکه را عمر دراز دهیم» از جوانی که دوران اوج و نشاط و تینیجری (teenager) و تلاطم و عشق و انرژی است؛ ما آرام آرام به نسبتی که جلوتر می‌آید انرژی‌اش را دچار نکس و افت می‌کنیم. «آیا نمی اندیشند» به مفهوم و به منزله‌ی این است که آیا به مبدأ و به پیوند نمی اندیشند؟ به ربط انرژی محدود خودشان با انرژی بی‌پایان جهان فکر نمی‌کنند؟ این یک گزاره است.

خدای منبع انرژی؛ «او» به انسان:

عمل شایسته	لبریز در کتاب
فعل خیر	در گوشه‌های کتاب: و افعلو الخیر (۷۷ حج)
سعی حداکثری	تک‌مورد در کتاب: و سعی لها سعیها (۱۹ اسراء)

مصرف انرژی و عشق در

اندیشه‌ورزی

طراحی

مهندسی

عمل

خلق

مهندسی مجدد

حال آرام آرام بیابیم نگاه و انتظار «او» از انسان را حول بحث عشق و انرژی خودمان پیش ببریم. بر سه فعل خدا در کتاب آخر تاکید کرده است که در همین بحث عشق و انرژی که ما تعقیب می‌کنیم است. (۱) عمل شایسته، (۲) فعل خیر و (۳) سعی حداکثری.

عمل شایسته در هر جای کتاب که باز کنید هست. عمل الصالحات همه جا آمده و کتاب از آن لبریز است. فعل خیر، دو - سه جا آمده و در گوشه‌های کتاب «و افعلو الخیر» از جمله در آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی حج آمده است. ولی «وَسَعَى لَهَا سَعِيهَا» فقط یک جا آمده است؛ تک‌مورد در کتاب است و به مفهوم سعی حداکثری است. «وَسَعَى لَهَا

سَعْيَهَا» به این مفهوم است که مثلاً می گویند از یک نفر که کنار دریا نشسته بود و داشت شکر در آب می ریخت پرسیدند چه کار می کنی؟ گفت دارم شربت درست می کنم. گفتند مگر می شود؟ گفت: بله. اگر بشود چه شربتی می شود! اینجا خدا هم همین لفظ را دارد: «سَعَى لَهَا»؛ یعنی چه سعی ای انسان می کنی.

این عمل شایسته به نظر می رسد انتظار حداقلی خدا از انسان است. هر کس می تواند کار خیر ولو کوچک انجام بدهد. فعل خیر حد وسط است. دو سه - مرتبه بر آن تاکید کرده و بیشتر برای پیش برندگان پروژه ها است. «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ»؛ یعنی اگر پروژه ای تعریف کردید با آن جدی برخورد کنید. فعلتان منجر به یک خروجی خیری برای خودتان، پیراموتان و هستی شود. به اعتباری با ادبیات خودمان خیر پروژه ی شما به هستی برسد.

اما سعی حداکثری، یک مورد آمده است؛ حالا که دارید سعی می کنید تمام قامت، با تمام جان سعی کنید. یک مربی داشتیم که می گفت شما در زمین که آمدید جاتان را در زمین بگذارید و بروید. خودش هم همین طور بود. یعنی در زمستان پیراهن او خیس می شد. می گفت سعی کنید تمرین که می آید، آمده اید که دو ساعت کار کنید. آخر سر که پیراهنتان را می چلانید، باید از آن عرق بچکد. عرق هم جان مایه ی خودتان است. خدا هم از کسانی که پروژه های ویژه تعریف می کنند، این انتظار را دارد که پیراهنشان را که می چلانند از آن عرق بچکد. مصرف عشق و انرژی در عمل شایسته هم در سطح اندیشه، طراحی، مهندسی، عمل، خلق و مهندسی مجدد است. همان طبقه هایی که برای عمل خدا می شود در عالم امکان و هستی تحلیل کرد. یعنی انسان هم می تواند این جاها مصرف کند. روی این سه فکر کنید. بحث را به پایان می بریم. یک زمینه ای برای فکر کردن باشد.

خدای منبع انرژی؛ «او» به انسان: یک گزاره کیفی ۴۱-۳۸ نجم

بار

حمل فردی بار

تلاش خودپنیداد

دستاورد

محاسبه

یک گزاره کیفی خدا در آیات ۳۸-۴۱ سوره ی نجم مطرح می کند:

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ (۳۸) وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ (۳۹) وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ (۴۰) ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءُ الْأَوْفَىٰ (۴۱)

هیچ بردارنده ای بار دیگری را بر نمی دارد/ و اینکه برای انسان جز محصول سعی او نیست/ و دستاورد آکوشش او به زودی ظاهر خواهد شد/ سپس هر چه تمام تر او را جزا دهند.

ان شاء الله هفته ی آینده بحث خدای منبع انرژی را جمع خواهیم کرد. تا هفته دیگر روی این چهار آیه فکری کنیم. اگر دوستان وقت بگذارند، این چهار آیه را سر جای خودش مرور کنند. یعنی ببینند قبل از آیه ی ۳۸ چه بوده، بعد از آیه ی ۴۱ هم چه هست. ان شاء الله بحث خدای منبع انرژی را به انتظاراتی که خدا از انسان انرژی و عاشق دارد پیوند بزنیم. آخرالامر بتوانیم خدای منبع عشق و انرژی را با انسانی که در چهارچوب گزارش آخر خدا هم از او شناختی دارد و هم انتظاری، پیوند بزنیم. خیلی از بذل توجه شما متشکرم.

نشست هفتادم: تبیین: خدای منبع انرژی (۶)^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. با عصر بخیر و سلام به دوستان بحث را آغاز می‌کنیم.

به نام همراه یاریگر
«من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ»
ضرورت رابطه‌ی صاف دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا

عنوان خاص‌تر بحث، «تبیین ما»، داشته‌های «او»، برگ آخر یا ششم از بحث خدای منبع انرژی است.

از خانه‌ی اول تا خانه‌ی حال

طی سیر از حس به تجهیز
سیر بخشی از راه
مصرف عشق و انرژی در راه

از ابتدا - حدود دو سال پیش تاکنون - سیری را طی کردیم و از یک حس اولیه به ضرورت تجهیز رسیدیم. حس کردیم درون‌گرا و افسرده شدیم، رابطه‌مان با هستی فعال نیست و رابطه‌مان به طریق اولی با خدا به حالت اختلال رسیده و رابطه‌ی فعالی نیست. «او» مسئله‌ای جدی از مسائل ما را حل نمی‌کند، ما هم «او» را ناظر بر خودمان حس نمی‌کنیم. این سیر را طی کردیم تا رسیدیم به اینکه احساسی که می‌کنیم، تبدیل به درک شده و تشخیص دادیم که این درک، درکی واقعی است. به سنت بشر، به ضرورت خروج از بحران و بن‌بست و انسداد رابطه‌مان با هستی درآمدیم و به کاربرد متد رسیدیم، که به یک متدی مجهز شویم و از این وضعیت بیرون بیاییم.

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۲۹ تیر ۱۳۸۹ است.

با تعریفی که از مذهب پیدا کردیم، این سیر بخشی از راه است. مذهب اگر راه پیمودن اسم می‌گیرد؛ این سیری هم که ما طی کردیم بخشی از راه است و همه‌ی راه مخمل سبز نیست و زمین سنگلاخی است و بشر هم از سنگلاخ راه خودش را پیدا می‌کند. بخشی از عشق و انرژی که هفته‌های گذشته را به بحث درباره‌ی آن اختصاص دادیم و ان‌شاء‌الله امروز از آن عبور خواهیم کرد، طبیعتاً در همین مسیر و در همین سیر و در همان راه بزرگ به مصرف می‌رسد.

تجهیز برای خروج از وضعیت

طراحی متد با داده‌های سه منبع

توصیه «او»	⇐ ره‌نمونی	⇐ سیر میان دو مبنا
سر مشق بشر	⇐ تجربه	⇐ عبور از بحران - گذار از انسداد
آورده ما	⇐ تولید:	⇐ فراوری + آورده

پیشامتن
متن
پسامتن

در جلسات ابتدایی بعد از اینکه به این ضرورت‌ها رسیدیم، چند جلسه‌ای را مصرف کردیم و به مجهز شدن به متدی برای خروج از وضعیت تخصیص دادیم. طراحی [این] متد با داده‌های سه منبع [صورت گرفت]. یک منبع «او» است؛ یک منبع نوع بشر است و یک منبع هم خودمان هستیم. منبع اول، توصیه‌های «او» است، منبع دوم سر مشق بشر و منبع سوم هم آورده‌های ما است. توصیه‌ی «او» نشان دادن راه بود. راهی هم که «او» نشان داد این بود که اگر در بن‌بست گیر افتادید و حس کردید در انسداد هستید، خودتان را مبنا فرض کنید، ما را هم مبنا فرض کنید؛ بین مبنا‌ی کوچک و مبنا‌ی بزرگ در رفت‌وآمد باشید؛ حتماً از این تبادل بین دو مبنا مفتری حاصل خواهد شد و بیرون خواهید آمد. ما این مضمون سیر میانی و مبنا را از دو منبع گرفتیم. اول از شصت‌آیه‌ی ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره‌ی آل عمران که بعد از شکست اُحد نازل شد و دوم از سیر ابراهیم. ابراهیم ابتدا خودش را یک مبنا‌ی کوچک [در نظر] گرفت. حس کرد یک مبنا‌ی بسیط‌تر از خودش هم وجود دارد. به طور مداوم بین دو مبنا حرکت کرد و از مسیر آزمون و خطا

بالاخره به این رسید که یک مبنای کوچک و قابل اعتماد خودش است؛ یک مبنای بزرگتر از خودش هم که همه‌ی هستی را احاطه کرده، «او» هست. وقتی حس کرد خودش مبنا است و به خودش اعتماد کرد و به «او» هم اعتماد کرد؛ زمینه برای پروژه‌ی مشترک بین او و خدا به وجود آمد که همان پروژه‌ی توحید بود که قبلاً از آن صحبت کردیم.

سرمشق بشر هم تجربی است. از تجربه‌ی بشر دو شعار و سرمشق درآمد. (۱) عبور از بحران ضروری است و (۲) گذر از انسداد هم گریزناپذیر است. اگر نوع بشر که ما هم ادامه‌ی آن هستیم، می‌خواست با بحران خو بگیرد و بن بست و انسداد را بپذیرد، دیگر سیر تاریخ جلو نمی‌آمد و به ما نمی‌رسید. بشر در بحران‌ها وامی داد و تسلیم انسداد و بن بست‌ها می‌شد و نمی‌توانست ما را به این سرمنزل برساند. لذا این تجربه‌ی عبور از بحران و گذر از انسداد هم دست‌مایه است.

خود ما هم صاحب آورده هستیم. آورده‌ی ما تولیدی است که بخشی از آن فرآوری توصیه‌های خدا و تجربه‌ی بشر است و بخشی از آن هم این است که چیزی به آن بیفزاییم و افزودنی‌ای را خودمان به عنوان آورده‌ی خودمان وسط بگذاریم. تولیدی که از فرآوری ما و آورده‌های ما به وجود آمد یک پیشامتن، یک متن و یک پسامتن داشت.

در پیشامتن سعی کردیم تکلیفمان را با خودمان، خدا و هستی و ابکنیم. [اول] اینکه آیا «او» هست و هستی‌اش موثر است؟ دوم اینکه بیرون از ما هستی فعالی وجود دارد؟ و سوم اینکه ما هم جزو هستی هستیم یا نه؟ وقتی به این‌ها رسیدیم مخرج مشترک این بود که هستی واقعیت دارد، احتیاج به اثبات نیست، آن را حس می‌کنیم و لمس می‌کنیم. دوم اینکه «او» هستند و آماده‌ساز همه‌ی نیروهای هستی است و سوم هم اینکه خودمان هم عضو هستی هستیم. به این رسیدیم که ما فعال هستیم و فعال هستی هم مجوز فعالیت نمی‌خواهد و مجوزش را از قبل، از «او» دریافت کرده است.

از پیشامتن به متن رسیدیم. در متن به این رسیدیم که جهان مشارکتی و چرخشی است و هر موجودی می‌تواند پروژه‌ای تعریف کند و خودش را در مشارکت هستی صاحب سهم کند. پسامتن هم همان پروژه‌ای است که تعریف می‌کنیم.

می‌توان گفت در پیشامتن ما در حاشیه‌ی غیر فعال بودیم و به حاشیه فعال آمدیم و بعد رسیدیم به اینکه باید داخل متن بیاییم. این بحث‌هایی که اینجا باز کردیم؛ متن هستی، متن تاریخ، متن کتاب و متن خودمان را باز کردیم.

به قول حضرت علی عنوان می‌کند خودمان بزرگترین کتاب هستیم. می‌توانیم خودمان را برگ بزیم، هستی بزرگ و تاریخ را هم ورق بزیم، از این تورق‌ها به تعریف یک پروژه برسیم. خروجی آمدن ما در متن و عبور از پیشامتن، همان پسامتن است که پروژه‌ای است که تعریف می‌کنیم و به اعتبار آورده‌های ما «او» هم آورده‌هایی خواهد داشت و در پروژه‌ی ما فعال خواهد شد.

تبیین ما: مناسبات دوطرفه

تقاضا	عرضه
احتیاج	اشتیاق
پروژه	داشته
روی کرد	حضور ویژه

طراح مهندس، خالق

استراتژ، مرحله‌بند

صاحب دید و تحلیل تاریخی

ایده‌پرداز، منبع الهام

منشاء عشق و امید

آمدیم از پیشاتبیین به تبیین رسیدیم. به نسبتی که انسان از مجهول به معلوم می‌رسد و به حقایقی می‌رسد، این حق را دارد که متناسب با درک حقیقت، جهان را هم تبیین کند - متناسب با درک حقیقت و وزن خودمان، نه بیشتر و نه کمتر. ما هم به این سرفصل رسیدیم که بتوانیم جهان پیرامون خودمان را - که خودمان هم عضوی از آن هستیم - تبیین کنیم. تبیین به مفهوم بیان مفصل، روشن، کیفی و تحلیلی است.

در این تبیین رسیدیم به اینکه در این هستی مشارکتی مناسبات موجودات با «او» - بخصوص انسان با «او» - دوطرفه است. جاده‌ی یکطرفه‌ای ترسیم نکرده و نمی‌خواسته رابطه‌ی ارباب و رعیتی یا چوپان و گوسفندی در این جهان راه بیندازد. رابطه‌ی - نمی‌گوییم برابر چون «او» با ما برابر نیست و ما هم با «او» خیلی فاصله داریم - دوطرفه است، مناسبات دوطرفه است.

اگر ما در موضع تقاضا قرار بگیریم، یعنی بخواهیم پروژه‌ای تعریف کنیم و پروسه‌ایی طی کنیم، «او» به اعتبار تقاضای ما رابطه‌ای که با ما تعریف می‌کند، رابطه‌ی عرضه‌کنندگی است. اگر ما به مرحله‌ی تقاضا نرسیم، «او» هم طبیعی است که عرضه‌ای بنا نیست به کسی یا به ما بکند. اگر ما احساس کنیم که در پیشبرد پروژه‌مان و تقاضایمان، احتیاج به کمک‌کاری «او»، تیمارداری «او» و آورندگی «او» داریم، «او» هم شوقی خواهد داشت برای اینکه تجربه‌ی یک پروژه‌ی جدید به تجارب موجود و پیشینی هستی اضافه شود. لذا «او» هم مشتاق است. ما احتیاج داریم، «او» هم اشتیاق دارد.^۱ اگر از این تقاضای منجر به احتیاج ما پروژه‌ای تعریف شود، «او» هم برای کمک‌رسانی و تزریق داشته‌ها و سرریزهایش به این پروژه سرپنجه است.^۲ بالنهایه اگر ما اهل رویکرد باشیم، «او» هم اهل حضور ویژه خواهد بود. دیگر از حالت خدای ساده‌ای که فقط خلق اول کرده است، در می‌آید و تبدیل به خدای طراح - مهندس، خالق، استراتژ، مرحله‌بند، صاحب دید و تحلیل تاریخی، ایده‌پرداز، منبع الهام و منشأ عشق و امید برای پروژه‌های ما می‌شود. لذا «او» دیگر همه‌جانبه می‌شود؛ وقتی که ما «او» را ساده فرض نکنیم و خودمان هم از سادگی دربیاییم، حس نکنیم به این جهان آمدیم که بدون فلسفه و حکمت و هدف و خروجی و بدون پیوستن به چرخه تولید فقط از یک معبری عبور کنیم. به نسبتی که ما پیچیده می‌شویم، «او» هم جلوه‌های جدی‌تری را بر ما ظاهر می‌کند.

خدای منبع انرژی؛ تبیین ما

اصول اصیل، اصول راه‌بر، اصول نگهدارنده

عاملان	«او»
حاضران	عشق
منتشران	انرژی
باقیان	

۱. حافظ: سایه‌ی معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد / ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود.

۲. سرپنجه بودن به معنای نیرومند و آماده‌ی کمک بودن است.

آمدیم و به خدای منبع انرژی رسیدیم. اینجا هم می‌توانیم صاحب تبیین باشیم. بشر قبل از ما تبیین کرده، ما هم سعی کنیم چیزهایی به تبیین قبل از خودمان اضافه کنیم. پژوهشگرانی بودند که روی ماشین ترمودینامیک کار کردند و بشرهای بعد از آن‌ها دیدند که این قانونی که آن‌ها از ماشین ترمودینامیک درآوردند، در همه‌ی جهان صادق است. یعنی ماشین ترمودینامیک، ماشینی است که انرژی را می‌گیرد، تبدیل به کار می‌کند و از کار هم محصول بیرون می‌آید. بشر در تجربه‌ی خودش و متکی بر پژوهش پژوهشگران ترمودینامیک، به این رسید که کل هستی این‌گونه است. عشقی در هستی وجود دارد که آن عشق تبدیل به انرژی می‌شود، انرژی هم تبدیل به تغییر می‌شود. در همه‌ی تغییراتی که در جهان و در کشور ما بوده‌اند - از تنباکو، مشروطه، جنگل، مصدق، ۱۵ خرداد، جنبش مسلحانه، حسینی، شریعتی، انقلاب و همین حرکت‌های پارسال را اگر نگاه کنیم - یک عشقی تبدیل به انرژی شده است، انرژی هم این گوشه از جهان را که ما در آن حاضر هستیم، رو به تغییر برده است.

پس از این تجارب، پژوهش‌ها و کنکاش‌ها به این می‌رسیم که اصول اصیل - یعنی اصل اصل، بدون بدیل، بی‌تقلب و بی‌خدشه - وجود دارد که ضمناً راهبر و نگهدارنده‌ی ما و پروژه‌های ما است. به این رسیدیم (۱) اصل بقای «او»: «او» حی، قیوم و جاوید است. (۲) اصل بقای ماده و انرژی و (۳) اصل بقای عشق.

«او»، عشق و انرژی عاملان حرکت هستند. در کل جهان حاضر بوده و هستند، منتشرند و باقی‌اند. قبل از ما بوده‌اند، اکنون نیز با ما هستند و بعد از ما هم خواهند بود. اگر این اصول را بپذیریم، درکمان از جهان دیگر دگرگون می‌شود، تن به اجبار و انسداد نمی‌دهیم. یک آیه است در سوره‌ی حج^۱ که در انتهایش خدا می‌گوید: «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور» گفته‌ی زور، متن زور و گزاره‌ی زور را نپذیرید. در مملکت ما زور نهاد بوده، در این سی ساله هم نهادی جدی‌تر شده و مانع تحول شده است. این خطاب به ما هم که امروز زندگی می‌کنیم هست. لذا وقتی می‌گوید زور را نپذیرید، یعنی اگر ما اعتقاد به بقای «او»، عشق و انرژی نداشته باشیم، پذیرش اینکه زور را نپذیریم، برای ما سخت است. می‌گوییم خدا آن بالا نشسته و نمی‌داند این کسانی که زور می‌گویند چه کسانی هستند! خدا می‌گوید قول این‌ها را نپذیرید، زور این‌ها را نپذیرید، گزاره‌ی این‌ها را

۱. در سخنرانی سوره‌ی روم آمده است.

نپذیرید. ولی اگر بپذیریم که «او» و عشق و انرژی، عامل حرکت اند، در کل دوران و تاریخ و در کل هستی حاضر و ناظر و منتشر و باقی اند؛ پذیرش آن گزاره [نپذیرفتن زور] سهل تر، روان تر و راحت تر می شود.

تغییر جهان با میل

ازدواج عشق و انرژی

همراه با هر «ذره رقاص»

بهل تا «مقصدی خاص»

بحث سه هفته پیشمان را با یک چهاربیتی از وحشی بافقی پیش بردیم و جلسه را با آن به پایان رساندیم. از اسم وحشی پیداست که آشفته است و جهان را هم پرتلاطم و زنده و حیات دار و در تغییر جوهری و عرضی می بیند. از چهاربیتی او ما سه اصل درآوردیم. اصل اول که مهم تر و فراتر از این سه اصل است این است که جهان با میل انسان ها رو به تغییر است. میل هم سرجمع عشق و انرژی است. از ازدواج عشق و انرژی به دست می آید. خنچه‌ی این ازدواج در درون و بطن و متن هر ذره - ولو کوچک - در جهان وجود دارد. همراه با هر ذره‌ی رقاص و واجد و پیش برنده به سوی «او» است و «بهل تا مقصدی خاص». هر ذره‌ی رقاص را به مقصد خاص می کشد، می برد و رهنمون می کند. وحشی بافقی چنین تصویری را از این جهان ارائه می کند. این تفسیر با بحث های ما همخوان است. ما هم می پذیریم که جهان با میل تغییر می کند. هیچ کجای جهان با خمیازه و پیژامه پوشیدن و افسردگی و درون فرو رفتگی تغییر نکرده است. با میل تغییر می کند و میل هم این عناصر را در درون خودش مندرج حمل می کند.

حجم کار «او»

غلغله

آغاز

ولوله

میانه

ز لرزه

پایانه

اگر این میل را بپذیریم، میل اصلی جهان، میل «او»ست. جهانی را که خلق کرده - جهان بزرگ - بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر از زمین ما - جهان کل - است. یک آغازهای داشته و یک میانه‌ای - که ما داریم اکنون در آن به سر می‌بریم - داشته و یک پایانه‌ای دارد. به تعبیر مولوی آغاز عالم غلغله است. یعنی همه چیز دارد می‌جوشد، هرکس دارد اعلام موجودیت می‌کند و تولد خودش را اعلام می‌کند. روی یک جایی از این کرسی‌های جهان می‌نشیند و آن را اشغال مثبت و فعال می‌کند.

بین این جهان هم متعدد پروژه و رفت و آمد و خلق جدید و ولوله است؛ آخر جهان هم - پایانه‌ی جهان - زلزله است که کوه‌ها به رفتار درمی‌آیند، وحوش جمع می‌شوند، زمین مسطح می‌شود. یعنی اگر برای آغاز عالم انرژی بی‌پایانی مصرف شده که غلغله بزنند و بالا بیایند، میانه‌ی عالم هم که انرژی وسیعی را هم «او» مصرف کرده و هم موجودات و انسان‌ها [مصرف کرده‌اند]، پایان هم یک انرژی‌ای مصروف می‌شود که همه چیز به سر جای پایانی خودش برمی‌گردد.

رو به انسان

اینجا بحث خدای منبع انرژی را رو به انسان می‌بریم. انسان در این جهان مملو از انرژی و مشحون از عشق کجاست؟ شاعر اینجا جمع‌بندی می‌کند:

رحر و مثل غشیم وز سرحد عدم

تا به اقلیم وجود این بر راه آمده‌ایم

ما رونده هستیم. به این اعتبار، انسان در ذات، مذهبی است. انسان‌هایی هم که اهل مذهب نیستند، دارند حرکتی می‌کنند؛ برای خودشان انگاره و چشم‌اندازی دارند؛ در کادر حرکت و اعتقاد خودشان، ولو اینکه مذهبی هم نباشند، به نوعی اهل رفتن هستند. برای خودشان مذهبی دارند، گرچه ممکن است آن مذهب توحیدی نباشد، اما آن‌ها هم‌رونده هستند. پس نوع انسان اعم از اینکه توحید و مذهب ذیل توحید را بپذیرد یا نپذیرد رونده است. به یک سرمنزلی می‌خواهد برسد که آن سرمنزل کاملاً دینامیک و پرمالات است که همان عشق است.

[شاعر] تاکید می‌کند نوع انسان از ابتدا، قبل از اینکه پا به این جهان بگذارد، سیری را که طی کرده است، سیر عبور از سرحد و مرز عدم و رسیدن به اقلیم هستی و وجود بوده است. خود این، کلی راه است. هم عشق و هم انرژی مصرف آن شده است. جهان را اگر مشارکتی، سیال، پرهیجان و خلیجان ببینیم، [همچنین] خدا و عشق و انرژی هم حاضر و ناظر و منتشر باشند، انسان هم که این‌گونه است؛ پس ما هم به این اعتبار جزئی از دینامیسم هستی هستیم.

تاریخ بشر: سیر مصرف انرژی

خدای منبع انرژی؛ روبه انسان:

میزان احتیاج

درجه عطش

ضریب طلب

اندازه و کیفیت فعالیت

قوی‌تر

دامنه دارتر

طول‌دارتر

پراصطکاک‌تر

پرپشرواک‌تر

ماندگارتر

انگیزاننده‌تر

مستقل از کتاب و مذهب و توصیه‌های خدا به انسان، درک خود ما این است - هرکدام از ما بیست سال، سی سال، پنجاه سال در یک تاریخی بودیم حال مستقل از اینکه درونش نقش داشتیم و یا نداشتیم، تاریخ گذشته را هم خوانده‌ایم، در فیلمی دیده‌ایم، شنیده‌ایم و یک اشraf نسبی به آن داریم - درک می‌کنیم که اگر در کادر بحث خدای منبع انرژی رو به انسان بایستیم و انسان را در این جهان سراسر از انرژی بخواهیم تحلیل کنیم، تاریخ بشر چیزی نیست جز مصرف انرژی. یعنی سیری که از غار آغاز شده و تا اینجا رسیده، اگر انرژی برایش مصرف نمی‌شد، اصلاً تحقق پیدا نمی‌کرد. پس کل تاریخ بشر - تاریخ اجتماعی، سیاسی، تکنولوژی، روحی/روانی - ناشی از مصرف انرژی بوده است.

حال، پشوانه‌ی اندازه و کیفیت فعالیت، میزان احتیاج، درجه‌ی عطش و ضریب طلب است. یعنی با تعبیر علم شیمی بخواهیم صحبت کنیم، اندازه و کیفیت فعالیت از یک طرف بستگی به دوزی دارد که انرژی و عشق مصرف آن می‌شود و از طرفی هم هر چقدر غلظت این دوز بیشتر باشد، درجه‌ی تحقق آن هم بیشتر است. اندازه و کیفیت فعالیت خودش را در قدرت آن پدیده، دامنه، طول، اصطکاک، پژواک، ماندگاری و انگیزانندگی‌اش، خودش را متبلور و متظاهر می‌کند. پس این دوز و غلظت آن به اندازه و کیفیت کمک می‌کند؛ اندازه و کیفیت هم خودش را متشعشع می‌کند و شعاع می‌دهد که آن حرکت قوی‌تر شود یا ضعیف‌تر؛ دامنه‌دارتر بشود یا کوتاه دامنه؛ طول‌دارتر بشود یا محدودتر؛ اهل اصطکاک باشد یا اهل مماشات؛ پر پژواک باشد یا نه، فقط پچ‌پچ کند؛ ماندگارتر باشد یا نقطه‌ای و میرا باشد؛ انگیزاننده‌تر باشد یا نه، نتواند عشق و انرژی به دیگران پمپاژ کند.

اگر این را بپذیریم درک می‌کنیم که ده‌خدا چگونه چهل سال سر چهل جلد لغت‌نامه نشسته، فردوسی چگونه سی سال سر شاهنامه وقت صرف کرده، ماندلا چگونه ۲۷ سال سر کرد و یا سیسلو چگونه سه سال بیشتر از ماندلا در آن زندان‌ها دوام آورد و نپوسید. بالاخره انسان - اقوام و پیرامون خود را هم می‌بینیم - دو سه ماه اگر یکی روی تخت بیمارستان بیفتد، سلول‌ها پوسیده می‌شود. چگونه می‌شود شخصی سی سال به زندان برود ولی نپوسد؟ درک می‌کنیم که غلظت احتیاج و عطش و ضریب طلب آن بالا بوده که توانسته خودش را در تلاطمات نگاه دارد و انرژی بیرون بیاید.

رابط انسان با منبع انرژی

خدای منبع انرژی؛ روبه انسان:

۶۶-۶۸ یس

دش	↔	وابستگی
گیرش		تغذیه‌کنندگی
		باز پس‌گیرندگی

رو به انسان، به ربط انسان با منبع انرژی در سه آیات ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ سوره یاسین استناد شد. آنجا خدا تاکید می کرد که انرژی شما وابسته به من است، از انرژی من تغذیه می کنید، هر وقت بخواهم می توانم انرژی را درون شما قفل کنم و باز پس بگیرم و اگر این سیر نونهالی، نوجوانی، جوانی را طی کنید بالاخره از آن طرف فواره، شیب نزولی هم دارد و شما مشمول کهولت و آنتروپی خواهید شد. این توضیح، توصیه و تاکیدی است که منبع انرژی به استفاده کنندگان انرژی از این منبع داد.

توصیه «او» به انسان: مصرف عشق و انرژی

حداقلی: عمل شایسته

لبریز در کتاب

حد میانی: فعل خیر

در گوشه های کتاب: و افعلوا الخیر (۷۷ حج)

حداکثری: سعی حداکثری

تک مورد در کتاب: و سعی لها سعیها (۱۹ اسراء)

بحث از طرف خدا یک مرحله کیفی تر شد. ما هم سعی کردیم به کیفیت پی ببریم. خدا در آیاتی که ما از آن ها استفاده کردیم، در کادر مصرف عشق و انرژی سه سطح کلی مطرح کرده است. یک سطح که [خدا] از همه انتظار دارد و همه می توانند، اینکه عمل شایسته انجام بدهند. عمل شایسته از خیرات و مبرعات کوچک یا از ثبت نام یک تهیدست در یک مدرسه می تواند آغاز شود تا کارهایی که در مقیاس های بالاتر مثلاً خانم قدس یا خانم قندهاری انجام داده اند و تجربیاتشان را آمدند و به ما منتقل کردند.^۱

۱. خانم قدس بنیانگذار محک و خانم قندهاری بنیانگذار خانهای مادر و کودک بودند که به ترتیب در نشست های بیست و ششم و سی ام برای بیان تجارب خود در بناگذاری موسسات فوق در جمع حاضران نشست های «باب بگشا» حضور یافتند. این دو نشست در دفترهای دوم و سوم «باب بگشا» در دسترس است.

این عمل شایسته در هر جای کتاب لبریز است - در سوره‌های کوچک و بزرگ - عمل صالح یا باقیات صالحات آمده است. هرکس می‌تواند یک سطحی از این عمل صالح را برگزیند و از خودش ثبتی داشته باشد و نقطه‌چینی بگذارد.

یک حد میانی آن‌هایی هستند که از عمل صالح ظرفیت تصاعدی بیشتر دارند. برتر از عمل صالح می‌توانند عملی انجام بدهند. این عمل از نظر خدا فعل خیر است که از عمل صالح کیفی‌تر است. در چند گوشه‌ی کتاب مثل آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی حج^۱ به فعل خیر، با واژگانی مثل «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» تشویق و توصیه به عمل خیر کرده است. عمل خیر از آن اعمال ماندگار است. خیر یعنی می‌ماسد، رسوب می‌کند و می‌نشیند.

اما یک آیه یک بار آمده است «وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا» در سوره‌ی اسراء^۲ به معنای عمل حداکثری است. یعنی کسی انرژی‌ای بیش از عمل شایسته و بیش از فعل خیر دارد؛ مثل ابراهیم می‌تواند یک قرن - ۱۱۸ سال - بدود و نفس کم نیاورد، ولی او هم مشمول آتروپی می‌شود و می‌رود؛ یا موسی که چهل سال دوندگی می‌کند و ده سال هم قبلش بدون روش، خودش دوندگی کرده بود، نیم قرن می‌تواند بدود؛ یا حضرت محمد چند دهه می‌تواند بدود.

انسان‌های معمولی هم همینطور؛ مربی‌ای هست که مثلاً چهل سال است بازیکن می‌سازد. آقامدد^۳ در تیم راه‌آهن بود که سه - چهار نسل فوتبالیست‌های راه‌آهن

۱. «...وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (حج: ۷۷)؛ «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ» (آل عمران: ۱۰۴)؛ «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ لَّهُمُومَةٌ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا» (بقره: ۱۴۸)؛ «...وَيَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۱۱۴)؛ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۷۳)؛ «فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَاهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَلُوبُوا يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۹۰)؛ «أُولَئِكَ يَسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» (مؤمنون: ۶۱) و....

۲. «مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (اسراء: ۱۹)

۳. رسول مددنوعی معروف به آقامدد مربی و بازیکن‌ساز فوتبال ایران بوده است. او از اوایل دهه ۱۳۳۰ در باشگاه راه‌آهن مربی‌گری می‌کرد. از او به عنوان پدر فوتبال راه‌آهن یاد می‌شود. مددنوعی یک دوره در سال ۱۳۳۲ مربی تیم فوتبال تاج تهران (استقلال) نیز بوده است. سال ۱۳۳۳ رسول مددنوعی به باشگاه راه‌آهن آمد و این شروع دورانی بود که راه‌آهن را تبدیل به کارخانه بازیکن‌سازی در جنوب تهران کرد. تیم فوتبال راه‌آهن پس از فعالیت‌های زیربنایی

محصول او بودند. سال‌های آخر عمرش هم با اینکه نزدیک به هشتاد سال سن داشت، مربی تیم کر و لال‌های ایران بود. یعنی تا جان در بدن داشت آموزش می‌داد. همه از ابراهیم تا آقامدد تا همه‌ی کسانی که اهل دوندگی هستند، می‌توانند حرکت حداکثری داشته باشند، آن‌ها را دیگر خدا مشمول سعی - سعی حداکثری - می‌کند. یک بار در کتاب گفته تعبیر سعی حداکثری را گفته است. چیزهایی که یک بار در کتاب گفته می‌شوند خیلی به چشم نمی‌آید؛ خود ما فکر می‌کنیم چون چند بار قرآن را خوانده‌ایم [همه چیز را دیده‌ایم]. ولی یک چیزهایی را می‌بینیم که قبلاً به چشممان نیامده است؛ چون در سطحش نبودیم و نیستیم - من خود را می‌گویم - ولی یک جاهایی، آدم یک مقدار وقت بیشتری دارد، می‌بیند یک چیزهایی هست که درست است که در سطح ما نیست، ولی کسانی که در سطحشان بوده آن را گرفتند و عمل کردند؛ مانند آقامدد، آقای سالیان^۱ در آبادان که از ۱۷-۱۸ سالگی تا چند سال پیش که فوت کرد، چند نسل از بچه‌های زمین خاکی آبادان - پابره‌هایی که با پاهای برهنه روی آسفالت پنجاه درجه می‌دویدند - را گرفت [توانست تربیت کند] و تحویل تیم ملی دهد. این‌ها اهل سعی حداکثری هستند. در آبادان جنگ هم که شد، آقای سالیان از آبادان بیرون نمی‌آید؛ هم آبادان را سعی دارند زنده نگه دارند و هم فوتبال آبادان را سعی دارند زنده نگه دارند. لذا این‌ها یکبار که خدا یک جا چیزی گفته آن‌ها گرفته‌اند؛ «وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا» سعی کن فیکونی انجام دهیم. انسان‌ها گاهی می‌توانند کارهایی کنند که تکان‌های بزرگی به عالم پیرامونشان بدهند.

مددوعی از سال ۱۳۳۶ صعود از پله‌های ترقی را در فوتبال تهران آغاز کرد و از دسته دوم تهران به دسته اول آمد. این روند با قانون ممنوعیت حضور تیم‌های وابسته به ادارات دولتی در مسابقات باشگاه‌های تهران تداوم نیافت. فرایند استعدادیابی و پرورش بازیکنان نخبه در تیم‌های رده پایه این باشگاه همیشه ادامه داشت. رسول مددوعی موفق شد بازیکنان فراوانی را در چند نسل مختلف به مدارج بالای فوتبال در ایران برساند (به نقل از دانشنامه‌ی ویکی).

۱. منوچهر سالیان اسطوره فوتبال آبادان و مربی تیم صنعت نفت آبادان که برای زنده نگاه داشتن شهرش در دوران جنگ تحمیلی نقش بسزایی داشته است. سالیان تا قبل از انقلاب اسلامی در کنار تیم صنعت نفت بود و هدایت این تیم را در لیگ تخت جمشید بر عهده داشت.

تصریح «او» به انسانی: یک گزاره کیفی

۴۱-۳۸ نجم: أَلَا تَرَوْا زَوَازِرَهُ وَرَزَّ آخَرَى (۳۸) وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (۳۹) وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يَرَى (۴۰) ثُمَّ يُخْرَجُهُ الْخَزَاءَ الْأَوْفَى (۴۱)

هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد. / و اینکه برای انسان جز محصول سعی او نیست. / و دستاورد آکوش او به زودی ظاهر خواهد شد / سپس هر چه تمامی او را جزا دهند.

یک گزاره کیفی در آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره‌ی نجم داشت که جلسه پیش بحث را با این به پایان بردیم و گفتیم همه روی آن فکر کنند: «هیچ بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» بردارنده یک انرژی‌ای مصرف می‌کند، بارش را بلند کند، روی دوش و گرده‌اش بگذارد، بالای سر بگیرد و کم‌کم جلو ببرد و با پا آن را بکشد، زورش نمی‌رسد از یکی دیگر کمک می‌گیرد؛ بالاخره انرژی‌ای مصرف می‌کند و همان میلی که وحشی بافقی گفت: اگر کسی میلی نداشته باشد که محصول عشق و انرژی‌اش باشد، باری از بارهای هستی را از روی اسکله‌ی بزرگ هستی بر نمی‌دارد. پس انرژی مصرف می‌کنیم و [این انرژی] مصرف برداشتن بار خودتان می‌شود. قرار نیست کس دیگری بار شما را بردارد. «وزاره» یعنی کسی که باربر است. [اگر چه] در کشورهایی مثل کشور ما، وزیر به جای اینکه بار ببرد خودش بار دیگران است. حضرت علی زمانی که مردم سراغش آمدند یک حرف کیفی زد. گفت: «نخواهید من امیر شما باشم. نخواهید من سرور شما باشم. بخواهید که من وزیر شما باشم.» یعنی باربر شما باشم.^۱ خیلی حرف کیفی زده است. آن‌ها هم فهمیدند که علی چه می‌گوید. بعد از دوران عثمان و زمانی که عثمان کشته شد، آن‌ها سراغ علی آمدند، علی هم گفت نخواهید من امیر شما باشم.

۱. فراز پایانی خطبه‌ی ۹۲ نهج البلاغه: «وَإِنْ تَرَكَمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ. وَلَعَلِّي أَنْتَمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ بَيْنَ وَتَيْمُوهُ أَمْرَكُمْ. وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرٌ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنِّي أَمِيرٌ»؛ «و اگر مرا واگذارید همچون یکی از شما، و برای کسی که کار خود را بدوی سپارد، بهتری از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتری است تا امیر شما باشم.» (از ترجمه‌ی جعفر شهیدی). قریب به اتفاق مترجمان، وزیر را در اینجا مراد با مشاور در نظر گرفته‌اند. وزیر در لغت عرب به عنوان متحمل کار و بار امیر معنی شده است (الْوَزِيرُ: الْمُتَحَمِّلُ ثِقَلِ أَمِيرِهِ وَ شَغْلِهِ - مفردات راغب).

امیر که الی ماشاء الله در جهان هست، قبل از من هم بوده است. به خصوص در ایران، همه اُمناء و امیر و ولی فقیه و پادشاه هستند! چه کسی بناست زیر بار مردم برود؟ این واژه خیلی واژه‌ی مهمی است.

هرکس زیر بار خودش است و اینکه برای انسان جز محصول سعی او نیست. اینجا خدا کاملاً نافی استثمار است. یعنی خودتان پروژه‌تان را پیش می‌برید، بار خودتان را خودتان بر می‌دارید، محصولاتان را خودتان می‌کارید. این به منزله‌ی نفی کار جمعی و رساندن خیر به دیگران نیست. ولی به منزله‌ی این است که در پروژه‌ی جمعی هم خودتان یک جایی باید مشارکت کنید؛ امناء و صاحب حق و تو که کار نشد! بخشی از کار را خودتان باید پیش ببرید.

«وَأَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى: محصول و دستاورد و کوشش به زودی ظاهر (دیده) خواهد شد و سپس هرچه تمام‌تر او را جزا دهند.» یعنی پروژه را استارت می‌زنید، بار را خودتان بر می‌دارید، با سعی خودتان پیش می‌برید، محصول آن سعی قابل رویت خواهد شد. در راه به رویت همه خواهد رسید و مرئی خواهد شد؛ آخر سر هم پاداشی در کار هست.

بار

حمل فردی بار

تلاش خودبنياد

دستاورد

محاسبه

با ادبیات امروز این آیه را می‌توانیم این‌گونه جمع‌بندی کنیم: گزاره، گزاره‌ای کیفی است. بر بار تاکید می‌کند. یعنی باری اینجا وجود دارد که باید یک نفر آن را بردارد. حمل بار فردی است و اگر جمعی هم هست، بخشی از آن بار را فرد با نیرو و انرژی خودش جلو می‌کشد. تلاش انسان یک تلاش خودبنياد است. از این تلاش خودبنياد حتماً دستاوردی بیرون می‌آید و این دستاورد مشمول محاسبه می‌شود. این گزاره‌ی کیفی را اگر بپذیریم، باید بینیم اکنون تکلیف انسان‌ها چیست. خدا کیفیت محض است، توصیه‌های «او» نیز گزاره‌های کیفی است.

گزاره‌ی تأکیدی «او» به انسان حامل انرژی

۷۳ ح: يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاَسْمِعُوْا لَهُ اِنْ اَلَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّ لَا يَجْتَمِعُوْا لَهُ وَاِنْ يَّسْأَلُوْهُمْ الذُّبَابُ شَيْۤا لَّا يَسْتَقْدُوْهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوْبِ
ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان [به دقت آگوش فرادهید: آنانی را که جز خدا دعوت می‌کنید هرگز حتی امگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌تواند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

این جا در آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی حج یک گزاره‌ی تأکیدی دارد. سوره‌ی حج را هم گفتیم از اسمش مشخص است آهنگ و ریتم دارد و جهان ریتمیک است. جهان مثل ساز خشک و خالی نیست که از ابتدا یکنواخت و بدون پیچ و تاب و ملودی و غمزه راه ببرد، ساطع شود. نه، جهان پر ریتم است. همه‌ی سازهای جهان در آن مشارکت دارند و یک سمفونی بزرگ نواخته می‌شود. سوره‌ی حج این گونه است. خود حج هم سمفونی لبیکی که در آن می‌گویند، سمفونی همگانی بدون تک مضراب است. آیات و نشانه‌های آخر سوره‌ی حج، انسان را به سمت این جمع‌بندی می‌برد.

اول بحث انرژی، این آیه از آیات کلیدی است: «ای مردم مثلی زده شد (تمثیلی آورده شد) پس بدان به دقت گوش فرادهید» جمله‌ی ناظری نیست. گوش‌ها به هوش باشد. یعنی کل ذهن و وجود در خدمت این داده و آگاهی دربیاید. «آنانی را که جز خدا دعوت می‌کنید هرگز حتی مگسی نمی‌آفرینند»؛ آن‌هایی را که فکر می‌کنید منشأ انرژی و پیش‌برندگی جهان هستند، هرگز اهل آفرینش محض نیستند. این خلقی که این جا آمده، خلق محض است.

همه‌ی ما هم می‌توانیم به صورت تک‌تک ایده‌ای خلق کنیم، میزی بسازیم، بحثی بیافرینیم. همه‌ی ما می‌توانیم این کار را بکنیم. ولی آن خلق محضی که یک موجودی را از عدم به هستی بیاورد، بشر نتوانسته انجام دهد. بشر یکسری کارهای ژنتیکی می‌کند ولی این کارهای ژنتیکی [مبتنی بر استفاده] از پوست بشر است؛ از یک گاوی، سلولی را گرفته که آن گاو از عدم توسط خدا به وجود آورده شده است. بشر نمی‌تواند از عدم به وجود بیاورد، ولو اینکه مثلاً موجود پرتابل درست کند؛ مثلاً بوته‌ی گوجه‌فرنگی

روزی درست کند که اگر رشد کند، هزار کیلو هم محصول می‌دهد. چیزی از عدم، هستی نیاورده است. منظور اینکه «هرگز حتی مگسی نمی‌آفرینند» مگس در ذهن همه موجود تفسیری خور است که وز وز می‌کند و همه هم بر سرش می‌زنند. عرب هم آن زمان بر سرش می‌زد، ما هم امروز بر سرش می‌زنیم. خدا می‌گوید همین موجودی که شما پست حساب می‌کنید و بر سرش می‌زنید و زیر مگس کش شماست، این مگس را هم نمی‌توانید بیافرینید. آن کسانی را که فکر می‌کنند پیش‌برنده و منشأ انرژی عالم هستند، «هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند»؛ هر چند همه‌ی کسانی که مقابل ما قرارشان می‌دهید، یک جا مجتمع شوند، در یک کمپی بروند و اردو بزنند؛ اگر همه‌شان هم عقلشان را روی هم بریزند و توانشان را به کار بگیرند، یک موجود ولو کوچکی را از عدم نمی‌توانند به هستی وارد کنند.

این مهم است: «و اگر آن مگس چیزی از آنان بر باید نمی‌تواند آن را باز پس گیرند» یعنی همه‌ی آنها، اگر آن مگس در ارتفاع دو متری برود و آنان هم بپرند، نمی‌توانند چیزی که مگس از آنها ربوده را باز پس بگیرند. این جمع‌بندی بحث است که زیباست: «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.» یعنی اگر ما فکر کنیم خودمان بالاستقلال صاحب انرژی هستیم و مستقل از منبع انرژی و یا متصل به منابع انرژی غیر از «او»، هم ما و هم چیزی که به دنبال آن هستیم، هر دو ناتوانیم؛ فاقد انرژی بالاستقلال هستیم. این کلید آیه است.

۷۶ حج: ...وَالِلّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

و همه امور به خدا رجعت می‌کنند و بازگردانیده می‌شوند

یادآوری

منشاء خلق خالص و محض

منبع واحد کارآ- خالق

مقایسه کارآیی منبع یگانه انرژی

با توان انسان حامل انرژی

آیات آخر سوره‌ی حج همگی آیات کلیدی و جمع‌بندانه است. آیه‌ی ۷۶ سوره‌ی حج^۱ نیز خدا یک گزاره‌ی تاکیدی به انسان حامل انرژی دارد. ما انرژی هستیم و فکر می‌کنیم انرژی هم با خودمان است، به‌خصوص در دورانی که نوجوان هستیم، جست و خیزی داریم و قبل از میانسالی هستیم و انرژی کم نمی‌آوریم، مدام فکر می‌کنیم انرژی از خودمان است. یک کلید دیگر در جمع‌بندی می‌دهد: «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ «همه‌ی امور به خدا رجعت می‌کنند و بازگردانیده می‌شوند». یعنی یک منبعی هست که انرژی از آن ساطع می‌شود و همه انرژی مصرف می‌کنند که بالنهایه به «او» وصل شوند. این خیلی عجیب است. یک ماشین ترمودینامیک نیست که قانونش را بتوان ساده درآورد که حرارت را می‌گیرد و به انرژی تبدیل می‌کند، انرژی هم به کار تبدیل می‌شود. نه، چنین قاعده‌ی ساده‌ای نیست. این چه موجودی و چه منشایی است که با انرژی آن همه حیات می‌گیرند و آخر کار و ضمن کار هم همه‌ی موجودات به جانب «او» برمی‌گردند؛ اصل صیورت. «او» مرجعیت ویژه و رسالت کامل و تام در هستی دارد. یعنی انرژی می‌دهد و آخر سر هم همه‌ی موجوداتی که از «او» انرژی گرفتند، انرژی را به گونه‌ی دیگری مصرف می‌کنند تا باز خودشان را به این منبع عشق و انرژی برسانند.

در آیات ۷۳ و ۷۶ سوره‌ی حج جمع‌بندی شراکتی بیرون می‌آوریم. یادآوری می‌کند که منشأ خلقِ خالص و محض یکی است. همه‌ی ما اهل خلق هستیم. همه‌ی موجودات هم اهل خلق هستند. موجودات غیر انسان مثل زنبور هم اهل خلق است؛ اما خلق به مفهوم خاص خودش، نه به مفهوم خلق محض و خالص که یک موجودیتی که قبلاً در عدم بوده را به جهان هستی وارد کنیم. این خلق از عدم فقط خاص ذات «او» است. این منبع واحد، کارآ و خالق است. اگر مقایسه کنیم میان کارایی این منبع یگانه‌ی انرژی و عشق با توان انسان حامل انرژی که ما هستیم می‌رسیم به گزینه‌های بالا، اینکه منشأ خلق خالص و محض یکی است و یگانه است و انرژی «او» خودبنیاد است. ما انرژی را از یک منبع می‌گیریم و وقتی هم که دچار کهولت می‌شویم، انرژی را براساس اصل بقای انرژی تحویل به همان منبع می‌دهیم و «او» مورد مصرف دیگری در جهان برایش پیدا می‌کند.

۱. «يَلْمِزُ مَا يَنفَعُ الْإِنسَانَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ». در سخنرانی آیه‌ی ۷۷ ذکر شده است.

گزاره‌ی معکوس تاکید‌ی «او» به انسان حامل انرژی

۶۵-۶۱ اسراء: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ أَخْرَجَنَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِأَخْتِكَ إِلَّا لِقَاءَ رَبِّي إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ مَنْ قَرَّبَ وَجْهًا (۶۳) وَاسْتَغْفِرُ مَنْ سَلَطْتُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَبْرِكَ وَرَجِلْتُ وَشَارَكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدُّهُمْ وَمَا يَعْهَدُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (۶۵)»

و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجد کنید» پس [همه] جز ابلیس سجد کردند. گفت: «آیا برای کسی که از گل آفریدی سجد کنم؟» (۶۱) [پس] گفت: «به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود]؟ اگر تا روز قیامت مهلت می‌دهی قطعاً فرزندان من را - جز اندکی [از آنها] - ریشه کن خواهم کرد.» (۶۲) فرمود: «برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند مسلماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است. (۶۳) و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آن‌ها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده»، و شیطان جز فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهد. (۶۴) «در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، و حمایت‌گری [چون] پروردگار تو پس است.» (۶۵)

اکنون خدا وارد بحث کیفی تری می‌شود. به نسبتی که ما کفش را در بیاوریم و در میدان پژوهش بدویم، «او» هم سرریزهای بیشتری به ما خواهد داشت. این گزاره‌هایی که مطرح کرد گزاره‌های مستقیم ایجابی بود. یک گزاره معکوس هم به ما می‌دهد که در آیات ۶۱ تا ۶۵ سوره‌ی اسراء آمده است. ترجمه‌ی آیات را که پایین به متن است می‌خوانیم. آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی اسراء: «و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس [همه] جز ابلیس سجده کردند.» می‌گوید این بزنگاه را یاد بیاورید؛ کلمه «وَإِذْ» را که می‌آورد یعنی همه به هوش باشند که اتفاقی افتاده و ما می‌خواهیم آن اتفاق را تحلیل کنیم. «إِذْ» یعنی گوش به تحلیل، صرفاً خبر خاص و خام نیست.

«ابلیس گفت: آیا برای کسی که از گل آفریدی، سجده کنم؟!» ابلیس خودش را برتر می‌دانست، از آتش آفریده شده بود؛ آتش، روشنایی، گرما، حرارت، مشعل راه و خیلی برتر از خاک است. آن‌جا استعلاء می‌طلبد که به چه مناسبت موجودی که از گل آفریدی را سجده کنم؟ تو مرا از ژن برتری آفریده‌ای.

«[سپس] گفت: «به من بگو: این کسی را که بر من برتری دادی [برای چه بود؟]» این‌جا ابلیس با خدا وارد دیالوگ پرسشگرانه‌ای می‌شود. «اگر تا روز قیامت مهلت می‌دهی قطعاً فرزندان‌ش را- جز اندکی [از آن‌ها]- ریشه‌کن خواهم کرد.»

در آیه ۶۳ خدا به او می‌گوید: «برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند مسلماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است.» خدا این‌جا به او امکان یارکشی وسیع می‌دهد «و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آن‌ها بتاز» می‌توانی بدون محدودیت زمانی، مکانی و انسانی سپاه تشکیل بدهی «و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.» یعنی تو با آن‌ها هم می‌توانی پروژه تعریف کنی. پروژه‌های آن‌ها خیری به جهان هستی نمی‌رساند؛ از نوع پروژه‌ی فردوسی و دهخدا و ماندلا و گاندی و روسپی‌ای که در پروژه‌ی گاندی خودش را وقف می‌کند، نیست. تو هم برو با این‌ها پروژه تعریف کن؛ پروژه‌های این‌ها در اموال و اولاد است، خیری از این پروژه‌ها متصاعد نمی‌شود. جهان چرخشی را متفع نمی‌کند، تکانی به جهان نمی‌دهد. «و به ایشان وعده بده» همانطور که ما به این طرف وعده می‌دهیم که اگر پروژه‌ای تعریف کنید ما هستیم، تو هم برو وعده بده؛ منتها وعده‌ی تو تهی از انرژی واقعی است. «جز فریب به آن‌ها وعده نمی‌دهی» پوک است، تریچه‌ی قرمزی است که وقتی گاز می‌زنیم پوکی را لمس می‌کنیم نه مواد و ملات را. آخر سر هم این‌گونه خدا بحث را جمع می‌کند: «در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست»

مجموعه‌ی کسانی که «بنده» تعریف شده است، کسانی که «عبد» هستند، یعنی کسانی که من را مبنا گرفته‌اند؛ حقیقت هستی را درک کردند و می‌خواهند رابطه با من تعریف کنند، بر آن‌ها چیرگی و سلطنتی نخواهید داشت. «و حمایتگری چون پروردگارت بس است.» و لجستیک آن‌ها ما هستیم. پس در این‌جا جهان دو لجستیکه می‌شود که به مفهوم دوگانگی و عدم پذیرش توحید نیست. به این موجود هم که این طیف از ابناء بشر را لجستیک می‌کند، خدا میدان داده است. جان توحید در این است: میدان و امکان و زمان همه با خداست.

۶۵-۶۱ اسراء:

ابلیس: نیروی انرژی یک
به جریان نیفتادن انگیزه و انرژی ابلیس در مدار هستی
در سرفصل خلقت انسان
مهلت خواهی ابلیس برای مانور ضد حقیقت
امکان یارکشی ابلیس
مدار مستثنی از یارکشی ابلیس
پیوند داران متصل به منبع عشق و انرژی

اگر آیات ۶۱ تا ۶۵ سورهی اسراء را جمع بندی کنیم، ابلیس نیروی انرژی است، اما انگیزه و انرژی او در مدار هستی و در سرفصل خلقت انسان دیگر به جریان نمی افتد. این یک سرفصل هم برای انسان و هم برای ابلیس است. ابلیس تا قبل از آن، کادر اصلی خدا بوده است؛ از سمتی به سمت دیگر، یک آتش جهنده که کاملاً در خدمت هستی و خدا بوده است. این جا که ابلیس می بیند که یک موجودی با ژن دیگری آمده پا پس می کشد و به خدا - به قول دلکش - می گوید «ما را بس.» هر چه انرژی داشتیم و برای تو مصرف کردیم بس است. الان می خواهم انرژی خودم را نقطه ی مقابل تو ببرم. خدا هم حداکثر دمکراتیک است که به او میدان می دهد و سرکوبش نمی کند. او با خدا مجادله می کند، بحث می کند، به خدا متلک می اندازد. بعد از همه ی این ها که تمکین هم نمی کند، خدا را هم تحقیر می کند. می گوید من که برتر از انسان هستم؛ به چه مناسبت من که از آتش هستم به این که گل هست سجده کنم؟ تمکین نمی کند. اینکه عنوان می شود شیطان هم خدا را می پذیرد؛ بله، اون هم می پذیرد. همه خدا را می پذیرند، اما چه کسی تمکین می کند؟ چه کسی رفیق می شود؟ چه کسی وجود می گذارد؟ حنیف نژاد و تقی شهرام یک درک از خدا داشتند؟ حنیف نژاد و بهرام آرام یک درک از خدا داشتند؟ حنیف نژاد تا وقتی که بود هیچ شلیکی از اسلحه اش نشد. اما اسلحه ی بهرام آرام رو به چه کسی نشانه رفت؟ رو به صمدیه نشانه رفت. رو به شریف واقفی نشانه رفت. در کنه هم ممکن است هر دو بگویند خدایی هست. چه کسی تمکین می کند؟ این مهم است. جان قضیه اینجاست. تمکین نمی کند و کنار

می‌کشد و از خدا می‌خواهد برای مانوری علیه حقیقت و واقعیت هستی، مهلت می‌خواهد. خدا به او امکان یارکشی می‌دهد. مداری که ابلیس از ابناء بشر یارکشی می‌کند مستثنی است و پیونداران متصل به منبع عشق و انرژی بیرون از مدار یارکشی و عضوگیری تشکیلاتی و ایدئولوژیک شیطان هستند.

وجهی دیگر از گزاره معکوس؛ شیطان: رسول حق پوشان

حال یک آیه دیگر وجود دارد که مکمل این هم هست؛ خودم هم هیچ وقت دقت نکرده بودم. یک دفعه هم آمده است. خدا تحلیلش در گزاره‌ی معکوس را ادامه می‌دهد. می‌گوید شیطان رسول حق پوشان است. می‌گوید آن‌ها هم برای خودشان صاحب خبر و صاحب رسالتی دارند. آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی مریم:

أَلَمْ تَرَأْنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزَعُونَ أَرْسَالًا

آیا ندانستی که ما شیطان‌ها را بر حق پوشان فرو فرستادیم، تا آنان را تحریک کنند؟

پس آن‌ها هم پیام‌رسانی می‌کنند و کار رسالت می‌کنند. پس خدا این گزاره‌ی معکوس را بروز می‌دهد.

ایجاب «او» در مواجهه با انسان حامل انرژی

رسولان: آزادکنندگان و متعادل‌کنندگان انرژی

اکنون بحث را ایجابی می‌کند. ایجاب «او» در مواجهه با انسان حامل انرژی. از یک طرف فلسفه‌ی رسالت را بیان می‌کند؛ رسولان آزادکنندگان و متعادل‌کنندگان انرژی و عشق بشر هستند.

۵۶ کهف: وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ

لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخِذُوا آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُوًا

وپیامبران را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم، و کسانی که کفر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال کنند، و نشانه‌های من و آنچه را [بدان] بیم داده‌ام به‌ریشخند گرفتند.

این جا پیامبران دو کاره هستند: بشارت می دهند، افق روشن می آورند. افق های تباه و افسردگی را از بین می برند. به این اعتبار پمپاژ انرژی می کنند. به این اعتبار که بیم دهنده و منذر هستند، تعادل بخش انرژی هستند. ما خودمان در وجودمان جاهایی که حس می کنیم خدا ناظر است - جاهایی که حس نمی کنیم و می خواهیم خدا را دور بزنیم، می گذریم - و حس می کنیم کسی در درونمان ناظرمان هست، آن جا می فهمیم که انرژی خودمان را به مسیرهایی نباید ببریم. این جا انبیاء نقش بالانس را هم بر عهده می گیرند. یعنی بشر حس می کند که انرژی خودش را باید به جایی ببرد و به جایی نبرد. پس انبیاء هم آزادکننده و هم متعادل کننده ی انرژی هستند.

«و کسانی که کافر شده اند [حق را پوشانده اند]، به باطل مجادله می کنند.» شیطان هم به باطل با خدا مجادله می کرد و انرژی را بیهوده مصرف می کرد که حقانیت انسان را منکر شود. «تا به وسیله ی آن، حق را پایمال کنند، و نشانه های من و آنچه را [بدان] بیم داده شده اند به ریشخند گرفتند.»

آیه ۵۶ سوره ی کهف یک گزاره ی ایجابی مطرح می کند که رسولان در مقابل شیاطین هستند. آن جا جمع بود و این جا هم جمع است. کسانی هستند که پالس منفی می فرستند. کسانی که پالس منفی فرستان که منکر حقیقت مندرج در هستی هستند، آن ها هم جمع هستند - شیاطین را آورده - این ها هم رسولان - مرسلین - جمع هستند.

انتظار «او» در مصرف انرژی

حج: ۷۸: وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّيَكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

ودر راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شمار [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شمارا مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری.

انتظار خدا از کسانی که او را مبنا گرفتند چیست؟ «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» این از آیاتی بود که نُقل زبان مرحوم آقای طالقانی بود. «و در راه خدا چنانکه حق جهاد در راه اوست، جهاد کنید» جهاد فقط جهاد شمشیر نیست. فرض کنید مصدق هم اهل سلاح و شمشیر نبود. ولی چنان جامعه‌ی ایران را به تکان درآورد که شمشیرش خیلی تیزتر از انقلاب ۵۷ بود که شاه را سرنگون کرد. «در راه خدا چنانکه حق جهاد در راه اوست، جهاد کنید» یعنی تمام قامت در مسیر «او» بیایید.

«اوست که شما را [برای خود] برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید.» رابطه‌ی تاثیر متقابل میان صاحب پیام با مخاطبان و میان این مخاطبان با توده‌ی مردم [را ترسیم می‌کند].

«پس نماز را برپا دارید.» خودتان را به یک مبداء متصل کنید نه اینکه نماز صرفاً ورد خواندن و دولا راست شدن و از سر رفع تکلیف؛ با این مبداء قرار روزانه بگذارید. کسی که همیشه سر قرار ما می‌آید، ما چرا سر قرار او نرویم؟ استدلال این است: سر قرار بیایید، زکات بدهید. این زکات دادن را در خدمت بحث خودمان بیاوریم، یعنی آنچه با انرژی به خدمت خودتان درآوردید - یعنی چیزی که ما به استخدام خود درآوردیم، انرژی و عشق و مهری برایش صرف کردیم - اکنون آنچه دارید را پاس مجدد بدهید. اصل بقای انرژی - انرژی در جهان تمامی‌پذیر نیست - شما هم نمی‌توانید این انرژی را در خودتان حبس کنید، به دیگری بدهید.

«و به پناه خدا روید، او مولای شما است و چه نیکو مولایی و چه نیکو یاور.» این انتظار اوست و زمانی که ما به سرفصل آگاهی رسیدیم که جهان دو جبهه است؛ آن‌ها [ابلیس و همراهانش] یارکشی می‌کنند و خدا هم یارکشی می‌کند و ما هم در کمپ «او» هستیم، خدا انتظار دارد که حضور «او»، حضور وجودی و جهادی به این مفهوم - نه صرفاً به مفهوم شمشیری باشد.

انتظار «او» در مصرف انرژی

۷۸ حج:

در مسیر «او»
گزینش و فراوری
حرکت بر روش متعادل
رابطه متقابل صاحب پیام و گیرنده پیام
چنگ زدن به منبع واحد
رفاقت و یآوری «او»

انتظار «او» در مصرف انرژی در آیهی ۷۸ سورهی حج این است که: در مسیر «او» قرار بگیریم، اگر در مسیر «او» قرار بگیریم، «او» ما را گزینش و فراوری خواهد کرد. با گزینش و فراوری ای که «او» بر ما خواهد داشت و با آموزش و هدایت خاص، حرکت ما در پیشبرد پروژه مان به یک روش متعادل می رسد. رابطهی متقابلی بین صاحب پیام و صاحب خبر با گیرندهی پیام وجود دارد. «وَاعْتَصِمُوا» لُری اش این می شود که در این استخر شیرجه بزنید. یعنی این رشته طناب اتصال را محکم بگیریم، از آن درنگذرد. فرصتی طلایی است. اگر به این منبع واحد چنگ بزنید، رفاقت و آوردگی و یآوری «او» تضمین شده است.

دو آیه از سورهی نحل است^۱ که دیروز به آن برخورد کردم و از آن چیز جدیدی می فهمم. خدا با زنبور این برخورد را می کند، حس می کند توانایی هایی دارد و علاوه بر توانایی هایش، تقاضایی دارد و به آن یک آدرس تشکیلاتی می دهد. می گوید به ارتفاعات برو و در فضاهایی که امن تر، خنک تر و محفوظ تر است برای خودت شبکه

۱. «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهِنَّ شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۹)»؛ «و پروردگار تو به زنبور عسل وحی الهام غریزی کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آنچه داربست و چفته سازی می کنند، خانه هایی برای خود درست کن، (۶۸) سپس از همه میوه ها بخور، و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه، پیوی. [آن گاه از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردی که تفکرمی کند نشانه [قدرت الهی] است. (۶۹)»

خودت را درست کن؛ با استفاده از آن ماده‌ای که ترشح می‌کنی، کندو درست کن. آن منزلگاه تشکیلاتی‌ات می‌شود. بعد یک آدرس تولید هم به او می‌دهد. در ارتفاعات وقتی گل‌ها در مقاطع خاصی گرده‌افشانی می‌کنند تو آن ماده‌ی شافی خودت را می‌توانی با آن پیوند بزنی - همان میلی که وحشی می‌گوید - تو یک انرژی‌ای داری، آن ماده هم یک عشقی را دارد؛ از این عشق و انرژی عسل تولید می‌شود.

این جا رفاقت و یابوری خدا با زنبور عسل از ازل که به او دستور تشکیلاتی و دستور استراتژیک داده که تو هم به چرخه‌ی تولید جهان پیوند و عسلی تولید کن که شفاعت باشد - کما اینکه هنوز هم عسل شفاعت است - این رفاقت و یابوری خدا با آن زنبور هنوز ادامه دارد. این خیلی مهم است. پس هرکس که خدا با او پروژه تعریف کند و یا او با خدا پروژه تعریف کند، خدا تا آخر، سر قرار حاضر است. اینکه چند بار بحث شده چه گوارا بعد از مرگش جهانی‌تر شد، منش و روش او بر جهان نشست، یعنی خدا عقدی را هم که اخوتاً با او بسته - جسم او هم چهل سال است زیر خاک مانده و بعد از این مدت چیزی از آن نمی‌ماند - ولی بالاخره این شرایط را فراهم می‌کند که عکس چه گوارا هر یک دهه روی پیراهن یک نسل بخورد، روی دیوار اتاق کسی بخورد. این خیلی مهم است. اینکه ما می‌فهمیم رفاقت و یابوری خدا تضمینی و خدشه‌ناپذیر است، همین است.

توصیه «او»: «مبناداران! یاری‌رسان خدا باشید

حال یک توصیه می‌کند. درون این توصیه یک مدل وجود دارد. این مدل خیلی مهم است. توصیه‌ی «او» به مبناداران و به ایمان‌آوردگان است؛ ایمان‌آوردگان یعنی آنان که یک چیزی را مبنای ایمان قرار دادند. به حقیقتی ایمان آوردند و آن حقیقت را مبنا کردند. این ستون را گرفتند و رها نکردند:

۱۴ صف: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَصْوَءَ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِثِ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ

ای کسانی که مرا مبنای گرفته‌اید، یاران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟»

یک مدل می‌دهد؛ هم مدل اعتقادی و هم تشکیلاتی. «ای کسانی که مرا مینا قرار گرفته‌اید، یاران خدا باشید.» در کمپ خدا حضور پیدا کنید، هم‌اردوی خدا باشید. «همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی هستند» حواریونی هم گرد عیسی مسیح بودند. یک مدل هسته و پیرامون وجود داشت. آن مدل هسته و پیرامون عیسی را بگیرید و در رابطه‌ی میان من و خودتان به کار ببندید. این اندازه ما می‌توانیم از این بفهمیم. به این منبع انرژی وصل شوید. حول «او» طوف کنید.

روش مبناداران در مصرف انرژی

۶۰-۶۱ مومنون: وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءً آتًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

و کسانی که آنچه را دهش کردند [در راه خدا] می‌دهند، در حالی که دل‌هایشان بیم‌دار است [و می‌دانند] که به سوی پروردگارشان باز خواهند گشت * آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنانند که در انجام آن‌ها سبقت می‌جویند.

آیات ۶۰ و ۶۱ سوره‌ی مومنون تکمله‌ی بحث قبلی است. مبناداران با چه روشی انرژی خودشان را مصرف کنند؟ «و کسانی که آنچه را دهش کردند، [در راه خدا می‌دهند]» به شکل هدفدار و در یک مسیری از آن‌ها بخشش ساطع می‌شود. «در حالی که دل‌هایشان بیم‌دار است و می‌دانند به سوی پروردگارشان باز خواهند گشت» بیم این‌جا به مفهوم ترس نیست. به مفهوم این است که چون ضمن حرکت و پیشبردشان متوجه هستند که انرژی‌شان را باید در یک مجرا بیندازند و در یک مجرا بیندازند، همیشه این در ذهنشان هست که انرژی به کانال انحرافی نرود. بیم از این منظر است، نه از منظر ترس از خدا به عنوان هیولای عالم که روحانیت می‌خواهد به خورد همه به غیر از خودش بدهد.

حال روش آن‌ها چگونه است؟ اهل سرعت هستند. سرعتی نه به این مفهوم که چشمانشان را ببندند و بدونند. بلکه اهل شتاب هستند و پرشتاب حرکت می‌کنند و از دیگران سبقت می‌گیرند و اهل سبقت هم هستند. به این علت از نظر خدا صاحب کسوتان و «السابقون» این‌ها هستند.

برخی از دوستان انتقاد کردند - شاید جاهایی انتقادشان هم درست بود، ما هم سعی کردیم تصحیح کنیم - گفتند شما این جا همیشه از انسان های بزرگ صحبت می کنید که دست نیافتنی هستند. در حالی که ما سعی کردیم از همه - از زنبور عسل و از همه بحث به میان آوریم و سعی می کنیم از این به بعد هم بیشتر این گونه باشد. این دوستان در انتقادشان خروجی شان این بود که چون آنان سترگ هستند، ما نمی توانیم به آنها دسترسی پیدا کنیم، لذا پاسیو و منفعل می شویم. در این جا خدا این موضوع را درک کرده است. خدا هم از ابراهیم مثال زده و هم از زنبور مثال زده است. در آیات ۶۱ تا ۶۲ سوره ی مومنون خدا ارتفاع را بالا می برد و می آید کسانی که پرشتاب هستند و اهل کار سرعتی هستند، انرژی وسیعی مصرف می کنند و در مصرف انرژی هم از دیگران می خواهند سبقت بگیرند، صحبت می کند.

انتظار «او» در مصرف انرژی: مصرف به قدر توان

۶۳ مومنون: وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم

سطح بندی «او» ؛

عمل شایسته

فعل خیر

سعی

جمع بندی خدا جمع بندی تشکیلاتی زیبایی است. آیه ی ۶۳ سوره ی مومنون: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» مصرف به قدر توان؛ «هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم.» در هر سطحی که توان دارید، انرژی مصرف کنید، پروژه ای تعریف کنید. بگذارید که این هستی پروژه باشد.

سطح بندی خدا چیست؟ قبلاً سطح بندی کرده بود. سطح اول برای همه است. کسی است که می خواهد انرژی کمی هم مصرف کند، می تواند عمل شایسته انجام دهد. کسی که انرژی بیشتری دارد، می تواند فعل خیر انجام بدهد. حرکت گسترده تر انجام بدهد. و سعی از نوع «سعی ابراهیمی» [سطح سوم و بالاتر است].

ابراهیم و خانواده‌اش - هاجر و فرزند - به دنبال آب نزدیک به هفت بار آمدند و رفتند و دیدند آبی نیست و سراب است. ولی باز کوتاه نیامدند، نپزدند. این عمل حداکثری می‌شود. بار هفتم خدا پاداش سعی آن‌ها را داد و آب آمد. این همان ترسیمی است آقای کارگردان - امیرنادر - در آن فیلم^۱ که یک بچه‌ای در گرمای کویر به دنبال آب بود و دید گاو مرده و ماهی مرده و کویر است، ولی بالاخره جست و آب برایش از [زمین] بیرون زد. کسانی که این انرژی را می‌توانند مصرف کنند به مدار سعی پیوندند.

نقش «او» در انرژی‌رسانی به پروژه‌ها

نقش آغازین

نقش روندی

نقش بزرنگاهی

نقش خدا در انرژی‌رسانی به پروژه‌ها چیست؟ خدا این انتظار را از انسان برای مصرف انرژی دارد. اکنون ببینیم نقش خودش چیست؟ خودش منفعل است؟ خودش فرمانده پادگانی است که تاکنون اسلحه دست نگرفته است؟! در جنگ ایران و عراق هم صدام حسین سربازی نرفته بود و فرمانده جنگ بود و این طرف هم فرمانده کل ایران که در آن زمان بنی‌صدر بود، سربازی نرفته بود! الان هم فرمانده ستاد مشترک فیروزآبادی است که اصلاً هیبت او به تیپ نظامی نمی‌خورد. خدا نه صدام حسین است و نه فیروزآبادی است. خدا فرماندهی می‌کند، اما نقش خودش را دارد: نقش آغازین، نقش روندی، نقش بزرنگاهی.

نقش آغازین: اذهب الی فرعون انه طغی.

انشراح

نقش آغازین که استارت پروژه را با موسی می‌زند، اصلاً این جمله انگیزاننده است: «اَذْهَبْ اِلَیْ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰی» «یعنی به سمت فرعون برو، او طغیان کرده» و از کانال‌ها

۱. اشاره به فیلم «آب، باد، خاک» است؛ فیلمی ایرانی به کارگردانی امیر نادری و محصول سال ۱۳۶۴ که قبل‌تر هم در نشست‌های «باب‌بگشا» مورد ارجاع شهید صابر قرار گرفته بود.

بیرون زده است. خیلی مهم است. یا در سوره‌ی [ضحی] ^۱ و انشراح ^۲ به محمد سیری را می‌گوید: «یتیم نبودی؟ افسرده نبودی؟ مسئله تو را حل نکردیم؟» دائم در حال دادن انرژی مثبت است؛ مسئله‌ی تو را ما حل نکردیم؟ صاحب آوازه‌ات نکردیم؟ همه‌ی ابزار و امکانات را برایت موروار آماده نکردیم؟ پس چرا نشسته‌ای؟

نقش روندی: ۵۲ هود + ۱۲ نوح باران سوزنی ممتد

بعد در نقش روندی دو آیه است: آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی هود ^۳ و آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی نوح ^۴ که یک اصل را مطرح می‌کند. «اگر به سمت من بازگشت کنید، اگر توبه کنید، امکانات را مانند باران سوزنی بر شما می‌بارانیم.» توبه نه به این مفهوم که پای خدا بیفتی، اصلاً این‌گونه نیست. توبه به این مفهوم که واقعی به سمت «او» رفیقانه بروی، گذشته‌ی خودت را نقد کنی؛ مهندسی مجدد یعنی توبه؛ مهندسی مجدد بکنی. اینجا کلمه‌ی «مِدار» را هم بر وزن ادرار می‌آورد. ادرار انسان هم طولانی است. ممکن است مثانه یک نفر بزرگ باشد ادرارش طولانی‌تر و یک نفر مثانه کوچکی داشته باشد و ادرارش کوتاه‌تر باشد. باران سوزنی هم بارانی است که مثل رگبار نیست که یک‌دفعه آسمان نعره بزند و رعد و برق شود و یک‌دفعه آب بزرگی جمع شود و پرت رود. اگر باران سوزنی را

۱. سوره‌ی ضحی: «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَوَجَدَكَ عَانِلًا فَأَغْنَى (۸)»؛ «مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟ (۶) و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ (۷) و تو را تنگ‌دست یافت و بی‌نیاز گردانید؟ (۸)».

۲. سوره‌ی شرح: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴)»؛ «آیا برای تو سینه‌ات را رنگشاده‌ایم؟ (۱) و بارگرات را از ادوش او برنداشتیم؟ (۲) [باری آکه آگویی] پشت تو را شکست. (۳) و نامت را برای تو بلند گردانیدیم. (۴)».

۳. «وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا مِنْكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُرْزَقُ قُوَّةً إِلَى قَوْمِكُمْ...»؛ «وای قوم من، از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید [تا] از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید...»

۴. «وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ «و شما را به اموال و پسران، یاری کند، و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد.»

نگاه کنید، باران آرام آرام پای درختان سوزنی مثل سرو و کاج یک سفره آب تشکیل می دهد، که اگر یک ماه، دو ماه هم باران نیامد درخت از این منبع بتواند تغذیه کند. نقش روندی خدا این است. اگر پروژه تعریف کنید - این را دو خانم^۱ گفتند - امکانات می آید. اگر پای صحبت همه ی خیراتی - مبرعاتی ها بنشینید، می گویند ما با بی امکانی شروع کردیم، امکانات آمد. معتقدند «او» موظف است - موظف نه نوع وظیفه ای که ما در قبال همدیگر داریم - «او» یکی از وظایفش این است که امکانات را می باراند.

نقش بزنگاهی: مدثر - ۶۶-۶۰ انفال - ۱۳ آل عمران

نقش بزنگاهی هم وقتی انسان دچار افت می شود، مثل آیات سوره ی مدثر که خدا به پیامبر می گوید ما به تو این همه امکان دادیم و انرژی به تو تزریق کردیم، قرار نیست زیر ملحفه بروی، بلند شو. جهان به تو برای یک شوک ایدئولوژیک نیاز دارد، برای یک شوک در باور، یک شوک در پس پیشانی ها، جهان را می خواهیم با تو می خواهیم تکان بدهیم. نقش آغازین، نقش روندی، نقش بزنگاهی.

سقف مصرف انسان: تمام موجودی در خدمت پروژه

بحث را تمام می کنیم. سقف مصرف انسان چیست؟ یعنی چه پروژه هایی در تاریخ بوده و به بار نشست است. پروژه ی مصدق است، پروژه ی گاندی است، پروژه ی حنیف نژاد است. چگونه ماندگار شدند؟ به این ترتیب که خدا می گوید تمام موجودی در خدمت پروژه است:

۹۲ آل عمران: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
هرگز به مرحله کیفی نیک ورزی (بر) نخواهید رسید تا از آنچه تعلق به آن دارید و مهر می ورزید، انفاق کنید، قطعاً خدا بدین پروسه داناست.

۱. خانم ها قدس و قندهاری که در نشست های بیست و ششم و سی ام «باب بگشا» به شرح تجربه ی تأسیس محک و خانه ی مادر و کودک پرداختند.

نوع گزاره‌ی مصدق است. به مصدق در آن اوج [فشارها] می‌گویند: رهاکن، کوتاه بیا! می‌گوید من آمده‌ام تا جان در طبق ملی شدن صنعت نفت بگذارم. خیلی حرف است! عمل مسلحانه که انجام نمی‌دهد. یعنی آمده‌ام که انرژی‌ام را این‌جا بگذارم و بروم. علی (بهرز) باکری در دادگاه می‌گوید ما می‌دانیم که عمر یک چریک شش ماه بیشتر نیست. فلسطینی هم می‌داند. فلسطینی دهه‌ی شصت و هفتاد میلادی فرمول درآورده است؛ یک عمل مسلحانه، یک عمل انفجاری در دل خاک اسرائیل - خاک اسرائیل هم که مال خودش نبوده است - شصت لیتر خون می‌طلبد. پروژه‌های تمام‌قامتی، پروژه‌هایی هستند که پیش‌برندگان آن به مرحله‌ی کیفی نیک‌ورزی - بر - رسیده‌اند تا هر آنچه به آن تعلق دارند - بیش از جان تعلق چه می‌تواند باشد؟ - تمام وجود در آن پروژه و پروسه بگذارند.

در آخر خدا جمع‌بندی می‌کند: «قطعاً خدا به این پروسه دانا است.» قطعاً می‌داند چه آوردید. چون ناب آوردید، بر آوردید، خدا هم بر و ناب می‌آورد. اگر ملی کردن صنعت نفت بعد از مصدق تبدیل به یک الگو می‌شود، قراردادهای بعد از ملی شدن نفت در ایران دیگر مثل قراردادهای قبل از ملی شدن نفت نیست. عربستان، مصر، ونزوئلاهای هم به نوعی با منافع خودشان به طور نسبی آگاه می‌شوند. قراردادها بعد از ملی شدن نفت، قرارداد تنصیف (نصف - نصف) است. نصف نفت برای کسی که استخراج می‌کند و نصف دیگر هم برای میزبان است. قبل از این که اینطور نبود، ۱۶ سنت بود. از قرارداد داری تا زمان مصدق ایران از هر بشکه تنها ۱۶ سنت می‌گرفت. اینکه چرا مصدق الگو می‌شود، چرا منش حنیف‌نژاد الگو می‌شود؟ تختی چیزی را وسط می‌گذارد که دیگران کم می‌گذارند. آیا سنگین‌وزن‌های بعد از تختی مثل او بودند؟ نبودند. کم گذاشتند. هم روی تشک و هم در محل کم گذاشتند. بدین صورت این پروژه ماندگار می‌شود.

اگر در مرحله‌ی کیفی نیک‌ورزی در پیشبرد پروژه انسان کم نگذارد و تمام بگذارد، خدا هم تمام می‌گذارد. گاندی تا وقتی بشر هست سمبل مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز مقاومت منفی می‌شود. ماندلا هم سمبل مدارا می‌شود. حنیف‌نژاد هم سمبل منش می‌شود و زنبور هم سمبل [خستگی‌ناپذیری و جویندگی] است. آیا زنبور از پروژه‌اش پا پس کشیده است؟ استراحتی کرده؟ زنگ تفریحی رفته؟ شما در تاریخ بشر جایی شنیده‌اید

که دورانی باشد که عسل تولید نشده باشد؟ خیر. الان اگر پروژه‌ها پیش نمی‌روند علت همین است. یک چیزی کم دارد. همه کم‌فروشی می‌کنند. اگر چیزی نمی‌جوشد [کم‌فروشی می‌کنند]؛ وگرنه چراغ [اجاق] که چراغ [اجاق] است، نخود و لوبیای داخل پاتیل اگر اهل این باشند که بخواهند خودشان را محلول کنند که فردا یک گوشت کوبیده در بیاید، چراغ در خدمت است. اما اگر آن نخود و لوبیا سرسختی کنند و نخواهند در آب ۴۸ ساعت قبل خیس بخورند، آن شعله به چه مناسبت حرارت بتابد که نخود و لوبیایی که در پروسه نیامده حل شود و قل بخورد؟ اینکه خدا آخر سر می‌گوید [نیک‌ورزی] محک است. اگر به صورت اجتماعی چیزی پیش نمی‌رود مشکلاتی وجود دارد که نیک‌ورزی کیفی نیست.

بحث را تمام می‌کنیم. به سنت همیشه یک ماه تعطیلات تابستانی - تمام مرداد - حسینیّه است. ما هم چهار هفته مرداد را تعطیل کرده و دوم شهریور خدمت شما خواهیم بود. دوم شهریور برابر با دوم ماه رمضان است. ما هم به احترام ماه رمضان و به احترام همه‌ی کسانی که روزه هستند و روزه نیستند و به این‌جا می‌آیند، ساعت شش جلسه شروع خواهد شد و یک افطار سبکی با هم مثل سال‌های گذشته باز خواهیم کرد. ماه رمضان اول با تردید بحث‌ها را شروع کردیم، ان‌شاءالله امسال تردیدهایمان کاهش پیدا کرده باشد و بتوانیم تعریف‌کننده‌ی پروژه‌ای باشیم. بحث بعد از ماه رمضان هم «خدای هادی» است. ماه رمضان هم ماه کتاب و هدایت است که یک شب از این ماه برتر از هزار ماه است. ما هم ببینیم که آیا واقعاً ما هم می‌توانیم به آن شب کیفی بی‌یوندم یا خیر. قرار ما، سه‌شنبه دوم شهریور، ساعت شش. بچه‌ها هم کار بیاورند، چه بچه‌هایی که بحث‌های این‌جا را قبول دارند و چه قبول ندارند. تربیون آزاد است و ان‌شاءالله همه از آن استفاده کنیم. خیلی متشکر. شبتان بخیر.

باب بکشا...

مادر هستی گرفتار آمده ایم؟
تا پایان حیات، ناآرام و حیرانیم؟
ما به خود و انساند چرخ می خوریم؟
ما بی بار، بی تبار، بی کمک کاریم؟
خالق ما در از دسترس است؟
ظلم را باطله ما و توان شکست؟
با او به گفت و گو توان نشست؟

تو از منی، خوشاوند منی، نه رنجی و نه ابواب محیی ام
احترام از سر ترست نخواهم
رابطه مستعلا است نظم
رویکرد و کجایان است برنامم
مادی طالبان، قدم رفیقان، خویش صافه لای مسترت را نخواهم
به سمت من آ، فرام خوان....
جاسم بر مسیرت، بروش است و بر فرمات
به دفعه است، به محالوایی دوست، به مسیر تحقق ایده است، به وحدت و عوتم کن
در روند تحقق ایده یاری ات رسانم، در سرخط کینیت قنات و هم
بر امکانات ات بنزایم، مشاورت شوم
به مدار تغییر، به نمون سازم، در کب دستاورد بهجیزت کنم
من رفیقم رکشایم، باب بکشا نزد من آ

باو خیل داشته، با ما انوره آهانه
بکشایم باو باب گفت و گو و فرار و فرود، در سر تحقیق ایده